www.bustanekotab.com

تفسیر سوره مبارکه حجرات

نظام اخلاقی اسلام

آیة الله جعفر سبحانی



ویرایش دوم - چاپ هشتم

بسم الله الرحمن الرحیم

نظام اخلاقی اسلام تفسیر سوره حجرات

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نظام اخلاقی اسلام تفسیر سوره حجرات

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : نظام اخلاقی اسلام تفسیر سوره حجرات/ جعفر سبحانی.

وضعیت ویراست : ویراست ۲

مشخصات نشر : قم : موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۱۶ص.

فروست : بوستان کتاب؛ ۴۷.تفسیر؛ ۱.قرآن؛ ۱.

کتاب‌های آیت‌الله سبحانی؛ ۳.

شابک : ۲۸۰۰۰ریال۹۷۸-۹۶۴-۰۹-۰۴۸۶-۴: ؛ ۳۸۰۰۰ ریال: چاپ نهم۹۷۸-۹۶۴-۰۹-۱۱۳۹-۶ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: چاپ دهم۹۷۸۹۶۴۰۹۱۳۹۸۷ :

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی:Jafare sobhani.The ethical system of islam: the interpretation of the surah al-hujurat.

یادداشت : ص.ع. به عربی: النظام الاخلاقی للاسلام تفسیر سورة الحجرات.

یادداشت : چاپ دهم: ۱۳۹۲.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۲۱۵] -۲۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : تفسیر سوره حجرات

موضوع : تفاسیر (سوره حجرات)

موضوع : اخلاق اسلامی

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۸۲۷/س۲ن۶ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۱۶۲۰۰

فهرست مطالب

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹

مقدّمه چاپ چهارم

پایداری ملتها و ارزشهای اخلاقی

کتاب نظام اخلاقی اسلام نزدیک به سی سال پیش نگارش یافته و اصول و ارزشهای اسلامی که در سوره مبارکه «حجرات» وارد شده به صورت دلپذیر در آن تفسیر شده است. خواست خدا این بود که این کتاب مورد توجه جوانانی قرار گیرد که می‌خواهند در پرتو اخلاق اسلامی به مقامات عالی برسند.

اکنون که این کتاب با ویرایش جدید منتشر می‌شود خواستم رابطه خود را با خوانندگان گرامی تجدید نموده و نکته‌ای را یادآور شوم و آن اینکه شاعر عرب زبان در مورد ارزشهای اخلاقی چنین می گوید:

فإنّما الأمم، الاخلاق ما بقیتفإن هم، ذهبت أخلاقهم ذهبوا

مفاد این بیت ارزشمند این است:

کیان ملتها در گرو ارزشهای اخلاقی است که خود را با آن آراسته‌اند و تا ارزشهای اخلاقی بر آنها حاکم است این ملتها پایدارند، و اگر روزی منقرض و

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰

نابود شوند برای این است که ارزشهای اخلاقی را نادیده گرفته و دچار هرج‌ومرج شده‌اند.

در عصر عباسی، تمام بخشهای حکمت یونانی به زبان عربی برگردانده شد و استقبال فراوان از آن به عمل آمد و مسلمانان نیز در تکمیل آن کوشیدند، ولی اخلاق یونانی در نظر متفکران اسلامی کوچکترین جلوه‌ای نداشت؛ زیرا نظام اخلاقی اسلام آن‌چنان بالنده و زیباست که دیگر مکتبهای اخلاقی در مقابل آن رنگ و بویی ندارند و لذا غالبا کتابهای اخلاقی پس از کتاب طهارة الأعراق ابن مسکویه، براساس اخلاق اسلامی نگارش یافت.

امید است این کتاب پیوسته نوری فرا راه جوانان اسلامی باشد.

قم، مؤسسه امام صادق علیه السّلام

۶/ ۱۱/ ۱۳۷۶

برابر ۲۷ رمضان مبارک ۱۴۱۸

جعفر سبحانی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱

پیش‌گفتار

اشاره

فلاسفه و دانشمندان بزرگ جهان، در معرفی انسان بر تفکر و اندیشمند بودن وی تکیه کرده و او را با تعبیر «حیوان متفکر» (ناطق)- که دارای عقل و ادراک است- معرفی نموده‌اند.

چنین تعریفی، از افق دید یک فیلسوف، بسیار صحیح و استوار است؛ زیرا او با فکر و اندیشه انسان سروکار دارد و می‌خواهد او را از طریق دعوت به تفکر، به قوانین کلی هستی، رموز آفرینش و اسرار جهان خلقت آشنا سازد و هرگز انسان جز در سایه تقویت فکر و اندیشه، به این هدف نمی‌رسد.

ولی این تعریف از دیدگاه علمای اخلاق و دست‌اندرکاران مسائل تربیتی و کارشناسان امور پرورشی، کاملا ناقص بوده و تعریفی جامع و واقع‌نما نیست؛ زیرا اگر چه نیمی از شخصیت انسان را فکر و اندیشه و عقل و خرد، تشکیل می‌دهد، نیم دیگر شخصیت او «غرایز» و تمایلات گوناگون است که در عین حال سرکش و «مرزنشناس» است، و برای کارشناسان امور تربیتی، موضوع غرایز گوناگون انسان، بیش از تعقل و تفکر او، مورد اهمیت و شایان توجه

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲

است؛ زیرا آنان، رهبر غرایز و تعدیل‌کننده تمایلات ریشه‌دار انسان هستند.

جای تردید نیست که هر فردی از افراد انسان با غرایزی مانند:

«حبّ ذات»، «میل به کمال»، «استخدام دیگران»، «علاقه به مال و مقام و جمال»، «حس ترس و انتقام» و ... آفریده شده است؛ این غرایز که ضامن بقای انسان و سرچشمه هر نوع تحرک و جنبش حیاتی او هستند، آن‌چنان در روان آدمی عمق و ریشه دارند که گاهی سرنوشت او را به دست گرفته و خط مشی زندگی او را تعیین می‌نمایند و با قدرت و سرکشی خیره‌کننده‌ای از نفوذ و بینایی عقل کاسته و آن را محدود می‌سازند.

این‌جاست که نقش اخلاق در زندگی و لزوم رهبری صحیح غرایز روشن شده و مسؤولیت بزرگی که بر دوش علمای اخلاق سنگینی می‌کند، ارزیابی می‌شود.

بزرگ‌ترین مسأله در زندگی جوان

مسأله اساسی در زندگی جوان، مسأله رهبری عواطف و احساسات اوست. تعدیل غریزه و بازداشتن عواطف از افراط و تفریط، از مشکلات بزرگ زندگی است، خصوصا در دوران جوانی، که دوره بحران غرایز و نیرومندی خواسته‌های درونی جوان است؛ مثلا خشم و غضب یکی از غرایز اصیل انسانی است و نقش فعال و سازنده‌ای در زندگی انسان دارد و در مواقعی حافظ جان و ضامن بقای وجود اوست؛ موقعی که جان انسان به خطر می‌افتد، این غریزه به تکاپو افتاده، با بسیج کردن تمام نیروها بر ضد دشمن، جان را از خطر نابودی حفظ می‌کند، ولی اگر همین غریزه درست رهبری نشود، دارنده آن بسان درنده‌ای خواهد بود که نامی جز مظهر

خشونت و قساوت،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳

نمی‌توان بر او نهاد، یا بسان چشمه‌ای خواهد بود که از قله وجود انسانی سرچشمه گرفته و بر اثر نبودن مجرای صحیح، ویرانیهایی به بار خواهد آورد که دیگر جبران‌پذیر نیست.

شما می‌توانید هر یک از غرایز را، از قبیل: تمایلات جنسی، میل به جمال و ثروت و مقام و ... بسان خشم، تجزیه و تحلیل کرده و به این نتیجه برسید، که راه سعادت، تعدیل احساسات و رهبری صحیح عواطف و غرایز است و عهده‌دار این مهم، همان مربیان و مسؤولان اخلاق هستند.

عواملی که غرایز را کنترل می‌کند:

۱. علم و دانش

سقراط و ارسطو، دو دانشمند معروف یونان باستان، معتقد بودند که رهبری صحیح عواطف و بارور ساختن درخت «فضیلت» و «اخلاق» در نهاد انسان، در سایه علم و دانش صورت می‌پذیرد، و انسان در سایه علم به خوبیها و بدی‌ها، طبعا به فضایل اخلاقی گرایش پیدا می‌کند و از رذایل دوری می‌جوید، و نتیجه این مکتب این است که پایه‌های اخلاق را تنها «علم و دانش» تشکیل می‌دهد و شعار آنان این بود: «اخلاق در سایه علم».

جای گفت‌وگو نیست که علم و دانش، اثر مطلوبی در بهبود اخلاق می‌گذارد و از افزایش بعضی از جرایم می‌کاهد، ولی هرگز نمی‌توان این امر را به طور کامل و قطعی پذیرفت که علم و دانش، همیشه و در همه افراد، مهارکننده غرایز سرکش است، و افراد بد اجتماع، همان کسانی هستند که بهره‌ای از دانش نبرده‌اند، و در مقابل، افراد بافضیلت اجتماع را کسانی تشکیل می‌دهند که تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی دارند؛ زیرا نه تنها مشاهدات

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴

قطعی هر فرد آشنا به اجتماع، این موضوع را تکذیب می‌کند، گسترش و افزایش فساد به صورتهای گوناگون در میان افراد درس خوانده، برای کسی قابل انکار نیست، بلکه آمارهایی که در جراید جهان انتشار می‌یابد، گواه محکم و استواری بر این موضوع است.

البته، کسی نمی‌گوید که یک مهندس تحصیل کرده و یا یک دکتر درس خوانده به‌سان یک بادیه‌نشین، آلوده به گناه می‌گردد، بلکه او بر اثر هوشیاری خاصی که ثمره مستقیم علم و دانش است، در صورت ضعف مبانی مذهبی، رنگ کار را دگرگون کرده، و بزرگترین جرم را به عناوین مختلفی انجام می‌دهد.

افرادی را می‌شناسیم که می‌توانند درباره زیانهای نوشابه‌های الکلی کتاب قطوری بنویسند، ولی همین اشخاص، گاهی به قدری مست می‌شوند که روی پا بند نمی‌شوند؛ هستند کسانی که می‌توانند درباره مضرات فردی و اجتماعی قمار و رشوه و روابط نامشروع جنسی، مقالاتی بنویسند، و سمینارهایی را اداره کنند، اما اگر زندگی آنان را مورد دقت قرار دهیم، خواهیم دید که از نوک پا تا فرق سر، غرق گناه و آلودگی هستند و معلومات ناشی از درس و کلاس نتوانسته آنها را از دست تمایلات سرکش درونی نجات بخشد. هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که علم، می‌تواند جلو حرص و آز را بگیرد و یا جاه‌طلبی را مهار کند؛ زیرا جهان بر اثر جاه‌طلبی گروهی از درس خوانده‌ها دو بار به خاک و خون کشیده شد، و بیش از صد میلیون انسان در جنگهای بین‌المللی اول و دوم تباه و نابود شدند.

برخی نام مکتب یاد شده را که میراث سقراط و ارسطوست، عوض کرده و «عقل» را جایگزین «علم» نموده‌اند و می‌خواهند ادعا کنند که در پرتو پرورش عقل و خرد آدمی، می‌توان از آمار جرایم و گناهان کاست و فضایل را در نهاد

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵

انسانی پرورش داد، در صورتی که این عامل از نظر نارسایی، دست کمی از عامل نخستین (علم) ندارد؛ زیرا عقل تا حدی می‌تواند از طغیان غرایز جلوگیری نماید، ولی در برابر دیو شهوت، به‌سان کاهی است در برابر امواج کوبنده دریا، و یا چراغ کوچک و کم‌سویی است در برابر دره‌ای ظلمانی و تاریک.

غرایز انسانی به‌سان رودخانه است؛ هرگاه جریان آب رودخانه عادی باشد، با چند کامیون «شن»، می‌توان جلو طغیان آن را گرفت، اما اگر رودخانه در حال طغیان باشد، و باران شدیدی بارد، سیلابی جاری می‌گردد که صدها تن شن و ماسه و ... را با خود می‌برد.

عقل در مواقع عادی با فروغ طبیعی خود، پهنه زندگی را روشن ساخته و انسان را از سقوط در دره نابودی بازمی‌دارد، اما در مواقع طغیان غرایز، آن‌چنان کم‌فروغ می‌گردد که قوی‌ترین افراد هم، راه را گم کرده و سرانجام در دره مهیب غرایز سرکش سقوط می‌کنند.

۲. تربیت منهای مذهب

اشاره

این همان طرحی است که «فروید» و پیروان وی آن را روی صحنه آورده‌اند؛ آنان می‌گویند: باید مسایل اخلاقی و اصولی انسانی را از آغوش پدر و مادر و محیط کودکستان و دبستان، به صورت وظیفه‌ای حتمی، به کودکان آموخت، نه تنها به آنان تعلیم داد، بلکه باید آن‌قدر کوشش نمود که به صورت عادت در روح و روان آنها راسخ گردد؛ مثلا یکی از جرایم اجتماعی ما، روح قانون‌شکنی است که در بزرگسالان رخ می‌دهد؛ برای جلوگیری از پیدایش این بیماری اخلاقی باید کودک را در مراکز آموزشی و پرورشی، آن‌چنان بار آورد، که جز عمل به قانون و احترام به آن نیندیشد، و جز آن، راهی پیش روی خود

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶

نبیند، و برای رسوخ و نفوذ این شیوه اخلاقی در روان کودک، باید از آغاز آموزش، قوانینی در کودکستان، و دبستان طرح نمود، و آنان را به اجرا کردن آنها وادار ساخت، و مضرات مخالفت آن را نیز عملا نشان داد.

اگر مسؤولان و مربیان اطفال، با مراقبت‌های پی‌گیر خود در تزریق فضایل اخلاقی به کودک، وارد کار شوند، اصول تربیتی در پرتو تمرین و مراقبت، به صورت عادت درآمده، و به طور خودکار تأثیر مطلوبی خواهد بخشید.

طراحان این فکر از یک نکته غفلت ورزیده‌اند و آن اینکه درست است تربیت در سعادت و نموّ اصول اخلاقی در ضمیر و روان کودک اثر بارز و قابل توجهی دارد، ولی مقاومت آن در برابر غرایز سرکش انسانی، بسیار کم و غالبا با شکست روبه‌رو می‌شود، و در بسیاری از مواقع به وسیله غریزه‌های «خودخواهی»، «جاه‌طلبی»، «تمایلات جنسی» و «تجمل‌پرستی» محکوم و منکوب می‌گردد، و قدرت این غرایز به قدری زیاد و ضربات آنها به قدری شکننده است که قدرت «تربیت منهای دین» در برابر آنها، بی‌نهایت سست است و به درجه صفر می‌رسد.

غالبا میان خواسته‌های درونی و غریزه‌های نفسانی، و اصول اخلاقی، تضاد و اختلاف وجود دارد، و ارضای تمایلات نفسانی فقط با زیر پا نهادن اصول اخلاقی صورت می‌پذیرد؛ زیرا درستکاری، راستگویی، فداکاری، امانت‌داری، عفت و عفو و گذشت، که از نمونه‌های بارز اصول اخلاق است، مستلزم یک سلسله محرومیتها و ناگواریهاست. زنی که می‌خواهد عفت خود را حفظ کند، باید

از یک سلسله لذاید صرف‌نظر کند؛ درست‌کاری و راست‌گویی، چه‌بسا ضررهایی به دنبال داشته باشد؛ عدالت و دادگری، موجب رنجش گروهی و به خطر افتادن برخی از منافع مادی می‌گردد؛ در این صورت، به چه

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷

دلیل شخص به این ضررها و محرومیتها و ناگواریها تن در دهد؛ به علاوه، قدرت تربیت آن‌چنان عظیم و راسخ نیست که انسان را به صورت یک ماشین خودکار درآورد، و ادراک و احساس نامطلوب را به کلی از او سلب کند.

البته نمی‌توان انکار کرد که در صحنه مبارزه، گاهی پیروزی با «تربیت» است ولی این را نیز نمی‌توان انکار نمود که در مواقع طغیان غریزه جنسی، و بیدار شدن حس ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی، اصول تربیت زیر پا نهاده می‌شود و آنچه نباید بشود، صورت می‌پذیرد.

طراح این نظریه مدتها از «تز» غیر صحیح خود دفاع می‌کرد و مدعی بود که اخلاق می‌تواند جایگزین «مذهب» گردد، و رفتار مؤدبانه ملتهای غرب را دستاویز خود قرار داده و اصرار می‌ورزید که دیگر غرب، پس از برخورداری از یک تربیت انسانی، نیازی به تعالیم آسمانی ندارد، ولی چیزی نگذشت که به اشتباه خود پی برد، و جنگ وحشیانه جهانی اول که منجر به نابودی ده میلیون نفر و ویرانی قاره اروپا به وسیله همان انسانهای به ظاهر مؤدب مغرب زمین گردیده، او را از این خواب سنگین و گران بیدار ساخت و صریحا اعتراف کرد:

درک و شعور انسانی به آن پایه نرسیده که «اخلاق» را به جای «مذهب» و «تربیت» را به جای «دین» بپذیرد.

و هرچه هم که زمان گامی به پیش می‌نهد، به خوبی روشن می‌گردد که آرزوی جایگزین شدن «اخلاق» به جای «دین» هرگز جامه عمل به خود نخواهد پوشید.

اخلاق انتفاعی

اخلاق رایج در غرب، همان اخلاق انتفاعی مادی است که اساس آن را

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸

نوشته‌های «دیل کارنگی» تشکیل می‌دهد و ریشه آن همان اخلاق یونانی است که امتیازات و مشخصات آن را بیان خواهیم کرد.

اصول و روح تعلیمات یک چنین مکتب اخلاق، نوعی استثمار مؤدبانه است؛ یعنی چه کنیم که درآمد مادی ما بیشتر شود، و موقعیت ما در اذهان مردم مستحکم گردد.

انسان پس از بررسی این کتابها مطمئن می‌گردد که اگر ملل غرب، خود را به بسیاری از اصول اخلاقی آراسته‌اند، مثلا از دروغ پرهیز می‌کنند، و در دادوستد نیرنگ ندارند، برای این است که این صفات به صورت ابزار انتفاعی تلقی شده و موجب رونق بازار و به گردش درآمدن چرخهای اقتصادی آنان است و اگر روزی نفع خود را در ضد آن ببینند، فورا این قیافه را عوض کرده و چهره واقعی خود را نشان می‌دهند.

این خود نوعی انحراف از کمال انسانی است که اخلاق را برای آن بخواهیم که منافع مادی ما را تأمین کند، و از ابزار زندگی و مایه رونق اقتصاد باشد، نه از این نظر که خود مطلوبیتی اصیل و طبیعی دارد.

۳. اخلاق متکی به مذهب

اخلاق متکی به مذهب به طوری که عقاید مذهبی و اعتقاد به پاداش و کیفرهای روز بازپسین، مجری و پشتوانه اصول اخلاقی باشند، راهی است که آیینهای آسمانی و بالاخص آیین مقدس اسلام آن را انتخاب کرده و در طول چهارده قرن، نتایج درخشانی داده است.

اعتقاد به خـدایی که از درون و برون انسان آگاه است، خـدایی که در زمین و آسـمان چیزی بر او مخفی و پنهان نیست، خدایی که از تعداد «اتمهای بی‌شمار

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹

جهان» و مولکولهای اجسام آگاه است، خـدایی که حکمران و داور روز بازپسـین است، و در آن روز، پرونده اعمال انسان را که به وسـیله فرشـتگانی مصون از اشـتباه و خطا و پیراسـته از اغراض مادی تنظیم شده، باز می‌گشاید و حتی به این نیز اکتفا نمی‌کند، بلکه صورت واقعی کردارهـای مـا را به قـدرت بی‌پایان خود به ما نشان می‌دهـد و تمام اعضای بـدن ما را با اراده شـکست‌ناپذیر خود به سخن درآورده، و بر اعمـال مـا گـواه می‌گیرد. سـپس هر فردی را به پـاداش و کیفر خـود می‌رسانـد و .... «۱» چنین اعتقاد راسـخ و اسـتواری، بزرگترین پشتوانه اخلاق، و طبیعی‌ترین ضامن اجرای اصول انسانی است، و در حقیقت گرانبهاترین گنجینه و ارزنده‌ترین سرمایه‌ای است که از رهبران بزرگ آسمانی به یادگار مانده است و باید به عنوان یک میراث گران قیمت از آن حمایت نماییم.

قـدرت ایمـان به خـدا و اعتقـاد به کیفرهـای روز بازپسـین، گـاهی به درجه‌ای می‌رسـد، که انسان را در برابر گناه و آلودگی «بیمه» می‌کند و انسان خطاکار را به صورت یک عنصر ملکوتی و یک فرد معصوم درمی‌آورد.

قـدرت ایمـان در کنترل انسـان چنـان است که اگر فرد باایمـان، روزی برخلاـف مقتضـای ایمـان رفتـار کنـد، و در صـحنه مبارزه با عواطف و غرایز، دچار شـکست گردد، فورا به فکر جبران شکست، افتاده و راه ندامت و پشیمانی از آلودگی را، در پیش می‌گیرد و برای محـو آثـار گنـاه، بـدون آنکه مـأموران قضـایی او را تعقیب نماینـد، خود را به محکمه قضـایی دین معرفی می‌کنـد و از رئیس دادگـاه، جـدا درخـواست می‌نمایـد کیفر خـواست و یـا حکم الهی را دربـاره او اجرا کنـد و سـرانجام، به صورت یـک فرد پـاک و سبکبار، گام به

(۱). این جمله‌هـا مضـامین آیـات قرآنی است که در سوره‌هـای مختلفی از جمله: لقمان (۳۱) آیه ۱۶، سبأ (۳۴) آیه ۴ و زلزله (۹۹) آیه‌های ۷ و ۸ وارد شده است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰

سرزمین رستاخیز بگذارد. «۱»

رسالت اخلاقی اسلام

اسـلام بـا برنامه‌هـای متنوع اجتمـاعی و اقتصـادی و سیاسـی و اخلاـقی خود، پـا به عرصه اجتمـاع نهـاد و در ضـمن پی‌ریزی نهضتی همه‌جانبه، مکتبی اصیل و ارزنده، و اصولی کاملا نوین و خلّاق و سازنده به وجود آورد.

اسـلام به اصول اخلاـقی و نقش تربیت به دیـده احترام نگریسـته و آن را یکی از وظـایف خطیر پیـامبر اسـلام شـمرده است و از نظر اهمیـت شایـانی کـه موضـوع «تربیت» دارد، در قرآن مجیـد «۲» آن را مقـدم بر «تعلیـم» ذکر می‌کنـد و از ایـن طریـق می‌خواهـد به مسؤولاـن اجتمـاع اعلاـم کنـد که موضـوع «پرورش» مهمـتر از موضـوع «آموزش» است و بایـد شـعار مسؤولاـن جـامعه، در رهـبری اجتمـاعی و تـأمین سـعادت آن، پرورش و آموزش باشـد؛ زیرا تـا زمـانی که پرورش سـالم و مطلوب نباشـد، آموزش به نـتیجه قـابل توجهی نخواهد رسید.

امتیازات اخلاق اسلامی

پیش از بعثت پیـامبر اسـلام، «اخلاـق یونـانی» مـدتها بر جامعه‌های متمـدن علمی آن روزگار حکومت می‌کرد. پس از نقل و ترجمه

کتب علمی و اخلاقی

---

(۱). در صفحات تاریخ قضاوت در اسلام، شواهد زیادی بر این موضوع وجود دارد که برای رعایت اختصار، از نقل و تفصیل آنها خودداری می‌شود.

(۲). چنان‌که می‌فرماید: «وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ؛ آنها را از ناپاکیها و آلودگیها پاک می‌گرداند (تربیت) و کتاب آسمانی و حکمت به آنها می‌آموزد (تعلیم).» «جمعه (۶۲) آیه ۲».

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱

یونان، اصول این اخلاق به طور دربست و دست‌نخورده وارد محافل علمی مسلمانان گردید و گروهی از دانشمندان اسلام به بسط و تکمیل آن پرداختند و رسایل و کتابهایی را درباره آن نوشتند.

بهترین کتابی که نمایشگر ارزش واقعی مکتب اخلاقی یونان است، همان کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» ابو علی احمد بن محمد بن مسکویه (متوفای سال ۴۳۱ ه.) است. در ارزش و اهمیت این کتاب، کافی است که مرحوم محقق طوسی اشعاری در توصیف آن سروده و نخستین بیت آن این است.

بنفسی کتابا حاز کل فضیلةو صار لتکمیل البریة ضامنا «۱»

پس از این کتاب، مبین ارزش واقعی اخلاق یونانی، همان کتاب «اخلاق ناصری» نگارش مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است که آن را براساس و منوال اخلاق یونانی نگاشته است.

نقص روشن مکتب اخلاق یونانی این است که اصول اخلاقی را بر پایه منافع زودگذر مادی و تفسیر و تحلیل کرده است؛ مثلا می‌گوید: اگر این شیوه اخلاقی را به کار ببندیم، «نام نیک» و «ذکر جمیل» در اجتماع پیدا می‌کنیم.

ولی از جنبه‌های معنوی و اخروی، کاملا غفلت ورزیده، و به‌سان اخلاق ماتریالیستی که بیش از آنکه هدف از آن، تهذیب نفس و روان باشد، مقصود، تأمین زندگی برای نفوذ در اجتماع است.

«اخلاق عرفانی» درست نقطه مقابل «اخلاق یونانی» است و از مزایایی برخوردار است، ولی هرگز جنبه سازندگی و تحرک ندارد و برخی از قسمتهای

---

(۱). تأسیس الشیعة الکرام لعلوم الإسلام، ص ۴۱۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۲

آن را نمی‌توان به عموم مردم عرضه نمود و برای جوانی که تشنه مکتبی است که در عین اینکه او را با فضایل آراسته سازد، راه و رسم زندگی را نیز به او بیاموزد، جاذبه‌ای ندارد.

مکتب اصیل و مطمئن و در عین حال جامع و خلّاق، همان مکتب اخلاقی قرآن و اسلام است که از همه مزایای مادی و معنوی به طور کامل برخوردار می‌باشد؛ ولی مشروط بر اینکه به دور از هر نوع پیرایه، تبیین و عرضه گردد.

در برخی از کتب که تحت عنوان اخلاق اسلامی تألیف شده‌اند، یک سلسله دستورات به چشم می‌خورد که هرگز با اصول تعالیم اسلام سازگار نیست و پس از دقت و بررسی، روشن می‌شود که همه آنها نتیجه‌گیریهایی شخصی و برداشتهای خاص خود مؤلفان است و ربطی به اصول اخلاقی اسلام ندارد.

مثلا کتاب احیاء العلوم (تألیف غزالی، متوفای سال ۵۰۵ ه.) یکی از جامع‌ترین کتب اخلاقی است، و شاید در مجموع ادوار اسلامی، کتابی به این جامعیت نوشته نشده باشد؛ ولی متأسفانه در تحلیل برخی از موضوعات اخلاقی، مطالبی در آن به چشم می‌خورد که

هرگز با روح تعاليم اسلامى سازگار نيست.

مرحوم محمد محسن فيض (متوفاى سال ۱۰۹۱ ه.) اين كتاب را از بسيارى از زوايد، پيراسته و با افزودن بسيارى از روايات پيشوايان اسلام، آن را به صورت كتابى به نام «المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء» درآورده است و اين كتاب در هشت مجلد، به طور مكرر چاپ شده است.

لزوم يک نهضت اخلاقى

هيچ فرد باوجدانى- اعم از مذهبى و غير مذهبى- نمى‌تواند در برابر

نظام اخلاقى اسلام، ص: ۲۳

گسترش فساد در ميان عناصر سازنده اجتماع (نسل جوان) بى‌توجه باشد و در خود احساس مسؤوليت نكند؛ چرا كه اين امر، هشدارى است به مسؤولان و مربيان، كه هرچه زودتر به فكر چاره افتند و اين نسل را از سقوط در دره نابودى نجات بخشند.

از اين نظر، چاره‌اى جز اين نيست كه با تقويت مبانى ايمان و تحكيم اصول اعتقادى، زمينه را براى رشد اخلاق آماده نموده، و با رهبريهاى صحيح و استفاده از امكانات موجود، در تهذيب اخلاق اجتماع بكوشيم و در كنار تشكيل مجالس مذهبى و برپايى سمينارها، و بررسى علل گسترش فساد، دست به نشر يک سلسله كتب اخلاقى بزنيم كه با روح زمان و افق فكر جوانان، كاملا مطابق باشد؛ زيرا بيشتر كتابهاى اخلاقى، طورى نوشته شده‌اند كه با روح و سطح معلومات جوانان ما وفق نمى‌دهند و چه‌بسا خواننده پس از خواندن قسمتى از آنها با خستگى و ملالت، آنها را كنار نهد.

نگارنده براى كمك به اين هدف عالى انسانى، سوره حجرات را كه مشتمل بر بسيارى از اصول اخلاقى و اجتماعى اسلام مى‌باشد، مورد بحث قرار داده و اصولى را كه در اين سوره مطرح شده است، به طورى كه اكثر طبقات بتوانند از آن بهره ببرند، تجزيه و تحليل نموده است. اميد است اين كتاب كمك ناچيزى به اين هدف بكند.

به اميد روزى كه دانشمندان بزرگ اسلام، مجموع آيات مربوط به اخلاق را استخراج نموده و با نظم و ترتيب خاصى، به شرح و تفسير آنها بپردازند. «۱»

---

(۱). اگرچه اين كار تا آنجا كه نگارنده اطلاع دارد، به طور مختصر به وسيله دو تن از نويسندگان گرامى صورت گرفته و دو كتاب تحت عنوان: اخلاق از نظر قرآن و اخلاق قرآن انتشار يافته است.

نظام اخلاقى اسلام، ص: ۲۴

اين مطلب نيز ناگفته نماند كه قسمتى از اين كتاب قبلا در مجله وزين علمى- دينى «مكتب اسلام»، در بخش تفسير به چاپ رسيده است و فعلا به صورت كاملترى به خوانندگان گرامى تقديم مى‌گردد.

قم- حوزه علميّه

هيجدهم دى ماه ۱۳۴۹

برابر با دهم ذيقعدة الحرام ۱۳۹۰

جعفر سبحانى

نظام اخلاقى اسلام، ص: ۲۵

۱ مشخصات سوره

این سوره چه اهدافی را تعقیب می‌کند؟

هدف سوره، تشریح یک سلسله دستورات زنده و ارزنده اخلاقی و اجتماعی است که پدیدآورنده مدینه فاضله واقعی، و سازنده جامعه‌ای پاک و به دور از هرگونه اخلاق نکوهیده، می‌باشد.

شماره آیه‌های این سوره، به اتفاق مفسران، هیجده آیه است و با بیانات روشن مخصوص به خود، یک رشته دستورهای جامع و سودمندی برای تهذیب روح و روان مطرح می‌کند و اگر این قیود و روشهای اخلاقی در هر محیطی عملی گردد، محیطی آرام و مملوّ از لطف و صفا و دور از هرگونه رذیله اخلاقی به وجود می‌آید.

این سوره، دورنمایی از جامعه پاک و بی‌آلایشی را در نظر ما

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۶

ترسیم می‌کند که در آنجا زبان و گوش افراد و حتی اندیشه و خیال آنان آزادی مطلق ندارد، که هرچه بخواهند، بگویند و هرچه بخواهند، بشنوند و هر کاری را درباره هر فردی بخواهند انجام دهند. اینک به طور اجمال فهرست بسیاری از دستورهایی را که در این سوره وارد شده است، می‌آوریم:

۱. این سوره، نخستین دستور خود را با طرح مسأله انضباط شدید در برابر خدا و رسول او آغاز می‌کند و منظور از این انضباط، این است که مسلمانان، تشریع و تقنین را از آن خدا بدانند، و دستگاه قانون‌گذاری را بازیچه تمایلات و خواسته‌های خود نسازند.

۲. به افراد باایمان دستور می‌دهد که چگونه با پیشوای خود سخن بگویند.

۳. به افراد باایمان دستور می‌دهد که شهادت و گواهی کسانی را که در میان آنها به فسق و آلودگی معروف هستند و از گناه پروا ندارند، قبول نکنند و از هر نوع شایعه‌سازی پرهیز نمایند.

۴. افکار عمومی در برابر دستور پیامبر معصوم، بی‌ارزش است.

۵. هر فردی دارای وجدان اخلاقی است.

۶. بر هر فرد مسلمانی لازم است که در راه صلح کوشش نماید، و برای تحقق این آرمان، ضد ستمگر قیام کند تا آنکه حق مظلوم را از او بستاند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۷

۷. همه مسلمانان با یکدیگر برادر و برابرند و باید کوشش کنند که در میان آنها صلح و صفا برقرار باشد.

۸. هیچ فرد مسلمانی حق ندارد مسلمان دیگری را مسخره کند.

۹. عیب‌جویی در آیین اسلام ممنوع است.

۱۰. هیچ فرد باایمانی حق ندارد برادر باایمان خود را با القاب بد صدا بزند.

۱۱. بدگمانی در حق برادر مؤمن حرام است.

۱۲. جاسوسی و دخالت در امور نهانی مردم اکیدا ممنوع است.

۱۳. بدگویی پشت سر مسلمان، از گناهان بزرگ است.

۱۴. در این سوره به مسأله تبعیضات نژادی خاتمه داده شده است و ملاک برتری، فضیلت و تقوا و پرهیزگاری و اجتناب از گناه شمرده شده است.

پس از این چهارده دستور، یک سلسله مطالب دیگر مطرح شده، که تفسیر هر کدام در بخش خود خواهد آمد.

آیا با ملاحظه این دستورات، برتری مکتب اخلاقی قرآن بر سایر مکتبهای اخلاقی جهان روشن و هویدا نمی‌گردد؟

این سوره مدنی است نه مکی

سوره‌های مکی و مدنی را از دو راه می‌توان شناخت:

۱. روایات و احادیثی که محل نزول سوره را معین می‌کند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۸

۲. غور و تدبر در مضامین آیات سوره، که غالبا می‌تواند سندی گویا، بر مکی و مدنی بودن سوره و آیه‌های آن گردد.

از آنجا که مکه و مدینه دارای دو محیط مختلف بودند و بر هر کدام افکار گوناگونی حکومت می‌نمود، و اسلام در هر یک از دو نقطه، با مسائل و مشکلات خاصی روبه‌رو بود، به همین جهت، پس از آشنایی با طرز تفکر و مسائل محیط و بررسی مضامین آیات سوره، می‌توان محل نزول سوره‌ها و آیه‌ها را به دست آورد؛ مثلا، محیط مکه مرکز شرک و بت‌پرستان بود؛ یهود و نصارا در آنجا نفوذ نداشتند و افراد باایمان در آنجا در اقلیت بودند. موضوع جهاد و مبارزه در آنجا مطرح نبود و پیامبر غالبا با بت‌پرستان سروکار داشت و نقطه اختلاف پیامبر با مشرکان در مسئله توحید و یگانگی خدا و تجدید حیات و زندگی در روز رستاخیز بود.

بنابراین، آیاتی که محور بحث در آنها، مسئله مبدأ و معاد و نکوهش شرك و بیان سرگذشت ملتهایی که بر اثر نافرمانی خدا و رسول او گرفتار خشم گردیده‌اند، باشد، غالبا در مکه نازل شده است، ولی محیط مدینه، محیط ایمان و تقوا، مرکز نفوذ اهل کتاب و بالاخص طوایف یهود، زادگاه جوانان و قهرمانان دلاور اسلام به شمار می‌رفت و محیطی بود که مسلمانان در آنجا مسائل اصولی را پشت سر گذارده بودند و نوبت آن رسیده بود که به یک سلسله وظایف عملی و دستورات اجتماعی و اخلاقی (مانند: نماز و روزه و زکات و ...) متوجه شوند. بر همین اساس، آیاتی که درباره تورات

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۹

و انجیل و عقاید اهل کتاب و شرح وقایع نبردها و جنگهای مسلمانان با اهل کتاب و مشرکان نازل گشته و یا متضمن اصول اخلاقی و دستورهای مذهبی، از واجبات و مستحبات است، همگی مدنی بوده و به اصطلاح پس از مهاجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به مدینه نازل شده‌اند «۱»؛ زیرا در محیط مدینه، سروکار پیامبر با انصار و طوایفی بود، که تدریجا اسلام می‌آوردند؛ دیگر موقعیت ایجاب نمی‌کرد که آن حضرت درباره نکوهش بتها و بت‌پرستان، سخن بگوید.

بنابراین، باید آیات این سوره را مدنی بدانیم؛ زیرا علاوه بر این که همه مفسران اتّفاق‌نظر دارند که آیات این سوره مدنی است- و فقط از ابن عباس نقل شده که به نظر وی، سیزدهمین آیه این سوره در مکّه نازل گردیده است- مضامین آیات گواه زنده بر مدنی بودن آن می‌باشد؛ زیرا محیط مکه برای طرح چنین مسائل اخلاقی متناسب نبود؛ هنوز آنان در مسائل اساسی اسلام (مبدأ و معاد) تردید داشتند، و نبوت پیامبر را تصدیق نکرده و به رسالت جهانی او ایمان نیاورده بودند؛ در چنین محیطی، هرگز موقعیتی فراهم نبود که پیامبر درباره مسائل اخلاقی، مانند: سوءظن و غیبت سخن بگوید.

---

(۱). آیاتی که در «حجة الوداع»، در مکه بر پیامبر نازل شده، اصطلاحا مدنی است، اگرچه در سرزمین مدینه نازل نشده است؛ زیرا معیار مدنی بودن آیه‌ها، این است که پس از مهاجرت به مدینه نازل شده باشد و ما با ملاحظه همین مطلب، این اصطلاح را در عبارات فوق متذکر شدیم.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۰

گذشته از این، مخاطب این سوره، مؤمنان هستند و خداوند، این سوره را با عبارت: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» آغاز نموده، و تا آخر سوره- به جز در یک مورد- روی افراد باایمان تکیه کرده است؛ اینها نشانه‌هایی قطعی بر مدنی بودن سوره است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۱

۲ انضباط اسلامی

اشاره

۱. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ ای افراد باایمان! (در هیچ موردی) بر خدا و پیامبر او سبقت نگیرید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ خداوند شنوا و دانا است».

هدف آیه، ایجاد روحیه انضباط اسلامی، در همه افراد باایمان است؛ انضباطی که آنان را از هر نوع تقدّم و پیشی گرفتن بر خدا و پیامبر وی بازدارد و از ایجاد هر نوع تردید و دودلی، در دستورات او جلوگیری کند. روح و حقیقت انضباط اسلامی این است که همه افراد باید احکام و قوانین و حقوق فردی و اجتماعی را از یک نقطه الهام بگیرند، و از یک سرچشمه زلال سیراب شوند، و از یک فکر که از همه فکرها برتر و بالاتر است، پیروی نمایند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۲

چرا؟ زیرا شخصی که باید دستگاه تقنین و تشریع را به گردش درآورد، در درجه نخست باید یک انسان‌شناس کامل باشد و از تمام اسرار و رموز و ریزه‌کاری‌های نهانی انسان و روحیات او آگاه و مطّلع باشد و هیچ نقطه مبهم و مرموزی در زندگی انسانهایی که برای آنان قانون وضع می‌کند، برای او باقی نماند؛ از این گذشته از هرگونه گناه و لغزش مصون باشد، و هیچ‌گونه منافعی در اجتماع نداشته باشد تا منافع شخصی، فکر او را تحت‌الشعاع قرار ندهد و در وضع قوانین، از مصلحت شخصی پیروی نکند و شخصی با این خصوصیات، جز پروردگار جهان کسی نیست؛ زیرا او است که از تمام اسرار درونی و برونی ما آگاه است؛ او است که از هر گونه لغزش و اشتباه مصون است و کوچکترین سودی در اجتماع ندارد.

بنابراین، باید تمام افراد باایمان در برابر چنین مقامی انضباط داشته باشند و اراده خود را بر تشریع او مقدّم ندارند، و همه از آنجا الهام بگیرند و اگر ما این انضباط شدید را از دست دادیم و دستگاه قانون‌گذاری را تابع خواسته‌های باطنی خود قرار دادیم، در صحنه زندگی به‌سان ارتشی خواهیم بود که فرماندهی واحدی نداشته باشد، و چنین ارتشی هرچند هم مجهز و آماده باشد، ولی از آنجا که فرماندهان مختلفی دارد، آن‌چنان دچار هرج‌ومرج می‌شود که در اندک زمانی زیر فشار قدرت دشمن، نابود می‌گردد.

صحنه زندگی درست مانند جبهه جنگ است و تمایلات و خواسته‌های هر فرد و یا هر طبقه و گروهی، مانند مراکز فرماندهی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۳

است و اختلاف مراکز فرماندهی، افراد را در کشمکش عجیبی قرار می‌دهد و آنان را آن‌چنان دچار هرج‌ومرج می‌گرداند که حقوق و عدالت از میان می‌رود.

خداوند، لزوم پای‌بندی به چنین انضباط شدیدی را در این سوره با این جمله بیان کرده است:

«لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ در حکم حوادث و وقایع بر خدا و رسول او پیشی نگیرید»، سپس در آیه هفتم بر عصمت پیامبر از لغزش و اشتباه تکیه کرده و می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ؛ بدانید پیامبر خدا در میان شما است؛ اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، به زحمت می‌افتید»؛ یعنی، از آنجا که پیامبر از سرچشمه وحی الهام می‌گیرد، کوچکترین خطایی در رهبری او نخواهد بود، ولی اگر او از شما پیروی نماید، از آنجا که شما گرفتار تمایلات و خواسته‌های شخصی هستید، چه‌بسا دانسته یا ندانسته در ضرر می‌افتید؛ بنابراین، ما در صورتی یک جامعه مؤمن و مسلمانان واقعی خواهیم بود که جمله «لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» را سرمشق زندگی خود قرار دهیم.

نمونه‌هایی از سبقت بر خدا و پیامبر او

بسیاری از افراد باایمان، در اصل تشریع قانون‌گذاری، انضباط یاد شده را مراعات می‌کنند و بدون موافقت نظر اسلام، حکم نکرده

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۴

و نظر نمی‌دهند، ولی همین افراد، با اعمال سلیقه‌های شخصی و محلی خود در عمل به احکام آسمانی، بر خدا و رسول او سبقت گرفته و دستور «لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» را نادیده می‌گیرند، و گاهی بر پایه خیالات نفسانی و یا تحت تأثیر محیط، به افکار و سلیقه‌های شخصی- که مخالف صریح دستور شرع است- رنگ قدس و تقوا داده، و آن را بر فرمان آسمانی مقدم می‌دارند.

آفت ما مسلمانان، بیشتر در این‌گونه سبقت‌جوییها است، که حاضر نیستیم حق و حقیقت را به دور از هر گونه پیرایه، مورد عمل قرار دهیم؛ ما اکنون می‌توانیم نمونه‌هایی از این سبقت‌جویی را که در واقع، مقدم شمردن سلیقه، بر دستور شرع انور، یا ترس از تفسیق و تکفیر گروهی است، بشماریم، ولی برای اختصار، نمونه‌هایی از این اعمال سلیقه‌ها را که در صدر اسلام اتفاق افتاده، بیان می‌نماییم و مثالهای مناسب زمان حاضر را به خود خوانندگان واگذار می‌کنیم:

* در ماه مبارک رمضان یکی از سالهای هجرت، پیامبر با عده‌ای از اصحاب خود به سوی مکه حرکت کردند؛ وقتی به «کراع الغمیم» رسیدند، آن حضرت ظرف آبی خواست و روزه خود را میان دو نماز ظهر و عصر شکست و دستور داد که دیگران نیز افطار کنند؛ زیرا خداوند روزه را بر غیر مسافر قرار داده است، ولی دسته‌ای مقدس‌نما تصور کردند که اگر با حالت روزه مسافرت کنند، اجر بیشتری خواهند داشت؛ آنان خیال نفسانی خود را بر دستور پیامبر

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۵

مقدم داشتند و به حالت روزه باقی ماندند، و پیامبر نام این دسته را «جمعیت گناهکار» نامید. «۱»

بزرگترین آفت برای این افراد همین بود که در آن لحظه که به سوی جهاد فی سبیل اللّه می‌رفتند، از یک نقطه الهام نگیرند و هر دسته‌ای از فرماندهی خاص پیروی کند.

* در دوران عرب جاهلی، ازدواج با همسر پسر خوانده، پس از طلاق بر انسان حرام بود؛ خداوند برای کوبیدن این سنت غلط دستور داد که پیامبر عملا این سد را بشکند و با زینب مطلّقه پسر خوانده خود «زید» ازدواج نماید؛ پیامبر با زینب ازدواج کرد؛ برخی از افراد باایمان، با اینکه می‌دانستند افعال و اقوال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بی‌ملاک نیست و او در تمام این قسمتها از عالم وحی الهام می‌گیرد، شروع به انتقاد کرده، در گوشه و کنار، ازدواج پیامبر را ازدواجی غیر قانونی شمردند.

انگیزه آنها بر این انتقاد، همان افکار محلی و سلیقه‌های شخصی موروثی بود، که ازدواج با همسر پسرخوانده را یک عمل نامشروع جلوه می‌داد؛ قرآن در تخطئه و کوبیدن این‌گونه انتقادهای نابه‌جا- که حاکی از عدم ایمان به حقیقت نبوت و شرع انور است- در سوره احزاب آیاتی دارد که به نقل و ترجمه یکی از آنها اکتفا می‌کنیم: «۲»

---

(۱). «سمّاهم رسول اللّه عصاة» (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۵).

(۲). ر. ک: احزاب (۳۳) آیه ۴، ۵، ۳۶ و ۴۰.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۶

«وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً؛ «۱»

هنگامی که خدا و رسول او دستوری دادند، برای مردان و زنان باایمان جای اعتراض و اختیار نیست؛ هرکس خدا و رسول او را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است».

مرحوم طبرسی می‌فرماید: منظور از جمله «لا تُقَدِّمُوا ...» یک معنای وسیعی است حاکی از آنکه افراد باایمان باید در هیچ کاری و

مطلبی بر خدا و پیامبر او سبقت نگیرند، و آنچه ما آن را تشریح کردیم، در حقیقت مصداقی از این معنای وسیع بود.

اسلام واقعی همان تسلیم است

اسلام واقعی همان حالت تسلیم در برابر خدا است؛ حتی امیر مؤمنان علیه السّلام در معرفی حقیقت اسلام، به یک جمله اکتفا می کند و می‌فرماید: «اسلام همان تسلیم در برابر دستورات خدا است» «۲»؛ یعنی مسلمان واقعی کسی است که همه فرمانهای خدا را- خواه به سود او تمام گردد یا به زیان او، خواه مطابق خواسته درونی او باشد، یا مخالف آن- برای خاطر خدا، و به منظور کسب رضای او انجام دهد؛ ولی گروهی که این حالت در آنها نیست، در صورتی سنگ دین و مذهب را به سینه می‌زنند که دین را حافظ منافع خود

(۱). همان، آیه ۳۶.

(۲). «الإسلام هو التسلیم» (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۷

ببینند؛ یعنی هر موقع که آیین و مذهب را مطابق خواسته‌های درونی خود تشخیص دهند، جانانه از اسلام و مذهب دفاع می کنند، ولی وقتی آن را مخالف منافع و تمایلات خود تشخیص دادند، به بهانه‌های مختلفی از آن شانه خالی می‌نمایند؛ در چنین افرادی، تسلیم واقعی که اساس و ریشه اسلام است وجود ندارد، چنان‌که در داستان زیر این حقیقت به خوبی منعکس است:

* تمیم بن جراشه با گروهی به نمایندگی از طرف قبیله «ثقیف» رهسپار مدینه شدند، و آمادگی قبیله خود را برای پذیرفتن اسلام تحت شرایطی اعلام کردند؛ پیامبر فرمود: شروط خود را بنویسید تا ببینیم. آنان در نوشتن شروط، به علی علیه السّلام مراجعه کردند و درخواست نمودند که علی علیه السّلام قراردادی را به شرح زیر تنظیم کند:

قبیله ثقیف با یک سلسله شرایطی اسلام می‌آورند که ربا و زنا برای آنان حلال باشد و پیامبر، آنان را از خواندن نماز معاف بدارد، علی علیه السّلام از نوشتن چنین قراردادی خودداری کرد. آنان به خالد بن سعید بن عاص مراجعه کردند؛ او صورت قرارداد را تنظیم کرد. وقتی نامه را خدمت پیامبر بردند و برای او خواندند، سخت ناراحت شد و با انگشت خود نامه را تغییر داد، سپس نامه را امضا نمود. «۱»

با توجه به حدیث یادشده از امیر مؤمنان درباره اسلام، چنین

(۱). ابن اثیر، اسد الغابهٔ، ج ۱ ص ۲۱۶.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۸

افرادی، فاقد اسلام واقعی- که همان تسلیم مطلق در برابر حق است- می‌باشند؛ آنان اسلام را از آن نظر می‌خواهند که با شهوات و تمایلات آنها سازگار باشد، و در غیر این صورت آن را از صحنه زندگی طرد می‌نمایند.

ابن هشام نقل می کند که آنان از پیامبر درخواست کردند که بزرگترین بت آنها «لات» تا سه سال شکسته نشود و بزرگترین فریضه الهی (نماز) از آنان برداشته شود، پیامبر فرمود: یک لحظه هم اجازه نمی‌دهم بت قبیله، مورد پرستش قرار گیرد و (آیینی) هم که در آن، نماز و ارتباط با خدا، و مراسم بندگی نباشد، پیکر بی‌روحی است که حاصلی در بر ندارد. «۱»

* شگفت‌انگیزتر از همه، اعتراضی بود از طرف برخی از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به افرادی که از احرام درآمده و با زنان خود نزدیکی کرده، و قطرات آب غسل از صورت آنها می‌ریخت؛ آنان به ایشان می گفتند: آیا شرم نمی کنید که رسول خدا

در حال احرام باشد، و شما از احرام بیرون آیید و آب غسل از سر و صورت شما فرو ریزد؟
پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شد و فرمود:
من خود گفتم که چنین کنند، و اگر من نیز قربانی همراه خود نمی‌آوردم، مانند آنها از احرام بیرون می‌آمدم. «۲»

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۰.

(۲). بحار، ج ۲، ص ۳۸۶.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۳۹

بزرگترین آفت و شدیدترین ضربه بر پیکر آیین الهی این است که بشر خطاکار، سلیقه‌های شخصی خود را جزء دین قرار دهد و نتواند آیین خدا را از آنها پیراسته سازد؛ ما در طول زندگی خود چه حرامهایی را دیدیم که بعدا به صورت حلال درآمدند، چه محدودیتهایی را مشاهده کردیم که بعدا به دست خود همان کسانی که آنها را به وجود آورده بودند، شکسته شده همه این نوع دخل و تصرفها در آیین خدا از یک نقطه سرچشمه می‌گیرد، و آن این که در ما، انضباط اسلامی به مفهوم واقعی، که جمله «لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» گویای آن است، پیامبر عالی‌قدر اسلام در سال حجهٔ الوداع، پس از آنکه از سعی میان صفا و مروه فارغ گردید، رو به زایران خانه خدا کرد و فرمود: کسانی که قربانی همراه خود نیاورده‌اند، با کوتاه کردن مو و یا گرفتن ناخن از احرام خارج شوند، ولی کسانی که مانند من قربانی همراه خود آورده‌اند، باید به حالت احرام باقی بمانند، تا لحظه‌ای که قربانی خود را در «منا» سر ببرند.

این کار بر گروهی سخت و گران آمد، و عذر آنان این بود که برای ما گوارا نیست که پیامبر در حال احرام باشد و ما از احرام خارج شویم و چیزهایی که بر او حرام است، برای ما جایز و حلال گردد. و گاهی می‌گفتند: صحیح نیست، ما جزء زایران خانه خدا باشیم و قطرات آب غسل، از سر و گردن ما فرو بریزد.

دیدگان پیامبر به «عمر» افتاد که در حالت احرام باقی بود،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۰

و به او گفت: آیا همراه خود قربانی آورده‌ای؟! گفت: نه، فرمود:

چرا از احرام خارج نشدی؟

وی گفت: برای من گوارا نیست که از احرام خارج شوم، ولی شما به همان حالت احرام بمانید، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: تو نه حالا، بلکه تا روز مرگ به همین عقیده باقی خواهی ماند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از تردید و دودلی مردم ناراحت شد و گفت: «لو کنت استقبلت من امری ما استدبرت، لفعلت کما امرتکم» اگر آنچه را که پشت سر نهادم پیش‌بینی می‌کردم، مانند شما بدون اینکه قربانی همراه داشته باشم، به زیارت خانه خدا می‌آمدم، اما چه کنم، من قربانی همراه خود آورده‌ام و به فرمان خدا: «حتّی یبلغ الهدی محلّه» «۱» باید در حال احرام بمانم، تا روز منا، قربانی خود را در قربانگاه منا سر ببرم، ولی هر کسی که قربانی همراه نیاورده، باید از احرام خارج شود و آنچه را که انجام داده است، عمره محسوب نماید و بعدا برای حج، احرام ببندد. «۲»

ما در این‌جا چهار نوع از نمونه‌های سبقت و پیشی گرفتن بر خدا و رسول او را آوردیم، و در صفحات تاریخ اسلام و بالاخص در تاریخ زندگانی خلفای سه‌گانه نمونه‌های برجسته‌ای برای این موضوع دیده می‌شود، که بحث و گفت‌وگو درباره آنها درخور

---

(۱). به حال احرام باقی بمانید تا اینکه قربانی را در محل خود، «منا» سر ببرید.

(۲). بحار، ج ۲۱، ص ۳۱۹؛ مرحوم فیض کاشانی در وافی (ج ۸، ص ۳۲) کلام پیامبر را به گونه دیگری تفسیر نموده است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۱

کتاب جداگانه‌ای می‌باشد. «۱»

ما پس از نوشتن این قسمت، به مقاله محققانه «۲» یکی از دوستان دانشمند خود برخوردیم که موضوع بحث ما را به صورت دل‌پذیری تعقیب نموده بود، و ما قسمت زیر را از آن مقاله (با تلخیص و تصرف) نقل می‌نماییم:

اسلام واقعی آن است که هنگامی انسان بر سر دو راهی اختلاف میان «مذهب» و «خواسته‌های درونی» قرار گرفت، دستور مذهبی را ترجیح دهد؛ زیرا تسلیم در غیر این صورت، یعنی انطباق مذهب با تمایلات درونی، نشانه اسلام واقعی نیست.

مثلا محبت و علاقه فردی به دیگری، زمانی مسلم و ثابت می‌شود که هنگام بروز اختلاف میان وی و کسی که مورد علاقه اوست، نظر دوست را ترجیح دهد و اگر در این مورد نظر خود را مقدم بدارد، معلوم می‌شود که موافقت با او در موارد دیگر به منظور علاقه به وی نبوده است، بلکه از آن جهت بوده که منافع خود را در خواسته‌های دوست تأمین می‌دیده است و این حقیقت در آیه زیر به خوبی منعکس است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ

---

(۱). علامه عالی‌قدر، مجاهد بزرگوار اسلام، مرحوم سید شرف الدین عاملی، قسمت عمده این نوع مخالفتها را در کتابی به نام «النص و الاجتهاد» گرد آورده است.

(۲). این مقاله در مجله مکتب اسلام، در شماره یکم از سال نهم چاپ شده است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۲

نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا؛ «۱»

افرادی که خدا و پیامبران او را انکار کرده‌اند و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی دیگر را قبول نداریم و می‌خواهند راهی میان این دو انتخاب کنند؛ اینان در حقیقت همان کافران هستند.»

این آیه به صورت روشن، تفکیک‌کنندگان دستورهای الهی از یکدیگر را کافر واقعی و حقیقی خوانده و هرگز در آنها سهمی از ایمان نمی‌بینند.

هنگامی که خدا به شیطان دستور داد که به آدم سجده کند، او از فرمان خدا سرپیچی کرد و چنین گفت:

«اگر مرا از سجده آدم معاف داری تو را آن‌چنان عبادت می‌کنم که هیچ کس پیش از من آن‌طور عبادت نکرده باشد. «۲»»

او از یک حقیقت غافل بود که معنی و روح عبادت و پرستش، همان تسلیم است و آنچه او به خیال خود عبادت می‌پنداشت، عبادت نبود و ارزش نداشت.

بنابراین، اسلام یک واحد به هم پیوسته است که به هیچ وجه تجزیه‌بردار نیست و در حقیقت ایمان به خدا، ایمان به نبوت پیامبر وی، ایمان به جانشینان او و عمل به احکام و قوانین آیین او، یک واحد مرکب است که از اموری تشکیل یافته است و جدایی افکندن

---

(۱). نساء (۴) آیه ۱۵۱.

(۲). «لئن أعفيتنى من سجدة آدم لأعبدك عبادة لا يعبدها أحد من قبلى.»

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۳

میان آنها در اعتقاد و یا عمل، خروج از تسلیم واقعی است که اساس اسلام را تشکیل می‌دهد.

بر همین اساس، خداوند منکران پیامبر را منکر خدا معرفی کرده، و ریشه انکار نبوت پیامبر اسلام را، انکار خدا دانسته است؛ چنان‌که در آیه‌ای چنین فرموده است: «فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظّالِمِینَ بِآیاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ؛ «۱» آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمگران به آیات الهی انکار می‌ورزند»؛ زیرا اگر آنان در برابر خدا تسلیم بودند، دیگر به پیامبر او اعتراض نمی‌کردند و با دیدن معجزات و دلایل کافی، بر سر دو راهی نمی‌ماندند، ولی چون خداوند متعال بالاتر از آن بود که با او مخالفت ورزند، خواه‌ناخواه نسبت به وی، تظاهر به تسلیم نموده و با فرستادگان وی به مخالفت برمی‌خاستند.

---

(۱). انعام (۶) آیه ۳۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۵

۳ متانت در سخن گفتن

اشاره

۲. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ؛

ای افراد باایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و با او بلند سخن مگویید (فریاد نزنید) همان‌طور که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید، تا مبادا پاداش عمل شما- بی‌آن‌که بدانید- از بین برود».

۳. «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ؛

آنان که از صدای خویش در محضر پیامبر می‌کاهند، کسانی هستند که خداوند دلهای آنان را برای پرهیزگاری آزموده است، برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ است».

۴. «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ؛

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۶

آنان که تو را (پیامبر) از بیرون اتاقها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند».

۵. «وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛

اگر آنان صبر می‌کردند تا خود بیرون آیی، برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

طرز سخن گفتن با مردم و معاشرت با طبقات مختلف جامعه و مراعات اصول و آداب اخلاقی در روابط با دیگران، یکی از بخشهای مهم «علم اخلاق» را تشکیل می‌دهد، و برخی از دانشمندان غرب که در کشف راههای نفوذ در مردم تجربیاتی دارند، رساله‌هایی درباره چگونگی «معاشرت با مردم» نوشته‌اند، و بسیاری از مطالب این دانشمندان، در احادیث اسلامی به طور روشنتری وارد شده است، ولی متأسفانه نویسندگان خوش‌قریحه ما نخواسته‌اند این آداب را که در آثار اسلامی آمده است، به صورت روزپسند و آمیخته با شواهد و مسائل روز، عرضه کنند، تا نسل جوان که تشنه شنیدن این نوع تعالیم اخلاقی است، تصور نکنند که ابتکار این مطالب مربوط به غربیان است، بلکه بداند پیامبر اسلام و جانشینان او در این قسمت، ما را راهناییهای زیادی فرموده‌اند.

مؤلف و محدّث بزرگ اسلامی، شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه «۱» احادیث زیادی درباره وظیفه یک فرد مسلمان در

---

(۱). ج ۸، ص ۳۹۸- ۶۲۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۷

طرز معاشرت با مردم، از پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی‌اش نقل کرده و تحت عنوان آداب معاشرت در سفر و حضر «۱» به آنها اشاره نموده است.

طرز معاشرت شخص پیامبر، بهترین راهنما و بزرگترین آموزگار ماست، و ما به طور اجمال نمونه‌ای از طرز رفتار و معاشرت پیامبر عالی‌قدر اسلام را با مردم در این‌جا نقل می‌نماییم:

او در سلام کردن بر مردم پیشی می‌گرفت؛ اگر می‌خواست با کسی در کوچه‌ای و یا مجلسی سخن بگوید، با گوشه چشم نگاه نمی‌کرد، بلکه با تمام بدن با او روبه‌رو می‌شد و سخن می‌گفت و همواره تبسم بر لب داشت، اگر کسی در سخن خود خطا می‌کرد، او را مؤاخذه نمی‌نمود؛ کسی از خوش‌خویی و خوشرویی او محروم نبود، و اگر کسی از یاران وی غایب می‌شد فورا از او تفقد می‌فرمود، و از تمام طبقات احترام کامل به جا می‌آورد؛ حتی هر فردی تصور می‌نمود که عزیزترین فرد نزد پیامبر، خود اوست؛ آن حضرت، در مجلس برای خود جای مخصوصی قرار نمی‌داد و هر کجا که جای خالی بود می‌نشست؛ حاجات نیازمندان را برطرف می‌کرد و اگر امکان نداشت، با زبان خوش آنها را راضی می‌ساخت؛ حیا و ابّهت و صدق و صفای خاصی بر مجلس او سایه می‌افکند، و صدا در آن بلند نمی‌شد؛ سوء ادب افراد بی‌اطلاع

---

(۱). احکام العشرة فی السفر و الحضر.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۸

و غریب را تحمل می‌نمود، و اگر کسی کاری انجام می‌داد که مطابق طبعش نبود، از آن تغافل می‌ورزید، بزرگان را احترام می‌کرد و خردسالان را نوازش می‌نمود؛ کمتر سخن می‌گفت، سخن کسی را قطع نمی‌نمود، کسی را سرزنش نمی‌کرد؛ چیزی که سود نداشت از آن پرهیز می‌نمود؛ به سخنان مردم خوب گوش می‌داد و ...

صفات حمیده و ملکات فاضله آن حضرت در کتابهای سیره و تاریخ اسلام منعکس است و بسیار آموزنده است.

جامعه خشن

چنین روح لطیف و آزاده، گرفتار افرادی شده بود که از بسیاری مزایای اخلاقی دور بودند و با شخصیتی مانند رسول اکرم، چنان سخن می‌گفتند که گویی با یک فرد عادی کوچه و بازار حرف می‌زنند.

در سال نهم هجرت که آن را «عام الوفود» می‌نامند، هیأت و دسته‌های مختلفی از قبایل اطراف برای تشرف به اسلام به مدینه می‌آمدند؛ وقت و بی‌وقت پشت در اتاق پیامبر که با مسجد چندان فاصله نداشت می‌ایستادند؛ فریاد می‌کشیدند که «یا محمد اخرج» (ای محمد صلّی اللّه علیه و آله از اتاق بیرون بیا) «۱» این کار علاوه بر اینکه استراحت رسول خدا را بهم می‌زد، یک نوع بی‌احترامی به شخصیت بزرگ آن

---

(۱). عبد العلی حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۸۰.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۴۹

حضرت نیز بود و لذا قرآن در آیه چهارم این سوره این‌گونه افراد را کم‌فهم و بی‌خرد شمرده است.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نه تنها در آداب معاشرت، از بیگانگان و عربهای بیابان ناراحتی داشت، بلکه برخی از یاران و

اصحاب نزدیک آن حضرت هم، ادب سخن گفتن را در محضر وی مراعات نمی کردند.

بخاری محدث معروف اهل سنت می‌نویسد: هیأتی به نمایندگی از قبیله «بنی تمیم» وارد مدینه شدند؛ ابو بکر و عمر، هر یک، شخصی را برای ملاقات با آنها معین نمود؛ اختلاف آنان در تعیین آن فرد، به مشاجره انجامید، و داد و فریاد آنان در محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باعث رنجش خاطر او گردید. برای جلوگیری از تکرار این حرکات ناشایست در محضر آن پیشوای بزرگ، آیه دوم و سوم سوره حجرات نازل گردید و آن‌چنان این عمل را بد شمرد که نتیجه آن «حبط اعمال» معرفی گردید. «۱»

اصولا- باید دید چرا این نوع بی‌احترامی، در محضر پیامبر سبب از بین رفتن پاداش اعمال می گردد، این، از آن روست که توقیر و احترام از نظر ظاهر، حتی طرز سخن گفتن در محضر او و با او، حاکی از یک احترام باطنی نسبت به پیامبر است، و ناگفته پیداست که حرکات و اعمال ما زاییده عقیده و مراتب ایمان ماست؛

---

(۱). منصور علی ناصف، التاج، ج ۴، ص ۲۱۳- ۲۱۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۰

در این صورت، چنین حرکات ناشایست و بی‌اعتنایی به چنین شخصیت بزرگی، از بی‌اعتنایی قلبی به شخص پیامبر و مقدسات مذهبی حکایت خواهد نمود.

این احترامها مخصوص زمان پیامبر نیست؛ اگر پیامبر در حال حیات احترام دارد، پس از وفات نیز همان احترام را خواهد داشت، حتی موقعی که عایشه در شهادت امام حسن مجتبی علیه السّلام، در کنار قبر پیامبر سروصدا به راه انداخت و به کمک دسته‌ای، از دفن فرزند پیامبر کنار قبر جدش جلوگیری به عمل آورد؛ امام حسین علیه السّلام برای خاموش کردن وی، این آیه را خواند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ»، سپس فرمود: انّ اللّه حرّم من المؤمنین امواتا ما حرّم منهم احیاء؛ خداوند انجام هر عملی را که درباره شخص مؤمن در حال حیات او تحریم کرده، در حال مرگ وی نیز تحریم نموده است.» «۱»

همان‌طور که دانشمندان از این آیه دریافته‌اند، این قبیل احترامها، اختصاص به پیامبر اکرم ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلام، و علما و اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان نیز باید از این‌گونه احترامها برخوردار شوند، بالاخص در حرمها و آستانه‌های مقدس از داد زدن و فریاد کشیدن و امثال آن باید خودداری نمود.

---

(۱). نور الثقلین، ج ۵، ص ۸۰- ۸۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۱

۴ گناه شایعه‌سازی

اشاره

۶. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ؛

ای افراد باایمان! هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد، در خبر وی تحقیق کنید، مبادا (بر اثر گزارش بی‌اساس او) ندانسته به گروهی آسیب برسانید و بعدا از کرده خود پشیمان شوید».

شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی، از گناهان بزرگ اجتماعی است که گاهی زندگی دسته‌ای را به خطر می‌اندازد و یا به از بین رفتن آبروی جمعیتی می‌انجامد و زندگی اجتماعی آنان را فلج می‌کند؛ چه‌بسا یک گزارش بی‌اساس، آتش جنگ را میان دو گروه

شعله‌ور سازد و زیانهای بزرگی به بار آورد.

اسلام برای جلوگیری از بروز چنین خطرهای بزرگی، به

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۲

مسلمانان دستور می‌دهد که به هر گزارشی ترتیب اثر ندهند و خبر هر گوینده‌ای را نپذیرند، بلکه گزارش کسانی را بپذیرند که در آنها حالت خداترسی باطنی و نیز عدالت و وثوق و اطمینان وجود دارد و این صفات، آنان را از شایعه‌سازی و جعل اکاذیب و نقل خبرهای بی‌اساس و دروغین باز می‌دارد.

حتی در بعضی از موضوعات مهم دینی و اجتماعی که با آبروی دسته‌ای از مردم رابطه مستقیم دارد، دستور داده شده که به گزارش یک فرد عادل و راستگو هم، ترتیب اثر ندهند، تا اینکه سه نفر دیگر که عادل و پرهیزکار باشند، به شاهد اول ضمیمه گردند، و گزارش آنان، کمّا و کیفا با هم موافق و هماهنگ باشد.

در دسته دیگری از موضوعات که از نظر اهمیت به پایه قسمت اول نمی‌رسند، دستور داده شده که گزارش‌دهندگان باید حداقل دو نفر عادل باشند.

اسلام در راه تحقق بخشیدن به این موضوع (صیانت و حفظ آبروی اشخاص و جلوگیری از وقوع خطرهای بزرگ) علاوه بر دو شرط یادشده (عدالت گزارش‌دهنده و تعدد مخبر در موضوعات حساس اجتماعی، مانند آلودگی به زنا و سرقت) شرایط دیگری را در مخبر لازم دانسته، که بدون آن شرایط، گزارش وی کوچکترین ارزش قضایی و اجتماعی نخواهد داشت، مثلا:

۱. شاهد باید دقت نظر و هوشیاری داشته باشد به طوری که بر اثر دقت نظر و حافظه خاص و روشنی و بینایی، در گزارش خود

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۳

مطالب را کم و زیاد نکند.

۲. اموری که قابل حس و لمس است، باید گواهی از آنها را از طریق یکی از حواس طبیعی به دست آورده باشد و هرگز به تخمین و حدس و گمان اعتقاد نورزد و بنا به تعبیر امام علیه السّلام «بمثل هذا فاشهد أو دع» چیزی که مورد گواهی قرار می‌گیرد، باید مانند آفتاب، روشن و محسوس باشد، و در غیر این صورت، حق ندارد گزارش دهد.

۳. کسانی که بدون ملاک به مطلبی گواهی دهند بی‌درنگ باید «تعزیر» شوند و به مردم معرفی گردند، تا بار دیگر مردم سخنان آنان را نپذیرند. «۱»

این شرایط حاکی از آن است که اسلام با تعیین شرایط برای پذیرش گزارش گزارشگران، جامعه اسلامی را از بروز خطرهای ناشی از شایعه‌سازان و دستگاههای دروغ‌پرداز حفظ نموده و به افراد باایمان دستور مؤکد داده که در گزارش افراد فاسق که احتمال جعل و دروغ به آن راه دارد، بررسی بیشتری کنند، تا مبادا ندانسته بر اثر یک گزارش دروغ، به افرادی خسارت وارد نیاید.

دروغ‌پرداز عهد رسالت

«ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط» که شاخه‌ای از شجره ناپاک بنی امیه بود، در زمان پیامبر مأموریت یافت که با سران قبیله «بنی المصطلق»

---

(۱). شیخ طوسی، الخلاف (بخش شهادات) ص ۲۳۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۴

نظام اخلاقی اسلام ۹۸

تماس بگیرد و مالیات اسلامی (زکات) را از آنها گرفته به مدینه آورد؛ افراد این قبیله وقتی شنیدند که نماینده پیامبر وارد سرزمین آنان می‌شود، همگی به استقبال وی شتافتند، ولی بر اثر عداوت دیرینه‌ای که ولید با قبیله مزبور داشت، یا بر اثر یک تصور غلط که فکر کرد آنان قصد کشتن وی را دارند بدون اینکه با استقبال‌کنندگان تماس بگیرد، از همان نقطه به سوی مدینه بازگشت و گزارش داد که قبیله بنی المصطلق از آیین اسلام بیرون رفته‌اند و هرگز حاضر به دادن مالیات نیستند و قصد داشتند که خون مرا بریزند.

ناگفته پیداست که چنین گزارش نادرستی چقدر خطرناک است؟

و تا چه اندازه می‌تواند به یک گروه بی‌گناه آسیب وارد سازد؟

مسلمانان در موقعیتی قرار داشتند که می‌خواستند درباره قبیله مزبور تصمیم بگیرند؛ ناگهان سران آنها از این جریان آگاهی یافتند و به محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدند و عرض کردند: از خشم خدا و پیامبر وی به خدا پناه می‌بریم؛ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که سخت ناراحت بود فرمود: دست از کار خود بردارید و به آیین اسلام برگردید و در غیر این صورت، کسی را برای ادب کردن شما می‌فرستم که او جان و روح من است و در این لحظه، دست به شانه علی زد ...

گویا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله حتی به این نیز اکتفا نکرد، بلکه مأمور مخفی به میان قبیله بنی المصطلق روانه نمود و امور مذهبی آنها را تحت نظر گرفت و معلوم گردید که گزارش ولید دروغ بوده

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۵

و آنها در اوقات نماز مشغول عبادت شده و آماده دادن مالیت اسلامی هستند. «۱»

ولید را بشناسیم

وی فرزند عقبهٔ بن ابی معیط است و عقبه از دشمنان سرسخت و بنام پیامبر بود، و یکی از آن چهار نفری است که همواره پیامبر را اذیت می‌کردند. «۲» و عقبه از ریختن زباله به در خانه پیامبر ابا نداشت، و هر موقع با پیامبر روبه‌رو می‌شد، رکیکترین فحشها را به آن حضرت نثار می‌کرد، و هر موقع وی را در حال سجده می‌دید، سخت او را آزار و اذیت می‌نمود. پایه عداوت او با پیامبر به جایی رسیده بود که پیامبر به وی گفت: هرگاه تو را در خارج از حرم ببینم، به کیفر اعمالت خواهم رسانید، اتفاقا او در جنگ بدر که نخستین نبرد میان مسلمانان و مشرکان بود، پس از اسارت کشته شد.

ولید به عنوان یکی از شاخه‌های این شجره خبیثه، از نظر آلودگی دست‌کمی از ریشه (پدر) نداشت؛ او به حکم آیات قرآن، یک فرد فاسق و پلید است و بر اثر کینه و عداوت دیرینه خود با قبیله بنی المصطلق و یا از روی لاابالی گری، می‌خواست خون عده‌ای از

---

(۱). زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۱۴۹.

(۲). سه نفر دیگر عبارتند از: ابو جهل، ابو لهب و حکم ابن العاص بن امیّه.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۶

مسلمانان ریخته شود.

قرآن نه تنها در این آیه او را فاسق خوانده است، بلکه در جای دیگر نیز او را به همین لقب معرفی کرده و چنین فرموده است: «أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ» «۱» و اکثر مفسران، قریب به اتفاق می‌گویند: منظور از مؤمن در این آیه، امیر مؤمنان علیه السّلام و مقصود از فاسق، ولید است «۲».

این آیه هنگامی نازل شد که دو مظهر ایمان و فسق، یعنی امیر مؤمنان و ولید با هم به مفاخره پرداختند: ولید زبان‌آوری و قوت قلب

خود را به رخ علی کشید، ولی علی، ایمان و اسلام خود را مایه افتخار دانست و فرمود: ساکت باش! تو مردی هستی که هنوز ایمان به دلت راه نیافته است و ... در این لحظه آیه فوق نازل گردید. «۳»

شرارت و عداوت باطنی ولید به این‌جا خاتمه نیافت؛ در دوران خلافت عثمان، که حکومت اسلامی دچار اختلالات بیشتری شده بود، وی به حکم اینکه برادر رضاعی خلیفه بود، به استانداری کوفه منصوب شد و در آن روز، در نظر حکومت، فقط کسانی

---

(۱). سجده (۳۲) آیه ۸۱.

(۲). حسان بن ثابت شاعر رسول خدا در این‌باره چنین سروده است: أنزل اللّه و الکتاب عزیزفی علیّ و فی الولید قرآنا

فتبوّأ الولید إذ ذاک فسقاو علیّ مبوء إیمانا

(۳). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۷

شایسته اشغال مناصب بزرگ اجتماعی بودند که به خاندان خلیفه انتساب داشتند؛ او روزی که وارد کوفه گردید، عبد اللّه بن مسعود، خزانه‌دار بیت‌المال بود؛ ولید از ابن مسعود مبلغ گزافی در حدود صد هزار دینار استقراض کرد، زیرا پیش از وی والیان کوفه گاهی مبلغی را از خزانه‌دار بیت‌المال قرض می‌گرفتند و بعدا می‌پرداختند، ولی او برخلاف اصول، در برابر فشار خزانه‌دار مبنی بر اینکه حتما باید مبلغ مزبور را به صندوق بیت‌المال بازگرداند، سماجت به خرج داد، و با خلیفه وقت که برادر رضاعی وی بود مکاتبه کرد، و از او خواست به متصدی بیت‌المال دستور دهد که از این مبلغ صرف‌نظر کند. خلیفه تحت تأثیر عاطفه برادری، به عبد اللّه بن مسعود نوشت: تو خزانه‌دار ما هستی! متعرض ولید مباش! خزانه‌دار که دست‌پرورده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و مردی پرهیزکار بود، از ریخت و پاش خلیفه سخت ناراحت گردید و به خلیفه چنین نوشت:

«من تصور می‌کردم که خزانه‌دار صندوق مسلمانان هستم! اکنون که معلوم شد من خزانه‌دار شخص خلیفه می‌باشم، مرا به چنین منصبی نیاز نیست و از این سمت رسما استعفا می‌دهم.» سپس در خطابه آتشین خود، مردم کوفه را از این جریان آگاه ساخت. «۱»

---

(۱). ابن عبد ربّه، عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۷۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۸

ولید نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند

استانداران وقت همواره امامت نماز جماعت را در مسجد به عهده می‌گرفتند؛ شبی ولید شراب زیادی خورده بود و در همان حالت مستی به مسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و به جای ذکر رکوع و سجود، می‌گفت: «اشربی و اسقینی!؛ معشوقه من! می بنوش و مرا نیز سیراب کن!» و به آواز بلند، این شعر را که حاکی از عشق سوزان وی به زنی به نام رباب بود، می‌خواند:

علق القلب الربابابعد ما شابت و شابا

او پس از نماز، رو به مردم کرد و گفت: اگر مایل باشید، چند رکعت دیگر نیز بر رکعات قبل بیفزایم! در این حالت، تهوعی که ناشی از زیاده‌روی در خوردن مشروب بود به وی دست داد و محراب و مسجد و منبر را آلوده ساخت.

در این لحظه، ابو زینب و جندب بن زهیر ازدی، انگشتر ولید را که تمام اسناد و دفاتر به وسیله آن مهر و امضا می‌شد، از انگشت او درآوردند و او متوجه این امر نشد و عبد اللّه بن مسعود به پا خاست و از استاندار و خلیفه وقت سخت انتقاد نمود و چهار نفر از شخصیتهای بزرگ کوفه در حالی که انگشتر والی را در دست داشتند، رهسپار مدینه شدند و خلیفه را از جریان آگاه ساختند، ولی

خلیفه به سخنان و شهادت آنها وقعی نگذاشت و آنان را تهدید کرد.

آنان پیش عایشه که در امور سیاسی نیز مداخله می کرد، رفتند و او را

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۵۹

از عمل ناشایست والی و تهدید خلیفه آگاه ساختند؛ او نیز به میان مردم آمد و فریاد کشید و گفت: عثمان حد الهی را تعطیل نموده و شهود را تهدید کرده است، اما این کار هم به نتیجه‌ای نرسید.

شهود به خدمت علی علیه السّلام رفتند و شکایت پیش او بردند؛ علی علیه السّلام با عثمان ملاقات کرد و گفت: چرا حدود را تعطیل نموده و شهود را تهدید کرده‌ای؟! تو مگر اندرز عمر را فراموش کرده‌ای که به تو گفت:

بنی امیه و فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار مکن! ای عثمان! بر تو لازم است که او را از حکومت کوفه برکنار کنی و او را بر هیچ منصب دینی نگماری و از اوضاع شهود تحقیق کنی، اگر افراد باایمانی هستند، او را از کوفه فراخوانی و حد خدا را که بر میگساران معین نموده است، بر او جاری ساز، فشار افکار عمومی به حدی رسید که عثمان او را از کوفه فراخواند و حاضر شد که حد می گساری، یعنی هشتاد تازیانه بر او زده شود، ولی هیچ‌کس جرأت نمی کرد به برادر خلیفه تازیانه بزند و هر کسی به نزدیکی ولید می‌رفت، او آنها را به وسیله قرابت خود با خلیفه تهدید می‌نمود؛ در این حال، امیر مؤمنان علیه السّلام شخصا تازیانه را به دست گرفت و با کمال قدرت، هشتاد تازیانه بر بدن او نواخت و بنا به برخی از روایات، عبد اللّه بن جعفر، به دستور علی علیه السّلام حد الهی را بر او جاری ساخت «۱».

---

(۱). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۲ و منابع دیگر.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۰

شایعه‌سازان عصر ما

صنعت چاپ یکی از ارمغانهای سودمند تمدن عصر ماشین است؛ بشر در پرتو این صنعت، علاوه بر اینکه بار گرانی را از دوش خود برداشته، توانسته است علوم و دانشهای خود را در مدت کوتاهی در سرتاسر جهان منتشر سازد، اما متأسفانه این صنعت در استخدام یک مشت شایعه‌ساز سودجو درآمده که با جعل اکاذیب و نشر دروغ ارتزاق می کنند.

امروز شایعه‌سازی، جعل دروغ، افترا و تهمت و نسبتهای ناروا، یکی از کارهای رایج مطبوعات غربی است؛ البته نمی‌توان گفت که همه مطبوعات غربی دچار چنین بیماری اجتماعی شده است؛ بی‌احتیاطی و مسامحه در نقل گزارش به برخی از روزنامه‌ها و مجلات ما نیز راه یافته است. چه حیثیتها و آبروهایی که بر اثر مسامحه در تنظیم گزارشی غلط، بر باد رفته و هرگز تکذیب بعدی، آن را جبران نکرده است؛ چه‌بسا نوامیس گروهی به جرم عدم هماهنگی با روش گزارش‌دهنده به مخاطره افتاده و یا ضربه شدیدی خورده است.

امروز همان روزی است که باید گفت: مطبوعات را دریابید و قلم را از دست کسانی که هرچه می‌خواهند می‌نویسند و هر نسبتی به هر کسی که خواستند می‌دهند، بگیرید. و این رکن چهارم مشروطیت را که می‌تواند روشنگر اذهان و افکار ملتها باشد، از دست چنین نویسندگان بی‌هدف و یا مغرض و سودجویی برهانید.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۱

۵ مصونیت از گناه و خطا

اشاره

۷. «وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ؛

بدانید پیامبر خدا در میان شما است؛ اگر در بسیاری از امور از نظر شما پیروی کند، به زحمت خواهید افتاد؛ ولی خداوند، ایمان و اسلام را برای شما محبوب ساخت و آن را در دلهایتان بیاراست، و کفر و نافرمانی و گناه را منفور گردانید، این‌چنین افرادی، هدایت‌یافتگان هستند».

۸. «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ؛

(محبوبیت ایمان و منفور بودن گناه) تفضل و نعمتی است بزرگ از طرف خدا و خدا دانا و حکیم است».

هدف آیه توجه دادن افراد باایمان، به دو اصل بزرگ

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۲

اخلاقی است:

۱. پیامبر اکرم (ص) از هر نوع خطا و گناه مصون است؛ از این نظر باید تمام دستورات وی بدون کم و زیاد اجرا گردد، و شما باید از او پیروی کنید، نه او از شما.

۲. هر یک از افراد انسان دارای اخلاق فطری و وجدان اخلاقی است.

به دلیل اهمیت خاصی که هر دو موضوع دارند، ما هر یک را جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم.

آیا مقام و منصبی، خطیرتر و پرمسؤولیت‌تر از مقام رهبری هست؟

آیا یک فرد، بدون داشتن یک سلسله امتیازات روحی و جسمی می‌تواند نقش رهبری را ایفا کند؟ یا اینکه در این صورت حتی نخواهد توانست رهبری جامعه را در یک قسمت از شؤون زندگی به عهده بگیرد، چه رسد به رهبری مردم در همه شؤون.

آیا رهبران سیاسی که فقط مردم را در مسائل سیاسی رهبری می‌کنند و یا متخصصان مسائل اقتصادی که چرخهای اقتصادی کشور را به گردش درمی‌آورند، بدون داشتن یک سلسله صفات و امتیازات- که صلاحیت آنان را برای اشغال این مقامات تضمین می‌کند- می‌توانند در «کادر» سیاسی و اقتصادی پذیرفته شوند؟

پیامبران آسمانی که رهبران حقیقی مردم در کلیه شؤون زندگی هستند، حتما باید از یک سلسله صفات بزرگ برجسته برخوردار

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۳

باشند که نشانه صلاحیت آنان برای امر رهبری بوده و موجب پیروزی آنها در این عرصه می‌گردد.

ما می‌توانیم امتیازات لازم در وجود پیامبران را در چند جمله خلاصه کنیم:

۱. علم و دانش وسیع- یعنی احاطه کامل و دقیق پیامبران، به مسائلی که مأمور به تبلیغ آنها هستند- به طوری که هیچ حکمی از احکام خداوند بر آنان مخفی نبوده، و پاسخ هیچ پرسش مربوط به دین و مذهب بر آنها پوشیده نیست.

۲. مصونیت از گناه و نافرمانی خدا در تمام ادوار زندگی، خواه پیش از بعثت باشد و خواه پس از آن.

۳. مصونیت از خطا و اشتباه در تبلیغ دین و احکام آن.

۴. پاکی از یک سلسله صفات روحی و عیوب جسمی که موجب تنفر مردم و انزجار جامعه از دارندگان آنها می‌شود و در نتیجه، تبلیغ و کوششهای آنان عقیم و بی‌اثر می‌گردد. عالمان و متکلمان برای لزوم هر کدام از این امتیازات، دلائل و گواههای روشن و استواری بیان کرده‌اند «۱» که ما برای رعایت اختصار، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

آیا چنین امتیازاتی ایجاب نمی‌کند که در مسائل مربوط به دین و

(۱). ما درباره لزوم هر یک از این امتیازات، در کتاب رسالت جهانی پیامبران به طور مبسوط سخن گفته‌ایم، طالبان کسب اطلاعات بیشتر، به این کتاب مراجعه نمایند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۴

مذهب، همواره از آنها پیروی کنیم و هرگز انتظار داشته باشیم که این مربیان الهی، با داشتن عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه در مقام تشریع و رهبری، از افکار ناقص و نارسای ما پیروی نمایند؟

کسانی که می‌خواهند شرایع آسمانی و رهبران الهی همواره از خواسته‌های درونی آنها پیروی کنند، و چرخ تشریع بر محور افکار خام و نارسای آنان دور بزند، فاقد بینش صحیح نسبت به پیامبران بوده و مقام و منزلت انبیا را به خصوص با در نظر گرفتن عصمت آنان، ارزیابی نکرده‌اند.

خداوند با جمله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ؛ بدانید در میان شما پیامبر خدا است؛ اگر او در بسیاری از امور از شما پیروی نماید به تنگنا می‌افتید»، به کسانی که بر خدا و پیامبر پیشی می‌جویند و فکر خود را بر فکر پیامبر، و به عبارت بهتر و صحیحتر بر وحی الهی مقدم می‌دارند، تذکر می‌دهد که با وجود پیامبری معصوم از گناه و مصون از خطا، نباید بر او سبقت بجویند.

خلاصه: در آغاز سوره، خداوند به افراد باایمان چنین دستور می‌دهد که:

«لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بر خدا و پیامبر او پیشی مجویید»؛ در این آیه، تحریم پیشی گرفتن بر پیامبر را از این طریق بیان کرده است که وی فردی است مصون از خطا و پیراسته از گناه، ازاین‌رو باید از او پیروی کنید؛ در ضمن، این بخش از آیه که در مسائل شرعی، افکار عمومی ملاک تشریع و پیروی نیست، و باید در این

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۵

موارد از مکتب وحی الهام گرفت، و رنجیدگی مردم نمی‌تواند دلیلی برای تغییر دادن حکم الهی باشد.

پیامبر معصوم و موضوع مشورت

آری در موضوعات اجتماعی و عرفی که مربوط به شرع و وحی نبوده و راه تشخیص حق و باطل، به روی متفکران عادی نیز باز بود، پیامبر مأمور بود که به مشاوره بپردازد و از طریق افکار عمومی و مشاوره با طبقه روشندل و بیدار و آگاه، گره مشکلات را بگشاید، آنجا که قرآن دستور داده است: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ «۱»؛ از (تقصیر) آنان درگذر، برای آنان طلب آمرزش کن و در امور با آنها مشورت نما، سپس هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خدا توکل نمای (و به تصمیم خود جامه عمل بپوشان).» حتی خداوند متعال یکی از نشانه‌های مردان باایمان را مشاوره معرفی کرده و می‌فرماید:

«وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ؛ «۲»

آنان کسانی هستند که به [دعوت پروردگار خود پاسخ گفته، و نماز می‌گزارند، و کارهای خود را از روی مشورت انجام می‌دهند، و از آنچه بدیشان روزی دادیم انفاق می‌کنند.»

(۱). آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

(۲). شوری (۴۲) آیه ۳۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۶

مشورت نمودن پیامبر، در درجه نخست سرمشقی است برای دیگران، که در مسائل اجتماع استبداد و سرسختی نشان ندهند و به افکار عمومی احترام بگذارند و از افکار سودمند دیگران مدد جویند.

آری، جمله «فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ هرگاه تصمیم گرفتی، به خدا توکل کن»، حاکی از آن است که مشورت پیامبر جنبه مقدماتی داشته و در نهایت، تصمیم با خود او خواهد بود.

در تمام نظامهای دموکراسی و حکومتهای آزاد که حل و فصل امور متکی بر مشاوره است، در عین حال رئیس واحدی وجود دارد که پس از آگاهی از نتایج افکار دیگران، رأی قاطعی اتخاذ می‌کند.

مشورت، تا حدی حجابها و پرده‌ها را کنار زده و دورنمایی از واقع را در برابر انسان ترسیم می‌کند، ولی سرانجام فردی لازم است که این افکار مختلف را با هم ارزیابی کند و به طور واقع‌بینانه، تصمیم بگیرد.

گروهی تصور می‌کنند: «تنها مشاوره می‌تواند گره مشکلات را بگشاید و یک جمعیت بدون داشتن یک سرپرست قاطع و تنها به مدد شور و مشورت جمعی، نیز می‌تواند کاری را که آغاز کرده است به پایان برساند و وقفه‌ای در کار آن ایجاد نشود»، آیه فوق برخلاف این تصور، بیان می‌دارد که گواهی می‌دهد اختلاف و دودستگی در جلسه مشاوره، موجب رکود و توقف کار می‌گردد؛ سرانجام رئیس و سرپرستی لازم است که پس از مشاوره، رأی قاطعی اتخاذ کند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۷

ازاین‌رو، خداوند پس از امر به مشاوره به پیامبر می‌فرماید: «فَإِذا عَزَمْتَ؛ وقتی تو تصمیم گرفتی ...».

تاریخ زندگانی پیامبر اسلام حاکی از آن است که آن حضرت تا چه اندازه به افکار یاران خود احترام می‌گذاشت و با اینکه چهره حقیقی واقعیات، از هر نظر در آینه دل او منعکس بود، و به صلاح و فساد اموری که به شور و مشورت می‌گذاشت، بیش از دیگران واقف بود، با این وصف، در بسیاری از مسائل، شورای نظامی و سیاسی تشکیل می‌داد و از یاران خود درباره مسائل پیچیده مورد نیاز، نظر و رأی می‌خواست؛ برای نمونه:

۱. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در بیابان «بدر» پیش از آنکه با سپاه قریش روبه‌رو شود، یک شورای نظامی، مرکب از مهاجر و انصار تشکیل داد و از آنان درباره نبرد با مشرکان نظرخواهی نمود و یاران او، این فضای آزاد را دیدند که نظرها گوناگون و متفاوتی ابراز کردند، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، از افکار عمومی پیروی کرد و سپاه را به سوی بدر حرکت داد «۱».

۲. در نبرد احد، به هنگامی که خبر حرکت نیروهای قریش برای گرفتن انتقام کشته‌شدگان بدر به سوی مدینه به پیامبر رسید، او نحوه مبارزه را و اینکه آیا از شیوه قلعه‌داری پیروی کنند و یا اینکه مدینه را ترک گویند و در بیرون شهر به نبرد بپردازند، به شور

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۸

گذاشت و از افکار عمومی جوانان انصار که اصرار داشتند در بیرون مدینه نبرد نمایند، پیروی کرد. «۱»

۳. در نبرد احزاب که قوای شرک به‌سان مور و ملخ از همه نقاط عربستان برای کوبیدن اسلام جوان، به سوی مدینه حرکت کرده بودند، پیامبر، در نحوه مبارزه، نظر یک شخصیت عالی‌قدر ایرانی را پسندید و آن را به کار بست. او سلمان فارسی بود که پیشنهاد کرد در نقاط آسیب‌پذیر مدینه، به پهنا و عمق سه متر خندقی کنده شود و در طول خندق، سنگرهایی در فواصل کوتاهی ساخته شود، که هرگاه دلاوران مشرک بخواهند خندق را پر کنند و یا از آنجا عبور نمایند، سربازان اسلام، با پرتاب کردن سنگ و تیر، مهاجمان را عقب برانند. «۲»

۴. در تسخیر دژهای یهود خیبر، نقطه‌ای که سربازان اسلام در آنجا به فرمان پیامبر فرود آمده بودند، کاملا در دیدرس دشمن بود؛

یکی از دلاوران کارآزموده اسلام به نام حباب بن منذر، که از وضع سرزمینهای خیبر کاملا آگاه بود، به حضور پیامبر رسید و گفت:

هرگاه فرود آمدن در این نقطه به فرمان خدا است من کوچکترین سخنی ندارم، و اگر از موضوعاتی است که می‌توان در آن نظر داد، من این نقطه را برای مرکزیت سپاه صلاح نمی‌دانم؛ زیرا این نقطه

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۶۳.

(۲). سیره حلبی، ج ۲، ص ۳۳۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۶۹

در دیدرس دشمن است و در نزدیکی دژ نسطات قرار گرفته، و تیراندازان دژ، بر اثر نبودن نخل و خانه به آسانی می‌توانند قلب لشکر را هدف‌گیری کنند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، بر پایه اصل «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» فرمود: اگر شما نقطه بهتری را معرفی کردید، ما آنجا را اردوگاه خود قرار می‌دهیم؛ ازاین‌رو، آن حضرت پس از بررسی اراضی خیبر، نقطه‌ای برای مرکز ستاد انتخاب نمود که در پشت نخلها قرار گیرد. «۱»

---

(۱). همان، ج ۳، ص ۳۹.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۱

۶ پیامبر باطن یا وجدان اخلاقی

اشاره

۷. «... وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ؛

... ولی خداوند ایمان را برای شما محبوب ساخت و آن را در دلهایتان بیاراست و کفر و نافرمانی و گناه را منفور گردانید؛ این‌چنین افرادی، هدایت‌یافتگان می‌باشند.»

چیزهایی که انسان، خوبی و بدی آنها را در باطن و درون خویش و بدون تعلیم کسی درک می‌کند، و به‌سان امور غریزی جزء سرشت او به شمار می‌روند، «وجدان اخلاقی» و یا «اخلاق فطری» نامیده می‌شوند، ولی به آن دسته از خوبیها که در نهاد انسان ریشه عمیق دارند، ولی بشر به خوبی و بدی آنها از راه فطرت واقف نشده، بلکه حسن و قبح آنها را در مکتب سفیران وحی و یا رجال بزرگ جهان

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۲

آموخته است، «اخلاق غیر فطری» و یا تربیتی می گویند.

در سراسر جهان و در میان همه ملل، ظلم و ستم و ازدواج با محارم زشت و قبیح به نظر می‌رسد؛ البته انسانها زشتی ستم را از طریق فطرت درک کرده و قبح ازدواج با محارم را از طریق تعالیم و شرایع آسمانی فراگرفته‌اند.

برای شناسایی امور فطری از غیر فطری، قواعد و نشانه‌هایی است که با به کار بستن آنها می‌توان این دو را از هم تمیز داد:

۱. امور فطری به نقطه‌ای و یا به صنفی و نژادی اختصاص ندارند و انسان در توجه و فراگیری آنها به کسی نیازمند نیست.

۲. از آنجا که خود فطرت هادی و رهبر است، عوامل جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی و آموزشی، در پیدایش و توجه انسان به آنها دخالت ندارد.

۳. تبلیغات خلاف، اگرچه از نمو و رشد آنها می‌کاهد، ولی هرگز آنها را ریشه‌کن نمی‌سازد. «۱»

قرآن با ندای رسا اعلام می‌کند که: خدا در نهاد بشر، میل و رغبت و علاقه به ایمان و عشق به خدای جهان را نهاده و آن را محبوب او ساخته، و کفر و نافرمانی و گناه را منفور گردانیده است، آنجا که می‌فرماید:

---

(۱). برای توضیح بیشتر درباره شناسایی امور فطری به کتاب «عصر بازگشت به ایمان» تألیف نگارنده مراجعه فرمایید.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۳

«وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ» خداوند نه تنها حس خداشناسی را به ما مرحمت فرموده و سرشت ما را با اعتقاد به مبدأ آمیخته است، بلکه دلهای ما را به آن دسته از خوبیها نیز که بدون معلم و مربی، از درون خویش به آنها الهام می‌شویم، آراسته است، و چنین معنای گسترده‌ای را می‌توان از جمله «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ» استفاده نمود؛ زیرا در جمله دوم، علاوه بر انزجار از کفر، انزجار از فسق و عصیان نیز فطری معرفی شده است؛ بنابراین، مقصود از محبوب گردانیدن ایمان، تنها خداشناسی نیست، بلکه علاوه بر آن، سرشت ما با یک سلسله سجایای اخلاقی به هم آمیخته شده است، و روح ما به طور ناخودآگاه، به سوی آنها کشیده می‌شود.

اینک به برخی از امور فطری که می‌تواند از مصادیق روشن آیه شریفه باشد، اشاره می‌کنیم:

خداشناسی و پیدا کردن سر نخ سلسله وجود و مبدأ پیدایش سیل خروشان جهان هستی و توجه به سازنده این همه مصنوعات شگفت‌انگیز، آن‌چنان فطری است که خمیره انسان با طلب و جستجوی آن، آمیخته است.

گذشته از حس خداجویی، علاقه به تمام فضایل اخلاقی و سجایای انسانی با وجود ما، عجین شده است و میل به یک سلسله خوبیها و انزجار از بدیها در ما ریشه فطری دارد؛ در جهان، ملتی را نمی‌شناسیم که پس دادن امانت را ناپسند، و خیانت به امانت را

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۴

شرافت بداند، و یا وفاداری به پیمان را کاری زشت و پیمان‌شکنی را کاری نیکو تلقی کند.

پدری که به کودک وعده انجام کاری را می‌دهد، اگر به موقع آن را انجام ندهد، مورد سرزنش کودک قرار می‌گیرد و کودک طبق فطرت انسانی خود، چیزی جز این، درک نمی‌کند که باید به «پیمان» عمل کرد.

راست‌گویی، با قلم آفرینش بر صحیفه فطرت هر انسانی نوشته شده است، کودک جز راست‌گویی چیزی نمی‌شناسد.

پاک‌دامنی و عفت، جزء خمیره وجود انسان می‌باشد؛ حتی زنان آلوده در نخستین برخورد، کوشش می‌کنند که خود را عفیف و پاک قلمداد نمایند؛ یغماگران و راهزنان هنگام تقسیم اموالی که از مردم به یغما برده‌اند، عدل و انصاف را محور کار خود قرار می‌دهند و انحراف از آن را بد و ناستوده می‌شمارند.

بشر تمام این معلومات فطری را در هر دو بخش در دبستان آفرینش آموخته، دستگاه آفرینش، همه این کمالات را در نهاد هر بشری به ودیعت نهاده است.

قرآن مجید با صراحت هرچه تمامتر به این حقیقت مسلم در سوره‌هایی تصریح کرده است، آنجا که می‌فرماید:

۱. «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها؛ «۱»

---

(۱). شمس (۹۱) آیه ۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۵

سوگند به روح و خدایی که آن را آفرید و بدیها و خوبیها را بدان الهام کرد».

۲. «وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ؛ «۱»

راه خیر و شر و حق و باطل را به انسان نشان دادیم».

۳. «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً؛ «۲»

ما انسان را از نطفه مخلوط، آفریده و آزمایش می‌نماییم و او را شنوا و بینا (آشنا به حق و باطل) قرار دادیم».

خداوند نه تنها در سرشت انسان میل به خوبی و انزجار از بدیها را نهاده، بلکه نفس سرزنش‌کننده‌ای به بشر داده است که هنگامی انسانها از آن گامی فراتر نهادند، آنان را به شدیدترین وضعی ملامت و سرزنش می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

۴. «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ «۳»

سوگند به روز رستاخیز و سوگند به روح سرزنش‌کننده!»

۵. قرآن مجید، ضمن شرح مبارزات پی‌گیر ابراهیم بت‌شکن، در آیه کوتاهی به نیروی وجدان اشاره نموده است و مضمون آیه، مربوط به قضات دادگاهی است که برای محکوم کردن ابراهیم تشکیل شده بود. ابراهیم، بتهای بتکده را یکی پس از دیگری شکست و تلّی از چوب در وسط بتکده پدید آورد و سپس تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد و بتخانه را ترک گفت.

---

(۱). بلد (۹۰) آیه ۱۰.

(۲). انسان (۷۶) آیه ۲۰.

(۳). قیامت (۷۵) آیه ۱- ۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۶

برای سران قوم از قراین معلوم بود که شکستن بتها کار ابراهیم است و بس؛ وی به دادگاه احضار شد و در برابر هیأت قضات قرار گرفت. وقتی از وی شرح ماجرای بتکده را پرسیدند، وی گفت:

جریان را از بت بزرگ بپرسید. در این موقع، هیئت دادرسی در بن‌بست عجیبی قرار گرفت؛ زیرا اگر بگویند بت بزرگ درک و شعوری ندارد، ابراهیم به آنان اعتراض خواهد کرد که چگونه موجودی را که چیزی نمی‌فهمد، پرستش می‌کنید. اگر بگویند او می‌فهمد و سخن می‌گوید، خواهد گفت: پس چرا از من می‌پرسید؟!

در این موقع وجدان خفته آنان بیدار شد و همدیگر را ملامت کردند و گفتند: شما ظالم و ستمگرید.

قرآن مجید این صحنه سرشکستگی و محکومیت وجدانی را چنین نقل می‌کند:

«فَرَجَعُوا إِلی أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ؛ «۱»

آنان به وجدان خود مراجعه کردند و همدیگر را ملامت نمودند و گفتند:

شما ظالم و ستمگر هستید؛ سپس سرهای خود را از شرمندگی به زیر افکندند و گفتند: تو که می‌دانی بتها قدرت بر سخن گفتن ندارند».

در احادیث و روایات اسلامی درباره موضوع وجدان، تذکراتی داده شده است.

---

(۱). انبیاء (۲۱) آیه ۶۴- ۶۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۷

امیر مؤمنان علی علیه السّلام می‌فرماید:

«انّه من لم یعن علی نفسه حتّی یکون له منها واعظ و زاجر لم یکن له من غیرها زاجر و لا واعظ؛ «۱»

کسی که برای او واعظ و اندرزدهی از درون نباشد، (که او را از کارهای زشت بازدارد) هرگز برای چنین شخصی، پند دادن و نصیحت کردن از خارج سودمند نخواهد افتاد، و گفتار دیگران درباره او مؤثر واقع نخواهد شد».

یک چنین ادراکات فطری و جهانی نمی‌تواند مولود منهیات اجتماعی و یا معلول خواهشهای واپس زده و تمایلات سرکوفته باشد.

فروید و وجدان اخلاقی

فروید، روانکاو معروف، همه ادراکات فطری را انکار نموده، و جملگی را مولود منهیات اجتماعی و معلول تمایلات واپس زده و سرکوفته می‌داند. وی معتقد است همان‌طور که لجام، به تدریج اسب سرکش را طبعا مطیع و رام می‌نماید، همچنین قوانین و منهیات اخلاقی در طول قرون، به منزله لجامی است که بر انسانها زده شده تا او را نسبت به یک سلسله امور، رام سازد و در پرتو این قوانین، در ضمیر باطن، موضوع «وجدان اخلاقی» پیدا شده است.

---

(۱). نهج البلاغه عبده، خطبه ۷۸ (لفظ یعن صیغه مجهول است؛ یعنی کسی که از طرف خداوند به او کمک نشود تا از درون بازدارنده‌ای داشته باشد).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۸

«وجدان اخلاقی جز دهنه اجتماعی چیز دیگری نیست؛ وجدان اخلاقی نماینده یک عمل ذاتی و عمیق روح بشری نیست، بلکه درون‌بینی ساده منهیات اجتماعی می‌باشد. «۱»»

ولی نظریه فروید در مورد آن دسته از خوبیها و بدیها صحیح است که آنها را بشر در مکتب رجال و بزرگان جهان آموخته است. به طور مسلم نهی از ازدواج با محارم در تمام شرایع موجب پیدایش یک چنین قبح وجدانی شده است، ولی آن دسته از خوبیها و بدیها که مورد اتفاق تمام انسانهای روی زمین می‌باشد، و حتی انسانهای به دور از تمدن و تعالیم پیامبران که در دورترین نقاط جهان زندگی می‌کنند، خوبی و بدی آنها را پذیرفته‌اند، هرگز نمی‌تواند مولود منهیات اجتماعی و قوانین اخلاقی گردد.

این‌جاست که حقیقت آیه مورد بحث به طور واضح تجلی نموده و انسان اذعان پیدا می‌کند که به راستی خداوند، روح ما را با ایمان و پاکیها در هم آمیخته و روان ما را از بدیها و پلیدیها مبرا ساخته است حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ

---

(۱). چه میدانم: بیماریهای روحی، عصبی، ص ۶۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۷۹

۷ صلح پایدار

اشاره

۹. «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛

اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر جنگ کنند، میان آنها صلح دهید و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود، با گروه متجاوز جنگ نمایید، تا به فرمان خدا برگردد و اگر به فرمان خدا بازگشت، میان آنان با عدل و داد آشتی بدهید، به راستی خدا افراد دادگر را دوست می‌دارد».

صلح و سازش براساس عدل و داد، یکی از ارزشهای اخلاقی و یا از احکام اجتماعی اسلام است، ولی صلح واقع‌بینانه، صلحی است که در آن، منافع طرفین متخاصم، به وجه صحیحی تأمین گردد؛ صلحی که گروهی از افراد باایمان و خداشناس بر آن

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۰

نظارت کنند، و در صورتی که یکی از طرفین از دایره عدل و داد گامی فراتر نهاد، با تمام قدرت او را بکوبند و نیروهای خود را برای اثبات محکومیت او و جنگ و نبرد با او بسیج کنند تا اینکه سرانجام به فرمان حق گردن نهد.

برای پایداری چنین صلحی، اسلام شرایطی در نظر گرفته است:

۱. هر نوع پیمان سازش و ترک تعرض و تجاوز، باید براساس عدل و داد استوار باشد، و نیرومندی یک طرف، نباید موجب شود که او خواسته‌های خود را بر متخاصم ضعیف و ناتوان تحمیل کند؛ از قدیم‌الایام، گفته‌اند: «صلح حقیقی میان قوی و ضعیف متصور نیست» و این همان حقیقتی است که قرآن آن را با جمله: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا؛ میان آنان با عدل و داد، صلح و صفا برقرار سازید و در بستن پیمان، عدالت بورزید»، بیان نموده است.

۲. افراد باایمان و خداشناسی که هیچ‌گونه منافعی در این درگیری ندارند، بر این صلح نظارت کنند.

۳. هرگاه یکی از طرفین به فکر توسعه‌طلبی افتاد و برخلاف مواد پیمان صلح گام برداشت، ناظران بی‌طرف صلح، باید با جنگ و نبرد، او را سر جای خود بنشانند، تا افراد ستمگر و متجاوز بدانند که در جامعه اسلامی برای آنان منزلتی وجود ندارد و این دو شرط اساسی را قرآن با جمله زیر بیان فرموده است: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي؛ هرگاه گروه ناظر بر صلح، ببینند که یکی از

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۱

متخاصمین به فکر تجاوز افتاده است، باید با متجاوز نبرد کنند.»

۴. نبرد با ستمگر نباید جنبه انتقامی داشته باشد، بلکه باید هرگونه نبرد با او، برای این باشد که او به فرمان خدا گردن نهد و اندیشه تجاوز و تعدی به حقوق افراد باایمان را از مغز خود بیرون براند و این مطلب را با جمله «حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ؛ جنگ تا آنجا ادامه یابد که ستمگر به راه عدل و داد- که فرمان الهی است- باز گردد»، بیان نموده است.

۵. در آخر آیه، نکته لازمی یادآور شده است و آن اینکه افراد با ایمان باید در تمام حالات برای صلح تلاش کنند و این جنگها نباید آنان را از برقراری صلح، ناامید سازد، حتی پس از سرکوبی گروه متجاوز، باید آستین همت بالا بزنند، و از نو، پیمان صلح مجدد را براساس عدل و داد ببندند، چنان‌که می‌فرماید:

«فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا؛

هرگاه متجاوز دو مرتبه بر فرمان حق گردن نهاد، بار دیگر کوشش کنید که میان آنان براساس عدل و داد صلح و سازش برقرار گردد.»

چنین صلح و سازشی با شرایط یادشده، صلح واقع‌بینانه‌ای است که اسلام، آن را برای گروههای متخاصم مقرر داشته است و اگر با شرایطی که گفته شد اجرا گردد، علاوه بر اینکه می‌تواند منافع طرفین را تأمین کند، می‌تواند به یک زندگی مسالمت‌آمیز- که آرزوی بزرگ جهانیان است- جامه عمل بپوشاند.

این صلحی است که اسلام آن را پیشنهاد کرده است و شرایطی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۲

است که برای پایداری آن مقرر نموده است.

شما به پیمانهای صلحی که میان دول بزرگ و کوچک جهان بسته می‌شود، نگاهی بیفکنید. کدامیک از این صلحها و سازشها، واقع‌بینانه است؟ آیا پیمان صلح همواره میان دو متخاصم متعادل و برابر است؟ و یا اینکه غالبا صلح میان دو جناح قدرتمند و ناتوان مطرح است؟ آیا هیأت نظارت، افراد بی‌طرفی هستند و در داوری و حل و فصل خصومت، جای پایی برای منافع خود ندارند؟ یا اینکه تمام پیمانها و عهدها و قراردادها پیش از آنکه متخاصمین از مفاد آنها آگاه شوند، به وسیله دولتهای بزرگ جهان تنظیم می گردد، و امضا و اجرای آن به متخاصمین واگذار می‌شود.

مفسران سیاسی جهان، همگی به صراحت می گویند: برقراری صلح در هر نقطه از نقاط جهان، جز با سازش دولتها و ابرقدرتهای بزرگ جهان، صورت نمی‌پذیرد. حتی برقراری صلح خاورمیانه در صورتی به نتیجه می‌رسد که سران دو اردوگاه شرق و غرب درباره آن به توافق برسند. بنابراین، چنین صلحهای تحمیلی دور از هرگونه واقع‌بینی بود، و هرگز به ثمر نمی‌رسد و صلح پایدار و استواری نخواهد بود.

تلاش برای صلح

صلح از مفاهیم و ارزشهای اخلاقی اسلام است که با وجود شرایط یاد شده، از فرایض بزرگ مذهبی شمرده می‌شود و در این

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۳

صورت فرق نمی کند که طرفین صلح، دو فرد مسلمان باشند یا دو طایفه و یا دو دولت بزرگ؛ در هر حال، بر هر فرد مسلمان لازم است که برای برقراری صلح حد اکثر کوشش و تلاش را مبذول دارد.

در نبرد «حدیبیه»، پیامبر اسلام خودگذشتگی عجیبی برای برقراری صلح میان مسلمانان و مشرکان از خود نشان داد. او حاضر شد گروهی از یارانش را از خود برنجاند، اما پیمان صلح را به امضا برساند (ما تفصیل آن را در کتاب «فروغ ابدیت» «۱» به طور مشروح نوشته‌ایم).

امیر مؤمنان درباره اهمیت برقراری صلح و دوستی میان دو متخاصم چنین می‌فرماید: «و صلاح ذات بینکم فانّی سمعت جدّکما یقول: صلاح ذات البین افضل من عامّة الصلاة و الصّیام؛ «۲» من شما فرزندانم را سفارش می کنم که برای برقراری صلح میان دو متخاصم کوشش کنید؛ چه، من از جد شما پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود:

ایجاد صلح و صفا میان دو متخاصم، از یک سال نماز و روزه برتر است.»

این امر به حدی در نظر اسلام حایز اهمیت است که فرد مصلح مجاز است برای برقرار ساختن صلح از هر نوع ابزار عقلایی، حتی

---

(۱). ج ۲، ص ۵۸۰- ۶۰۳ (چاپ سوم).

(۲). نهج البلاغه عبده، ج ۳، ص ۸۵ (از وصایای امیر مؤمنان به فرزندان خود).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۴

با گفتن دروغ از زبان یکی از متخاصمین که به صلح کمک می کند، استفاده کند. «۱»

مبارزه با ستمگر

به راستی مبارزه با ستمگر، از اصول اساسی تعالیم مقدس اسلام است؛ اصولا پیامبران آسمانی، غالبا از خانواده‌هایی برخاسته‌اند که

زیر ضربات و شکنجه‌های ستمگران جان می‌سپردند.

کمتر سوره‌ای در قرآن هست که در آن به طور تصریح و یا تلویح نامی از ستمگران و کیفر اعمال آنان برده نشده باشد؛ در همین آیه مورد بحث به جامعه اسلامی اخطار می‌کند که با ستمگران و افراد متعدی نبرد کنید تا به راه راست و فرمان حق بازگردند؛ آنجا که می‌فرماید: «فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ» و در جای دیگر هشدار می‌دهد که هیچ فرد مسلمانی نباید ستمگران را تکیه‌گاه خود قرار دهد؛ چنان‌که می‌فرماید:

«وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ؛ «۲»

هرگز بر افراد ستمگر تکیه نکنید که دچار عذاب الهی می‌شوید».

پیشوای گرامی جهان شیعه، امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرماید: بارها

---

(۱). شیخ انصاری، مکاسب محرمه، بحث تحریم دروغ.

(۲). هود (۱۱) آیه ۱۱۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۵

پیامبر اسلام می‌فرمود:

«لن تقدّس امّهٔ لا یؤخذ للضّعیف فیها حقّه من القویّ غیر متتعع؛ «۱»

ملتی که حق ضعیفان را با صراحت و بدون تردید از زورمندان نگیرد، هرگز روی سعادت را نخواهد دید».

امیر مؤمنان علت پذیرفتن خلافت را پس از ۲۵ سال محرومیت، چنین تشریح می‌فرماید:

«اما و الّذی فلق الحبّهٔ، و برء النّسمهٔ لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّهٔ بوجود النّاصر، و ما اخذ اللّه علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّهٔ ظالم و لا سغب مظلوم، لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أوّلها؛ «۲»

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید؛ اگر نبود حضور مردم و اینکه حجت خدا به وجود یاران فداکار، تمام گردید، و اینکه خداوند از دانشمندان پیمان گرفته که در برابر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده سکوت نکنند. از پذیرفتن خلافت روی برمی‌تافتم، و مهار خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و پایان آن را با نخستین ظرف آن، سیراب می‌کردم».

با این بیانات روشن، و تاریخ واضح شرایع و اینکه پرچمداران مذهب، در تمام ادوار، طبقات محروم اجتماع بودند، و حامیان و طرفداران جدی پیامبران را طبقه استثمار شده تشکیل می‌داد، آیا صحیح است که ماتریالیست‌های عصر درباره مذهب داوری کنند که:

---

(۱). نهج البلاغه عبده، ج ۳، ص ۱۱۳ (نامه امام به استاندار مصر مالک اشتر).

(۲). همان، ۱، خطبه ۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۶

«مذهب، مردم را به صبر و بردباری در برابر ستم طبقه استثمار کننده دعوت کرده و آن را جزء قضا و قدر حتمی شمرده است و همواره حافظ منافع استثمارکنندگان است؟»

«فشار و شدت عمل اربابان در مقابل بردگان و اجحاف و تعدی فئودالها (خوانین) و اریستوکرات‌ها (اشراف) نسبت به طبقه رنجبر و زیردست، گرچه باعث قیامهای شدیدی می‌شده است، ولی به موازات این قیامها و نتیجه نگرفتن از آن، افکاری که بتواند مایه تسلی خاطر برای توده محروم باشد، در بین اجتماع شیوع پیدا می‌کرده و کم‌کم «مذاهب»، که اثر تخدیری روحی دارد ظاهر شد».

کسانی که حتی اطلاعات انـدکی از برنامه‌های مـذهبی دارنـد، می‌دانند که همه این تعبیرهای ناروا برای اغفال توده‌های بی‌اطلاع از حقیقت مذهب، ساخته شده است.

اما موضوع صبر که دستاویز ماتریالیست‌های عصـر ما شـده، یکی از اصول پسـندیده اخلاقی است که تمام ملل، حتی ماتریالیست‌ها عملا به آن ایمان راسـخ دارنـد، و بدون این اصول اخلاقی هیچ فرد هدفداری به هدف خود نخواهد رسـید؛ زیرا هرگز معنای صبر، تن دادن به سـتم سـتمگر و دست روی دست گذاردن و عرصه را به او سپردن نیست، و در هیچ فرهنگی و یا کتاب اخلاقیی، از صبر چنین تفسیری نشده است، بلکه منظور از صبر همان استقامت در راه هدف، و شکیبایی در برابر مصایب است و

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۷

هیچ ملتی بدون شکیبایی و به کار بستن شیوه استقامت به جایی نرسیده است. «۱»

بنـابراین، حقیقت صبر برخلاف آنچه که ماتریالیست‌هـا تصور کرده‌انـد، به معنای اسـتقامت در برابر دشـمن سـتمگر و تمایلات غیر صحیـح نفسانی یا رویـدادهای ناگوار زنـدگی است؛ چنین اصل اخلاقی، شـکننده ظلم سـتمگران، ویران‌کننـده کاخ ظالمان و پدید آرنده موفقیتها در صحنه‌های مختلف زندگی است.

نفرت اسلام از ظلم و ستم، به حدی است که کسانی را که راضی به تداوم زندگی ستمگران هستند، جزء ستمگران شمرده است.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «العامل بالظّلم و المعین له و الرّاضی به شرکاء؛ «۲»

کسی که مستقیما عامل ظلم است و کسی که او را یاری می‌کند و یا به کردار او راضی است، همگی در یک ردیف قرار دارند».

صفوان بن مهران شتردار، از دوستان نزدیک امام کاظم علیه السّلام بود.

روزی امـام علیه السّـلام او را به سـبب یـک عمـل نکوهش کرد و گفت: همه کارهـای تو پسـندیده است، جز یـک کار و آن اینکه شتران خود را به هـارون سـتمگر کرایه می‌دهی، وی در پاسـخ امام گفت: به خـدا سوگنـد! من هرگز شتران خود را برای کار لغو یا حرام در اختیار این

(۱). ما در تفسیر سوره لقمان، ذیل آیه ۱۱ (وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ)، نظر قرآن را درباره حقیقت صبر بیان کرده‌ایم.

(۲). وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۸

مرد نمی‌گـذارم، بلکه در ایام حج برای رفتن وی به زیارت خانه خدا شتران خود را به او اجاره می‌دهم و خود نیز همراه او نمی‌روم، بلکه کارگران خود را همراه او می‌فرستم.

امام فرمود: آیا هارون کرایه را قبلا می‌پردازد یا مقـداری از کرایه باقی می‌مانـد که بعـدا بپردازد؟ عرض کرد: مقداری از آن را قبلا می‌دهـد و مقـداری از آن بـاقی می‌مانـد؛ امام فرمود: آیا دوست داری که هارون تا آن روز زنـده بمانـد تا بقیه کرایه تو را بپردازد؟ عرض کرد: بلی؛ فرمود: کسی که راضی به بقا و ادامه زندگی ستمگری گردد، خود جزء ستمگران است و سرانجام او آتش دوزخ. «۱»

آری، آنچه که ماتریالیست‌ها درباره مـذهب می‌گویند، درباره مسیحیت که عصاره افکار کشیشان است، به حقیقت نزدیک است؛ زیرا به عقیده آنان، یکی از تعالیم مسیح این است که اگر سـتمگری به یک طرف صورت تو سیلی زد، سمت دیگر صورت را جلو آر که به آن نیز سیلی بنوازد. «۲»

(۱). همان، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

(۲). انجیل متی، فصل پنجم.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۸۹

۸ اخوت اسلامی

اشاره

۱۰. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛

افراد باایمان برادر یکدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح برقرار کنید، و از نافرمانی خدا بپرهیزید تا مورد لطف و رحمت خدا قرار گیرید».

نزدیکترین رابطه و پیوند میان دو انسان که در یک زمان زندگی می‌کنند، پیوند برادری است؛ پیوند پدری و فرزندی اگرچه محکمتر و نیرومندتر از رابطه برادری است، ولی این رابطه میان دو انسانی است که در یک سطح زندگی نمی‌کنند و از نظر زمان و موقعیت و شخصیت و مراتب احترام، با هم متفاوتند؛ تنها رابطه‌ای که مظهر کامل همبستگی و علاقه و الفت شدید میان دو انسانی است که در یک افق زندگی می‌کنند، همان پیوند برادری و خواهری است؛

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۰

این پیوند ناگسستنی تکوینی همواره در محیطها و جمعیتها، رمز مهر و محبت و الفت است؛ ازاین‌رو، قرآن در ندا و دعوت خود برای اتحاد و یگانگی و استواری مبانی الفت و محبت، افراد جامعه باایمان را برادر یکدیگر خوانده است و برای نخستین‌بار در تاریخ بشری، یک جامعه بزرگ چند صد میلیونی را برادر هم نموده و شعار آنها را جمله زیر قرار داده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» افراد جامعه با ایمان، صمیمی‌ترین رابطه و پیوند را دارند و آن اینکه برادر یکدیگرند.

شاید از خود خواهید پرسید که چرا دایره این پیوند را وسیعتر نگرفته و تمام افراد بشر را برادر همدیگر قرار نداده است، و پیوند برادری را مخصوص جامعه باایمان دانسته است؟!

ولی پاسخ این پرسش معلوم است؛ زیرا یک توجه کوتاه کافی است که علت این امر را بفهمیم؛ چه اینکه اخوت مذهبی یک عنوان تشریفاتی آن هم برای یک سلسله اغراض سیاسی نیست تا عموم مردم را خواه ملاک برادری در آنها باشد یا نباشد- برادر یکدیگر قرار دهد، بلکه هدف از مطرح ساختن این عنوان، اشاره به یک رشته تکالیف و اهداف عالی اجتماعی و اخلاقی است که در پرتو اخوت اسلامی صورت می‌گیرد، و کلیه این تکالیف و آثار در کتابهای حدیث و فقه بیان شده است. بنابراین، «تا یک وحدت فکری و روحی و یگانگی در هدف و عقیده در کار نباشد، اتحاد و پیوستگی افراد، پایدار نخواهد بود» و اگر گروه‌های دودل، روزی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۱

برای یک سلسله مصالح سیاسی دست اتحاد به سوی هم دراز کنند و دست همدیگر را به انگیزه برادری بفشارند، چیزی نخواهد پایید که ضربه‌های اختلاف فکری و روحی و تصادم منافع و تضاد مبانی، دستها را از هم جدا خواهد ساخت.

جامعه‌ای که محور فکری و عقیدتی نداشته باشد و به صورت دسته‌های گوناگون، بر محور افکار مختلف و متضاد دور بزند و مایه وحدت روحی و قدر مشترک فکری در میان آنها نباشد، فقط تا آنجا که وحدت و اتحاد، ضامن منافع مادی آنهاست، می‌توانند به طور موقت زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند و اگر روزی یکی از متحدان، خود را بی‌نیاز از وحدت ببینند و خود را در صحنه زندگی پیروز تشخیص دهند، تمام پیوندهای الفت که جنبه سیاسی داشت، مبدل به اختلاف و نفاق می‌گردد.

هرگز یک فرد مسلمان، که به خدای یگانه و روز رستاخیز، به حکومت عدل و داد و لزوم پیروی از ملکات فاضله و سجایای انسانی، ایمان دارد، با یک فرد ملحد که به خدا و روز بازپسین اعتقاد ندارد و مسائل اخلاقی را بازیچه گرفته و آنها را افسانه می‌پندارد، نمی‌تواند برادر باشد.

اتحاد در پرتو ایمان

اگر ما در هر مسأله‌ای از مسائل اجتماعی شک و تردید کنیم و یا در ثبوت آن به تجربه و آزمایش و گواه نیازمند باشیم، درباره لزوم

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۲

اتحاد و همبستگی اجتماع و منافع سرشار آن، شک و تردید به خود راه نمی‌دهیم؛ هرگز در جهان کسی را پیدا نمی‌کنیم که بگوید پراکندگی و دودستگی، خوب و سودمند و اتحاد و اتفاق بد و مضر است؛ زیرا کوچکترین سودی که از وحدت و اتفاق عاید اجتماع می‌گردد، همان پیوستن نیروهای کوچک و پراکنده به یکدیگر است و در سایه چنین پیوستگی، نیروی عظیمی به وجود می‌آید که می‌تواند مبدأ تحولاتی در شؤون مختلف زندگی گردد.

سدهای بزرگ جهان که به صورت دریاچه‌هایی جلوه می‌کنند، از پیوستن رودهای کوچک به وجود می‌آید و هریک از این رودهای کوچک، نه قدرت تولید برق را دارد و نه چندان به حال کشاورزی مفید است، اما از اجتماع این رودهای کوچک در یک نقطه، دریاچه‌ای به وجود می‌آید که قدرت تولید صدها هزار کیلو وات ساعت برق را دارد و با آن، هزاران هکتار زمین را می‌توان زیر کشت برد، این منافع سرشار از کجا فراهم می‌آید؟ از به هم پیوستن قطرات کوچک و رودهای ضعیف و ناچیز.

قدرت اتم برای همه روشن است. یک اتم قدرت و نیرویی ندارد و به قدری ضعیف و ناچیز است که حتی با قوی‌ترین میکروسکوپها نمی‌توان آن را دید، اما از به هم پیوستن اتمهای بی‌شمار، قدرتی به وجود می‌آید که انفجار چند عدد از بمبهای اتمی، می‌تواند به تمدن و زندگی بشر در روی زمین خاتمه دهد و در مدت چند دقیقه، کره زمین را به صورت توده‌ای از آتش و تلّی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۳

از خاکستر درآورد.

و به قول شاعر:

غرض ز انجمن و اجتماع جمع قواستچرا که قطره چو شد متصل به هم، دریاست

ز قطره هیچ نیاید، ولی چو دریا گشتهر آنچه نفع تصور کنی در او، آنجاست

ز قطره ماهی پیدا نمی‌شود هرگزمحیط باشد کزوی نهنگ خواهد ساخت

ز گندمی نتوان پخت نان و قوت نمودچو گشت خرمن و خروار، وقت برگ و نواست

ز فرد فرد محالست کارهای بزرگولی ز جمع توان خواست هر چه خواهی خواست

بلی چو مورچگان را وفاق دست دهدبه قول شیخ، هژبر ژیان اسیر و فناست

ولی چو تفرقه اندر میان جمع افتدهمان حکایت صوفی و سید و ملاست

نه تنها باید از نیروی جسمانی افراد استفاده نمود و همه را در نقطه‌ای متمرکز ساخت، بلکه باید همیشه به یاری تفکر جمعی و مشورت و گردهمایی و تبادل نظر، مشکلات بزرگ را از میان برداشت. قرآن مجید، مشاوره و تبادل نظر را یکی از صفات برجسته افراد باایمان می‌داند و می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۴

وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ؛ «۱» کسانی که به ندای پروردگار خود پاسخ گفته و نماز را برپا می‌دارند و امور آنان براساس مشورت و تبادل نظر استوار است و از آنچه بدیشان روزی دادیم، انفاق می‌کنند»؛ و نکته این مطلب همان است که سراینده اشعار یادشده نیز در دو شعر زیر به آن توجه داده است:

اگر مرا و تو عقل خویش کافی بودچرا به امر خداوند، امر بر شوری است

بدین دلیل «ید اللّه مع الجماعهٔ» سرودکه با جماعت، دستی قوی، یدی طولی است

ملاک و سرچشمه اتحاد چیست؟

اکثر جامعه‌شناسان می‌گویند: انسان یک موجود اجتماعی است و در ساختمان وجودی و آفرینش وی، تمایلات شدیدی به زندگی دسته‌جمعی نهفته است. اکنون باید دید که این حیات اجتماعی در سایه چه عواملی تحقق می‌پذیرد.

امروز گروهی از جامعه‌شناسان معتقدند که عواملی همچون:

«نژاد»، «زبان»، «وحدت تاریخ»، «وحدت ارضی» و «خون»، عناصر سازنده ملیت و وحدت ملتهاست؛ اجتماعی که از عناصر مزبور به وجود می‌آید، همان است که در علم حقوق به آن «ملت»

---

(۱). شوری (۴۲) آیه ۳۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۵

می‌گویند و در سایه یکی از این عوامل، می‌توان اجتماع واحدی ساخت که اعضای آن در کنار یکدیگر، زندگی صمیمانه‌ای داشته باشند.

ولی آنان از یک مطلب غفلت ورزیده‌اند و آن اینکه اجتماعی که افراد آن دارای عقاید گوناگون و خواسته‌های متفاوت هستند، و هر کدام و یا هر طبقه‌ای برای خود «ایده» و فکری دارند، چگونه می‌توانند به صورت یک ملت واحد که همبستگی کاملی در میان آنها حکمفرما باشد، زندگی نمایند.

درست است که عوامل مزبور بر اتحاد و اتفاق و همبستگی جامعه کمک می‌کند، ولی تا زمانی که یک وحدت فکری و روحی و یگانگی در هدف و عقیده در کار نباشد، اتحاد و پیوستگی افراد، تحت این عوامل و عناصر غیر ارادی، پایدار نخواهد بود و اگر روزی برای هدف مشترکی دست اتحاد به سوی هم دراز کنند و دست همدیگر را به عنوان برادری بفشارند، پس از نیل به هدف، مدتی نخواهد پایید که اختلاف فکری و روحی و اختلاف خواستها و اراده‌ها، تصادم و تضاد عجیبی در میان آنان به وجود خواهد آورد و آنها را از هم جدا خواهد ساخت.

جامعه‌ای که محور فکری و عقیدتی واحدی نداشته باشد و افراد آن به صورت دسته‌های گوناگون بر محور یک سلسله عناصر غیر ارادی گرد آیند، وحدت اجتماعی آن ضمانت ندارند؛ زیرا مسیر زندگی انسان را فکر و عقیده تعیین می‌کند، نه عوامل غیر ارادی؛

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۶

و اگر روزی در میان یک ملت هم نژاد و هم خون و هم زبان، پیوند معنوی و اتحاد فرهنگی به وجود آید، هرگز، ضربه‌ای بر اتحاد و ملیت آنها وارد نمی‌شود.

این‌جاست که پیشوایان بزرگ بشر- که از مکتب وحی الهام می‌گیرند- اساس ملیت را «وحدت فکری و عقیدتی» دانسته و افراد آن اجتماع را که از نظر عقیده و طرز تفکر، وحدت نظر دارند، برادر یکدیگر خوانده‌اند و شعار آنان را جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

تشکیل می‌دهد.

بزرگترین پیشوای بشر، حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله در سخنان تاریخی خود، افراد اجتماع باایمان را به‌سان اعضای یک بدن انسانی دانسته است که یک وحدت فکری و عقیدتی همچون روح واحد بر آنها حکومت می‌کند و قلوب آنان را به هم پیوند می‌دهد. «۱»

خلاصه، عناصر مادی بی‌روح مانند: نژاد، زبان، خون و ... که سازنده وحدت فکری نبوده و الهام یافته از درون انسان نیستند نمی‌توانند مبنای یک ملیت و اساس یک زندگی مشترک و سازنده یک جامعه واحد- که الفت و صمیمیت و همبستگی کامل میان افراد آن وجود داشته باشد- قرار گیرند، بلکه افرادی که در پرتو این عناصر گرد هم آمده‌اند، سرانجام بر اثر تضاد افکار و اختلاف در تشخیص و تباین هدف، وحدت و اتفاق و هماهنگی خود را

(۱). شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۷

از دست می‌دهند.

علاوه بر این، کسانی که می‌خواهند تحت لوای این عناصر مادی، ملتهایی بسازند، هرگز مدعی آن نیستند که می‌توان با این عوامل همه افراد بشر را با یکدیگر برادر نمود و همه جامعه را در هم ادغام کرد، بلکه مدعی آن هستند که تحت لوای این پدیده‌ها، می‌توان افراد زیادی را با هم پیوند داد و متحد ساخت.

اگر پیامبر عالی‌قدر اسلام صلّی اللّه علیه و آله دلهای گروههای مختلف را به هم پیوند داد و از ملتهای مختلف که هر کدام دارای نژاد و زبانی خاص بودند، ملت واحد به هم پیوسته‌ای ساخت و آنها را برادر و برابر یکدیگر قرار داد، به سبب این بود که توانست یک وحدت فکری و عقیدتی در میان آنان به وجود آورد، و مسیر زندگی همه را یکسان و برابر قرار دهد و تمام «ایده‌ها» را به «ایده واحد» مبدل سازد.

آفرین بر همت آن اوستادصد هزاران ذره را داد اتحاد

داروی مؤثر

روزی که پیامبر از طرف خداوند، مأمور ابلاغ این حکم آسمانی گردید، محیط مسلمانان در مدینه دچار اختلافاتی بود که جز در سایه اتحاد و یگانگی و وحدت فکری، بیماری دودستگی آنها بهبودپذیر نبود؛ زیرا مهاجر و انصار در دو محیط گوناگون پرورش یافته و هر کدام خواهان تفوق بر دیگری بودند؛ جمعیت انصار هم از دو طایفه تشکیل یافته بود که سالیان درازی آتش نبرد میان آنها

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۸

شعله‌ور بود؛ مسلمانانی که از نقاط دور، از حبشه و نقاط دیگر وارد سرزمین مدینه می‌شدند، از نظر نژاد و زبان با اکثریت اختلاف داشتند، نیرومندترین رشته‌ای که همه آنان را با آن همه اختلاف به هم پیوند داد، همان ایمان و برادری مذهبی بود که کینه و دشمنی و آثار اختلاف و دودستگی را از دل آنان زدود.

روزی پیامبر اسلام در مسجد به پا خاست و رو به مسلمانان کرد و فرمود: «تآخوا فی اللّه اخوین اخوین؛ ای مردم! برخیزید دوتادوتا با یکدیگر برادر شوید» سپس مسلمانان برخاستند و هر کدام با فردی که بیشتر مورد علاقه‌اش بود، برادر شد، و خود پیامبر امیر مؤمنان را برادر خود اتخاذ نمود. «۱» این‌گونه برادری که در دایره کوچکتری صورت پذیرفت، نمونه‌ای کوچک از وحدت و

همدلی حاکم بر جامعه اسلامی بود که بر سر تمام افراد مسلمان سایه افکنده و همه را برادر یکدیگر قرار داده بود.
مسلمانان در پرتو این اخوت اسلامی بر تمام مشکلات پیروز شدند و تا روزی که رشته صمیمیت مذهبی در میان آنها برقرار بود، سیادت جهان را در اختیار داشتند.

دشمنان بیدار

دشمنان بدخواه مسلمانان، همواره کوشیده‌اند و می‌کوشند که

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۳- ۱۲۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۹۹

رشته استوار وحدت آنان را از هم بگسلند و وحدت و یگانگی آنان را از میان ببرند و با عنوان کردن یک سلسله مسائل غیر اساسی، آتش اختلاف را میان آنها روشن سازند؛ این امر نه تنها هدف دشمنان عصر حاضر ماست، بلکه از روزی که این پیوند اسلامی به وجود آمد، بدخواهان ما کوشیده‌اند که بر وحدت و پیوستگی ما ضربه بزنند.
روزی جوانان قبیله‌های «اوس» و «خزرج» (این دو قبیله سالیان درازی با هم جنگ کرده بودند، ولی در سایه اسلام و ایمان، پیوند برادری و الفت میان آنها برقرار شده بود) در نقطه‌ای، دور هم نشسته بودند، شخصی از یهودیان مدینه به نام «شاس بن قیس» بر این یگانگی رشک برد و خود را به انجمن آنها وارد کرد و با زیرکی خاصی رشته سخن را به دست گرفت و خاطرات تلخ و جانگداز جنگ «بعاث» را که پیش از ورود اسلام به سرزمین مدینه، میان این دو قبیله رخ داده بود، تجدید نمود و آن‌چنان در این موضوع به سخن‌سرایی پرداخت که چیزی نمانده بود دست جوانان هر دو قبیله به شمشیر برود و بار دیگر جنگ «بعاث» میان دو تیره برپا گردد.
پیامبر از جریان آگاه گردید و خود را به محفل آنان رسانید و در ضمن خطبه‌ای، به آنان چنین گفت:
اسلام، شماها را با یکدیگر برادر نموده و دستور داده که آثار کینه و عداوت را از دلها بزدایید ... وقتی سخنان پیامبر به این‌جا رسید، صدای گریه و ناله آنها بلند شد و برای تحکیم مبانی اخوت

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۰

نظام اخلاقی اسلام ۱۵۰

مذهبی، همدیگر را در آغوش گرفتند و از درگاه خداوند، طلب آمرزش نمودند. «۱»
اگر آن روز فتنه‌گری به نام «شاس» وجود داشت امروز فتنه‌انگیزان دیگری به نامهای گوناگون و قیافه‌های مختلف و اشکال رنگارنگ، در جامعه مسلمانان وجود دارند که ضربات شدید خود را بر اتحاد و یگانگی ما وارد می‌سازند.

نمونه‌ای از آثار اخوت اسلامی

یکی از بزرگترین مظاهر و تجلیات برادری، این است که برادر، به جان و ناموس و مال برادر خود تعدی نمی‌کند.
این نکته در یکی از بیانات گرانبهای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که در گردهمایی بزرگی در منا ایراد نموده است، منعکس می‌باشد؛ او رو به یاران خود کرد و فرمود: امروز، روزی است که در پیشگاه خداوند احترام بزرگی دارد و این سرزمین منا نیز همچنان محترم است و این ماه (ماه ذی الحجه) که اکنون در آن قرار گرفته‌ایم، پیش خداوند، محترم می‌باشد؛ هان ای مردم! «انّ دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام کحرمهٔ یومکم هذا و بلدکم هذا و شهرکم هذا؛ «۲» جان و مال و ناموس شما بر

یکدیگر همان احترامی را دارد که این

(۱). همان، ص ۵۵۵.

(۲). همان، ج ۲، ص ۶۰۵.

روز و این سرزمین و این ماه دارد» پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد، سپس رو به آسمان کرد و گفت «اللّهمّ بلّغت؛ خدایا گواه باش که من وظیفه خود را در بیان مبانی برادری رسانیدم».

اسلام برای پرورش این علاقه روحی دستور می‌دهد که مسلمانان، برادری و محبت یکدیگر را عملا ابراز دارند. مردی در مسجد پیامبر به امام باقر علیه السّلام عرض کرد که من این مرد (اشاره به دوست خود کرد) را دوست دارم؛ فرمود: مراتب دوستی خود را به او اعلام کن؛ زیرا اظهار دوستی باعث بقای الفت است. «۱»

بیانات پیشوایان اسلام در تحکیم این علاقه مذهبی، بیش از آن است که ما بتوانیم یک‌صدم آن را در این‌جا بیاوریم، ولی از میان آن همه اخبار و دستورات، دو حدیث زیر را نقل می‌کنیم:

۱. پیامبر اسلام فرمود: «انّما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو واحد تداعی له سائر الجسد بالحمی و السّهر؛ «۲»

همانا مؤمنان، از نظر مهر و عاطفه به‌سان یک پیکرند؛ هرگاه عضوی از آن دچار دردی گردد، سایر اعضا، با تب و بیداری و ناراحتی مراتب همدردی خود را با آن عضو اعلام می‌دارند و به کمک آن می‌شتابند.»

همچنین هرگاه فرد مسلمانی دچار دردی و محنتی شود، بر تمام

(۱). سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۲.

(۲). التاج، ج ۲، ص ۱۳۶.

افراد جامعه لازم است به کمک او بشتابند و شریک غم او گردند.

سعدی، شاعر زبردست و سخن‌ساز شیراز از این حدیث الهام گرفته و چنین سروده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرندکه در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگاردگر عضوها را نماند قرار

۲. «المسلمون تتکافئ دماؤهم و تسعی بذمّتهم ادناهم و هم ید علی من سواهم؛ «۱»

ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است؛ امانی که کوچکترین فرد آنها می‌دهد، برای همه آنها محترم است و آنان در برابر بیگانگان متحد بوده و قدرت واحدی هستند».

ما درباره اخوت اسلامی که اساس بقای اسلام و کیان مسلمانان است، به همین اندازه اکتفا می‌ورزیم و توضیح و بیان حقوق برادر مؤمن را به جای دیگر موکول می‌کنیم «۲».

به راستی می‌توان گفت که صمیمی‌ترین پیوند و نیرومندترین رابطه ناگسستنی میان افراد یک جامعه، همان پیوند مذهبی است که می‌توان تمام مردم را- که از طبقات و نژادهای گوناگون و روحیات مختلف تشکیل یافته‌اند- برای حفظ منافع آن بسیج نماید؛ آری، این

(۱). وسائل الشیعه، باب ۳۱، از ابواب قصاص نفس؛ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۸۳۶.

(۲). بسیاری از این حقوق، در کتاب وسائل الشیعه در ابواب «احکام العشرة» ج ۸ ص ۱۶۶ به بعد بیان شده است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۳

عامل همان رابطه مذهبی و به تعبیر قرآن، اخوت اسلامی است و صلح پایدار جز در پرتو این عامل امکان‌پذیر نیست.

یکی از لوازم این اخوت دینی این است که هرگاه دو طایفه از مسلمانان به دلیل تحریکات خاصی به جان هم افتادند، بر همه افراد باایمان لازم است که کوشش کنند تا آتش نبرد را میان آنان خاموش نمایند و پرچم صلح را بار دیگر برافراشته سازند.

ولی، اسلام خواهان صلح به هر قیمت و هر نحو نیست، بلکه صلحی را می‌خواهد که براساس عدل و داد شکل بگیرد و حقوق هر دو طایفه در آن محفوظ باشد؛ به همین دلیل می‌فرماید:

«فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ ...».

وگرنه صلح و سازشی که بر پایه پایمال کردن حقوق یکی از دو طرف قرار گیرد، نه تنها پایدار نیست، بلکه زمینه‌ساز دشمنی‌ها و تشنجات بیشتری است و از نظر شارع اسلام مردود است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۵

۹احترام به شخصیت مسلمان

اشاره

۱۱. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ، وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛

ای افراد باایمان! گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند؛ شاید آن گروه (که مورد مسخره شما واقع شده‌اند) از ایشان بهتر باشند؛ همچنین نباید زنان، زنان دیگر را مسخره کنند؛ چه‌بسا زنانی (که مورد استهزا قرار گرفته‌اند) از ایشان شایسته‌تر و نیکتر باشند؛ به یکدیگر طعن مزنید و عیب‌جویی ننمایید و با القاب بد یکدیگر را یاد نکنید؛ چقدر بد است که فرد مؤمنی با لقب بد خوانده شود؛ کسانی که از رفتار خود توبه نکنند (و به این گونه کارها ادامه دهند) ستمگرند».

هدف این آیه و آیه‌های بعد، بیان یک سلسله حقوق اسلامی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۶

است که برادران باایمان باید آنها را در حق یکدیگر مراعات کنند؛ از آنجا که آیه قبلی تمام مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده است، در این آیه و آیات بعد، به بیان برخی از اصول اخلاقی می‌پردازد که در واقع از لوازم و آثار برادری اسلامی است.

برادری مسلمانان، برادری ظاهری و زبانی نیست، بلکه یک رابطه حقیقی است و لوازم و آثاری دارد که باید مسلمانان آنها را در حق یکدیگر رعایت نمایند.

در این آیه، به سه اصل اخلاقی که فرد باایمان باید آنها را رعایت کند، تصریح شده است:

۱. احترام به شخصیت مسلمان؛

۲. عیب‌جویی ممنوع است؛

۳. خواندن فرد باایمان با القاب و اسامی بد، حرام است.

و ما هر یک از این سه اصل را به طور جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم:

نخستین اصلی که باید دو مسلمان درباره یکدیگر اجرا کنند، «احترام به شخصیت فردفرد مسلمانان است» و طبق این اصل، نباید یکدیگر را مسخره نمایند و عواطف یکدیگر را از این طریق جریحه‌دار سازند. آری، مقام و منزلت شخصیت افراد در نظرها متفاوت است؛ شخص ظاهربین، احترام و شخصیت افراد را در اندام موزون و چهره زیبا و ثروت کلان و لباس نو و خانه مدرن و مقامات چشمگیر مادی می‌داند و طبقاتی که دارای

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۷

مزایای یادشده باشند، همواره مورد احترام او بوده و هرگز جرأت نمی‌کند سخنی درباره آنان بگوید که مخالف شخصیت موهوم چنین کسانی باشد.

ولی کسانی که از مزایای یادشده بهره‌ای نداشته باشند، غالبا مورد مسخره آنان قرار می‌گیرند. طرز تفکر و نحوه داوری یک مسلمان، درست نقطه مقابل فکر یک فرد ظاهربین و مادی است.

در مکتب اسلام، این مظاهر مادی، میزان و ملاک برتری شخصیت افراد نیست، بلکه شخصیت انسانی افراد، در گرو ملکات انسانی و سجایای اخلاقی است؛ مردان باشخصیتی که سزاوار احترامند، کسانی هستند که روح و روان خود را به نور خداشناسی روشن سازند و سراسر وجود آنها کانون شرافت و اخلاق باشد و برنامه زندگیشان را عفو و گذشت، مواسات و نیکی، مهر و مودت، شرف و جوانمردی، تواضع و فروتنی، صفا و درستی، تقوا و پرهیزکاری و ... تشکیل دهد؛ چنین افرادی با داشتن این خصال برجسته، ارزش خود را بالا برده و هرگونه گفتار و کرداری که با شؤون و شخصیت آنان سازگار نباشد، حرام و ممنوع است.

تکیه‌گاه قرآن در تحکیم این اصل

جمله «عَسى أَنْ یَكُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ؛ شاید آنها از شما بهتر باشند»، دلیل تحریم و جلوگیری قرآن از مسخره کردن افراد باایمان است. از آنجا که افراد بشر از درون و روحیات یکدیگر اطلاع ندارند و

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۸

انسانهای واقعی با انسان‌نمایان از نظر قیافه و اندام مشابه همند، چه‌بسا ممکن است افرادی که بر اثر نداشتن قیافه زیبا و یا ثروت دنیا و منصب ظاهری مورد مسخره گروهی قرار می‌گیرند، از نظر روح و روان پاکتر از آنها بوده و ارزش انسانی آنها بر اثر داشتن ملکات عالی انسانی و سجایای اخلاقی، در پیشگاه خداوند به مراتب بالاتر و برتر از آنها باشد و اگر عظمت روحی و کمالات نفسانی آنها برای مسخره‌کنندگان مجسم می‌شد، به جای مسخره کردن، در برابر آنها سر تسلیم فرود می‌آوردند.

بر همین اساس (از آنجا که ملاک و محور شخصیت انسانی، یک سلسله امور ناپیدا و غیر قابل رؤیت است) مسخره کردن هیچ فرد باایمانی جایز شمرده نشده است؛ زیرا احتمال می‌دهیم که چنین فردی، از نظر روحیات و ملکات انسانی و فضایل اخلاقی به مراتب، از شخص مسخره‌کننده بهتر و بالاتر باشد.

انگیزه روانی برای تمسخر افراد

از نظر روانکاوی کسانی که مردم را مسخره می‌کنند، نوعی کمبود شخصیت دارند و از طریق کوچک کردن مردم، می‌خواهند کمبودهای خود را جبران و از این راه خود را اشباع نمایند و لذا افراد باشخصیت که کمبود و نقصانی در خود احساس نمی‌کنند، هرگز دست به این کار نمی‌زنند و از مشاهده چنین رفتاری سخت رنج می‌برند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۰۹

علاوه بر این، عامل دیگری نیز به این کار کمک می‌کند و آن این است: کسانی که از تخریب شخصیت مردم و مسخره نمودن آنان لذت می‌برند و انبساط روحی پیدا می‌کنند روح سبعیت و درندگی، بر روان آنها حکمفرماست و این حالت درونی با یک سلسله حالات روانی آمیخته شده و به صورت مسخره کردن افراد، تجلی می‌کند. درندگان با کشتن و پاره نمودن و دریدن جانداران ضعیف، سد جوع می‌کنند و لذت می‌برند؛ چنین افرادی نیز با حمله به افراد به ظاهر ناتوان و بیچاره و خورد کردن شخصیت و حیثیت آنان، گرسنگی روانی خود را رفع نموده و لذت می‌برند.

اسلام برای تحکیم شخصیت تمام طبقات، دستور می‌دهد که به تمام افراد احترام بگذاریم و هیچ فرد مسلمانی را کوچک و سبک نشماریم: «لا تحقرنّ احدا من المسلمین فانّ صغیرهم عند اللّه کبیر؛ «۱» هیچ فردی از مسلمانان را کوچک مشمارید؛ زیرا مسلمانی که در نظر شما کوچک است، در پیشگاه خداوند مقام بزرگی دارد».

خداوند به وسیله سفیر خود حضرت ختمی مرتبت، چنین پیامی فرستاده است: «وَ قُلْ لِعِبادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ؛ «۲» ای پیامبر! به بندگان من بگو به هنگام گفتن با مردم، به نیکی سخن بگویند».

امام باقر علیه السّلام چنین می‌فرماید: «عظّموا اصحابکم و وقّروهم

(۱). مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۱.

(۲). اسراء (۱۷) آیه ۵۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۰

و لا یتجهّم بعضکم بعضا؛ «۱»

دوستان خود را گرامی بدارید و هرگز با آنان با چهره گرفته برخورد ننمایید.»

زندگانی پیشوایان بزرگ اسلام درباره احترام گذاردن به شخصیت افراد، برای ما مسلمانان درس بزرگی است؛ پیامبر اکرم به همه طبقات مردم احترام می‌گذاشت؛ هرگاه کسی بر او وارد می‌شد، قبای خود را زیر پای او پهن می‌کرد و بالشی را که تکیه‌گاه خود بود، به او می‌داد.

شأن نزول آیه

۱. مفسران در شأن نزولی که برای آیه نقل کرده‌اند، چنین می‌نویسند:

ثابت بن قیس که قوه شنوایی او ضعیف شده بود، وارد مسجد شد و صفوف مردم را شکافت تا خود را به نزدیکی پیامبر برساند؛ یکی از مسلمانان از جلو رفتن او مانع گردید و او را پشت سر خود نشانید؛ وقتی که پیامبر از سخنان خود فارغ گردید؛ «ثابت» برای انتقام‌گیری رو به آن مرد کرد و گفت: تو کیستی؟

وی به او گفت: فرزند فلانی هستم. ثابت برای مسخره کردن وی گفت: هان! فرزند فلان زن! و نام مادر او را برد که در جاهلیت مورد طعن قرار داشت. آن مرد از شنیدن نام مادر خود خجلت زده

(۱). کافی، ج ۲، ص ۱۷۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۱

شد و سر به زیر افکند.

۲. ام سلمه، همسر پرهیزگار پیامبر اسلام، کمر خود را با پارچه سفیدی بسته بود؛ قسمت کوچکی از پارچه آویزان بود؛ عایشه به

حفصه گفت: ام سلمه قطعه‌ای مانند زبان سگ به دنبال خود می کشد.

براساس همین مناسبتها، آیه مورد بحث نازل گردید و به عنوان تذکری به عموم مردان و زنان چنین می‌فرماید: «مردان نباید یکدیگر را مسخره کنند و همچنین هیچ زنی نباید زنی دیگر را استهزا نماید».

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۳

۱۰ عیب‌جویی ممنوع!

اشاره

۱۱. «... وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ؛

به یکدیگر طعن مزنید و عیب‌جویی ننمایید».

یکی از پایه‌های تکامل روحی این است که هر فردی، وضع روحی خود را از نظر عیوب و نقایص اخلاقی، مورد بررسی قرار دهد و چهره باطنی خود را از نزدیک، در آیینه «خودشناسی» مشاهده کند، تا ریشه رذایلی را که در روح و روان او پدید آمده است، قطع نماید.

مسأله «خودشناسی» از نظر دانشمندان به قدری اهمیت دارد که می گویند: کسی که می‌خواهد زنجیرهای ناپاکیها را از هم بگسلد و از آثار منفی عیوب روانی نجات یابد، نه تنها در فصول خاصی از عمر باید به این موضوع بیندیشد، بلکه همه روزه به هنگامی که

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۴

غوغای زندگی به سکوت و خاموشی می گراید، نتیجه و علل اعمال روز گذشته خود را روی کاغذ بیاورد و با بی‌طرفی کامل آنها را مورد بررسی قرار دهد و آنچه را ناشایست یافت، تصمیم بر ترک آنها بگیرد.

امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرماید:

«علی العاقل ان یحصی من نفسه مساویها فی الدّین و الرأی و الاخلاق و الآداب فیجمع ذلک فی صدره او فی کتاب و یعمل فی ازالّتها؛ «۱»

بر هر خردمندی لازم است که عیوب مذهبی و فکری و اخلاقی و معاشرتی خود را دقیقا مورد بررسی قرار دهد و آنها را در سینه خود ضبط نماید و یا روی کاغذی بنویسد و سپس کوشش کند که تمام آنها را ریشه کن سازد».

ولی گروهی به نام «عیب‌جویان»، بر اثر ناآگاهی از اوصاف روحی خود و بی‌خبری از وضع و حال خویشتن، به دنبال لغزشهای مردم رفته و پرده از معایب و لغزشهای آنان برمی‌دارند؛ اینان مردمی هستند که از ذکر و بیان عیوب مردم لذت می‌برند؛ زیرا در خود، نوعی حقارت احساس می کنند، و با بیان نقاط ضعف مردم و آشکار ساختن عیوب آنان و کاستن از ارزش و موقعیت اجتماعی آنها، احساس حقارت خود را تسکین می‌دهند.

گاهی غرور و خودخواهی و حس جاه‌طلبی، انگیزه عیب‌جویی می‌شود و انسان زبان به بدگویی مردم می گشاید.

---

(۱). غرر الحکم، ص ۵۵۹.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۵

ما در این‌جا به انگیزه عیب‌جویی کاری نداریم؛ آنچه برای ما مهم است، این است که در نتایج شوم و وخیم آن کمی فکر کنیم؛ بدگویی و انتقاد مغرضانه از اعمال مردم، صفا و صمیمیت را از بین می‌برد؛ دوستی و صداقت را به بی‌مهری و گاهی به دشمنی

تبدیل می کند؛ همچنان که تمجید از نیکیها و ستودن خوبیها، نهال دوستی را ریشه‌دارتر می‌سازد.
امام باقر علیه السّلام مردم را به نقاط ضعف و لغزشهای آنان توجه داده و می‌فرماید: «کفی بالمرء عیبا ان یبصر من النّاس ما یعمی عنه من نفسه؛ «۱» بزرگترین عیب برای انسان، این است که عیب دیگران را با کنجکاوی به دست آورد و خود، دارای همان عیب باشد، ولی آن را حس نکند.»
گروه عیب‌جو، اگر نیرویی را که در راه بدگویی و سرزنش دیگران به کار می‌برند، در اصلاح خود به کار می‌بردند و به جای عیوب مردم‌شناسی، به «خودشناسی» می‌پرداختند، چه‌بسا به سعادت نزدیکتر بودند؛ این‌جاست که به ارزش حدیثی که از یکی از پیشوایان بزرگ ما رسیده است پی می‌بریم که فرموده‌اند: «من بحث عن عیوب النّاس فلیبدأ بنفسه؛ «۲» هرکس در عیوب دیگران کنجکاوی کند، بهتر است که نخست معایب خود را مورد بررسی قرار دهد».

---

(۱). کافی، ج ۲، ص ۴۵۹.
(۲). غرر الحکم، ص ۶۵۹.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۶

بزرگترین عیب چنین کسانی، این است که هرگز قابل معاشرت و زندگی نیستند؛ زیرا رازهای درونی و اسرار باطنی انسان را آشکار می‌سازند و هیچ همنشینی از زیان مصاحبت آنها در امان نیست؛ بر همین اساس، امیر مؤمنان علیه السّلام از معاشرت با این گروه نهی کرده و می‌فرماید: «ایّاک و معاشرة متتبعی عیوب الناس! فإنّه لم یسلم مصاحبهم منهم؛ «۱» از معاشرت عیب‌جویان بپرهیزید؛ زیرا هیچ‌کس از ضرر آنها در امان نمی‌ماند».

انتقاد مشفقانه غیر از عیب‌جویی است

نکته قابل توجهی که در این‌جا بسیاری از آن غافلند، این است که عیب‌جویی و سرزنش کردن مردم، امری است و راهنمایی آنان به کارهای نیک و متوجه ساختن آنان به معایب کار خود، مطلبی دیگر. عیب‌جویی از رذایل اخلاقی است؛ در حالی که هدایت مردم و توجه دادن آنها به نقاط ضعف خویش، از طریق نصیحت و اندرز، از وظایف مذهبی و انسانی به شمار می‌رود و بر هر انسان آگاه و بیداری لازم است که همنوعان خود را از بدبختی و تیره‌روزی نجات بخشد.
آگاهانیدن مردم به عیوب زندگی خودشان، به قدری مهم و با ارزش است که امام صادق علیه السّلام آن را بزرگترین هدیه انسانی شمرده

---

(۱). همان، ص ۱۴۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۷

است که یک فرد می‌تواند آن را به فرد دیگر تقدیم نماید و چنین می‌فرماید: «رحم اللّه امرأ اهدی الیّ عیوبی؛ «۱» خداوند بیامرزد کسی را که عیوبم را به عنوان هدیه به من تذکر دهد».
امیر مؤمنان می‌فرماید: «لیکن آثر النّاس عندک من اهدی الیک عیبک؛ «۲»
برگزیده‌ترین فرد در نظر تو کسی باشد که عیوب زندگی تو را به عنوان هدیه به تو ببخشد».
اصولاـ نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی و روحی و از بین بردن بحرانهای اجتماعی، این است که قبل از هر چیز، ریشه بیماری و نوع مرض، به طور دقیق شناخته شود و تا این کار درست انجام نگیرد، هر نوع معالجه‌ای بی‌اثر و غیر مفید خواهد بود.

کسانی که از صراحت گفتار و بیان حقایق تلخ و فاش ساختن عیوب اجتماع، واهمه و ترس دارند، افرادی هستند که می‌خواهند نقایص روحی و اجتماعی آنها زیر سرپوش سکوت و بستن زبانها و شکستن قلمها مخفی بماند و هرگز راضی نمی‌شوند که اشکالات کار آنها در آیینه بیان نویسندگان و گویندگان منعکس گردد و هرگاه دیدگان آنها به چنین آیینه‌هایی افتاد، می‌خواهند آنها را بشکنند؛ باید به چنین کسانی گفت: «خود شکن! آیینه شکستن خطاست».

---

(۱). تحف العقول، ص ۳۶۶.

(۲). غرر الحکم، ص ۵۵۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۸

تنها این مورد نیست که یک رذیله اخلاقی (بدگویی و عیب‌جویی) با یک سجیه انسانی (راهنمایی کردن مردم به نقایص و معایب خود) با یکدیگر مشتبه می‌شوند، بلکه ممکن است بسیاری از سجایای انسانی و اصول اخلاقی با یک سلسله رذایل روحی و اخلاقی قابل اشتباه باشند و با بررسی دقیق می‌توان مرزهای هر کدام را از دیگری متمایز و جدا ساخت.

تحریک عواطف

قرآن در اجرای این اصل اخلاقی از تحریک عواطف مدد جسته است و هنگامی که می‌خواهد بگوید: از یکدیگر عیب‌جویی مکنید، چنین می‌فرماید: «وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ؛ از خود عیب‌جویی منمایید» و مقصود از این تعبیر، همان تحریک عاطفه انسانی است؛ زیرا اخوت مذهبی و برادری دینی، آن‌چنان رشته الفت و مودتی در میان مؤمنان به وجود آورده و آنها را مانند یک تن و یک مجموعه واحد زنده قرار داده است که عیب‌جویی از یک فرد مسلمان، به منزله عیب‌جویی از خود محسوب شده است.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۱۹

۱۱ نام و فامیل بد

اشاره

۱۱. «... وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛

با القاب بد یکدیگر را یاد مکنید! بسیار بد است که فرد مؤمن با لقب بد خوانده شود؛ کسانی که از رفتار خود توبه نکنند [و به کار زشت خود ادامه دهند] ستمگرند».

اسامی و القاب بد

نام و لقب از مظاهر تجلی شخصیت انسانی است و نامها و القاب خوب، از ارزش و شایستگی انسان حکایت می‌کند؛ همچنان که نامها و القاب بد و زشت و تمسخرآمیز، از مقام و موقعیت و شخصیت انسان می‌کاهد و باعث سرافکندگی در میان دوستان و نیز

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۰

در اجتماع می‌گردد.

روزی که پیامبر به رسالت مبعوث گردید، بسیاری از شهرها و آبادیها نام بدی داشتند؛ بسیاری از قبایل با لقبهای زشت و زننده اشتهار یافته بودند؛ ملت عرب برای فرزندان خود، نامها و القاب زشت و زننده‌ای که حاکی از درندگی و غارتگری بود، می‌نهادند؛

قدم مؤثری که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله برداشت این بود که دستور داد نام بسیاری از شهرها، روستاها و بخشها و لقب بعضی از قبایل و افراد را که نام و نشان بد و زننده‌ای داشتند، تغییر دهند. «۱»

حتی آن حضرت دستور داد که پدران برای فرزندان خود نام نیکویی انتخاب کنند و این را یک حق لازم‌الاجرا بر عهده پدران شمرد.

قرآن مجید، خواندن افراد را با القاب بد و زشت نوعی تجاوز به حقوق آنان می‌داند و مرتکبان را ظالم و ستمگر می‌شمارد و چنین می‌فرماید: «وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ؛ کسانی که از این کار دست برندارند، آنها افرادی ستمگرند».

پیامبر از نام نیک خوشش می‌آمد و می‌فرمود: هرگاه که خواستید کسی را پیش من بفرستید، شخصی را بفرستید که نام نیک داشته باشد.

روزی یکی از خادمان بتکده‌ای مشاهده کرد که روباهی بر سر

---

(۱). عبد اللّه بن جعفر حمیری، قرب الاسناد، ص ۴۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۱

بتی ادرار کرده است؛ او با خود اندیشید: این چگونه معبودی است که نمی‌تواند از خود دفاع کند و توان دور کردن یک روباه را ندارد و این حقیقت و احساس درونی را ضمن شعری بیان کرد و گفت:

«أ ربّ یبول الثّعلبان برأسه‌لقد ذلّ من بالت علیه الثّعالب؛

آیا بتی که روباه بر سر آن ادرار می‌کند و آلوده‌اش می‌سازد، معبود است؟ هر موجودی که روباه بر آن بول کند، خوار و ناتوان است.» او پس از دیدن این صحنه، خدمت پیامبر آمد و ماجرا را تعریف کرد، پیامبر از نام او سؤال کرد. او گفت: نام من «غاوی بن ظالم» است. «۱» پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فورا نام او را تغییر داد و گفت:

[نه بلکه تو راشد فرزند بنده خدا هستی.

پیامبر در غزوه «ذی قرد» نام آبی را پرسید که شور بود؛ عرض کردند: نام آن «بیسان» است؛ فرمود: آن را «نعمان» بگویید. «۲»

مردی خدمت رسول اکرم رسید؛ پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از نام او پرسید؛ وی گفت: نام من «بغیض» است؛ پیامبر فرمود: نام تو «حبیب» است. درست نقطه مقابل «بغیض» است. «۳»

عین این جریان درباره شخص دیگری نیز رخ داد، پیامبر از نام او پرسید، وی گفت: نام من «عبد شرّ» (بنده شر) است؛ پیامبر

---

(۱). غاوی به معنای گمراه و ظالم به معنای ستمگر است (اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴۹).

(۲). سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۷۷.

(۳). اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۲

فرمود: [نه بلکه نام تو «عبد خیر» است. «۱»

همچنین زنی بر رسول خدا وارد شد که نام او «عاصیه» (گناهکار) بود؛ پیامبر نام او را تغییر داد و فرمود: از این پس نام تو «جمیله» است. «۲»

مردی که نام او «عبد الجان» بود، به فرمان رسول خدا، به «عبد اللّه» تغییر نام یافت. «۳»

برخی که نام آنها، «جبار» و یا «قیوم» بود که از اسامی مخصوص خداوند است، به فرمان پیامبر کلمه «عبد» بر آن دو افزوده شد و

«عبد الجبار» و «عبد القیوم» نامیده شدند. «۴»

اشخاصی که نامهای آنان «عبد العزی»، «عبد الشمس»، «عبد اللات» و «شیطان» بود، به دستور پیامبر نام خود را تغییر داده و خود را «عبد اللّه» نامیدند. «۵»

نمونه‌های دیگری در این مورد وجود دارد که برای پرهیز از اطاله کلام از نقل آنها خودداری می‌کنیم. «ابن اثیر» در اثر نفیس خود «اسد الغابه» در شرح حال یاران رسول خدا که در دوران جاهلیت، به نام‌های زشتی معروف بودند و به فرمان پیامبر نام خود

(۱). اسد الغابه، ج ۲، ص ۶۳.

(۲). همان، ج ۳، ص ۷۶.

(۳). همان، ص ۱۷۴.

(۴). همان، ج ۴، ص ۳۶۲ و ج ۵، ص ۲۵۰.

(۵). همان، ج ۳، ص ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۷۱ و ج ۴، ص ۳۶۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۳

را عوض کرده‌اند، نمونه‌های دیگری نیز نقل کرده است.

اعلامیه حقوق بشر، حق داشتن نام را در ردیف حق داشتن تابعیت از حقوق کودک دانسته است، ولی هرگز متذکر نشده است که کودک باید چه نامی داشته باشد.

اسلام همواره بر زندگی کودکان- چه پیش از تولد و چه پس از تولد- نظارت دقیق دارد، تا آنجا که برای کودک در رحم مادر شخصیت حقوقی قائل شده و برای او یک رشته حقوق فردی و اجتماعی معین کرده است و دقت نظر این آیین در زمینه کودک به قدری است که به پدر و مادر دستور می‌دهد که کودکان خود را پیش از تولد، نامگذاری کنید و اگر نمی‌دانید که نوزاد دختر است یا پسر، برای او نامی انتخاب کنید که برای هر دو مناسب باشد. «۱»

مسأله مهم این است که برای کودک چه نامی بگذارند. پدر و مادر براساس علاقه‌ای که به فرزند خود دارند، کوشش می‌کنند که نام نیکویی برای او انتخاب نمایند، اما چه‌بسا آنان در انتخاب نام اشتباه کنند و بر کودکان خود نامهایی بگذارند که از نظر دیگران ناستوده می‌باشد، اگرچه از دیدگاه پدر و مادر نام نیکویی شمرده می‌شود.

از این نظر، اسلام در انتخاب نام نیز نکات تربیتی را در نظر

(۱). سمّوا أولادكم قبل أن يولدوا! فإن لم تدروا أذكر أم أنثى، فسمّوهم بالأسماء التى تكون للذكر و الأنثى. (كافى، ج ۶، ص ۱۸).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۴

گرفته و از انتخاب نامهای بد که برای همیشه به‌سان طوقی ننگین بر گردن کودکان می‌مانند، جلوگیری نموده است.

نام بد موجب عقده حقارت می‌گردد و کسانی که با نام زشت و ناخوشایندی خوانده می‌شوند، همواره از شنیدن نام خود رنج می‌برند.

ازاین‌رو، در تاریخ پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌خوانیم که همواره عنایت داشت نام مناطق و افراد را که زشت و نامطلوب بودند، تغییر دهد.

مردی از پیامبر پرسید: حق این فرزند بر من چیست؟ پیامبر فرمود: نام و تربیت او را نیکو ساز و برای او شغل و کار شایسته‌ای در نظر بگیر. «۱» چه خوب است نامی انتخاب کنی که حاکی از بندگی خداوند باشد. «۲»

(۱). قال رجل: یا رسول اللّه! ما حقّ ابنی هذا؟ قال: تحسّن اسمه و أدبه و تضعه موضعا حسنا.

(همان، ص ۴۸)

(۲). سمّه باسماء من العبودیهٔ! فقال: أیّ الأسماء هو؟ قال: عبد الرحمن.» (همان‌جا).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۵

۱۲ بدبینی

اشاره

۱۲. «یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاـ تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً، أ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ؛

ای افراد باایمان! از بسیاری گمانها بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمانها گناه [و بی‌اساس است؛ در امور مردم کنجکاوی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را در حالی که مرده است، بخورد؟ حتما این کار را بد و ناپسند می‌شمارید [غیبت برادر مسلمان همانند این عمل است و از مخالفت خدا بپرهیزید؛ خداوند توبه‌پذیر و رحیم است».

در این آیه، خداوند جامعه اسلامی را ملزم می‌سازد که سه اصل اخلاقی را به عنوان حق لازم- که از لوازم و آثار اخوت اسلامی و برادری دینی است- نسبت به یکدیگر رعایت نمایند؛ اینک به طور

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۶

اجمال به این سه اصل اشاره می‌کنیم:

۱. بدگمانی و بدبینی نسبت به مسلمانان ممنوع است؛

۲. یک فرد مسلمان نباید در امور مردم کنجکاوی کند؛

۳. غیبت و بدگویی پشت سر مسلمان حرام است.

از آنجا که اصول یاد شده از مباحث اساسی اخلاق اسلامی هستند و در اصلاح اجتماع نقش مهمی ایفا می‌کنند و از پیشوایان بزرگ ما بیانات جالب و شیوایی در این زمینه وارد شده، شایسته است که هر کدام را جداگانه مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهیم. اکنون نخستین اصل یعنی «بدگمانی» را مورد بحث قرار می‌دهیم.

بدبینی یک حالت روانی منفی است که شخصیت و احترام و تقوا و پاکی افراد در فضای فکر و قضاوت دارنده آن، لطمه می‌بیند.

افراد بدبین از میان هزاران نقاط روشن و جلوه‌های خوب زندگی مردم، فقط به نقطه‌های مبهم و تاریک و تیره زندگی آنان، متوجه می‌گردند.

همه ما می‌دانیم که جان و مال و آبروی مسلمان محترم و هرگونه تعدی به آن حرام است، ولی در آیه به تعدّی دیگری اشاره نموده و می‌فرماید: حیثیت و آبرو و شخصیت هر مسلمانی، حتی در عالم فکر و پندار و در دایره داوری درونی ما نیز محترم است. هیچ فرد مسلمانی، نباید بی‌جهت در درون خود، به حریم شخصیت و پاکی مسلمانی با بدبینی و بدگمانی و داوری بد، تجاوز نماید.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۷

به قول یکی از دانشمندان معاصر: حدود امنیتی که اسلام برای جامعه مسلمانان به وجود آورده، منحصر به جان و مال و آبرو نیست، بلکه علاوه بر این امنیتهای سه‌گانه، امنیت چهارمی را نیز خواستار شده است و آن، امنیت قضاوتهای دیگران است؛ یعنی افراد دیگر

را در محیط فکر خود، مورد هجوم افکار و داوریهای بـد و ناروا قرار ندهد؛ احترام و شخصـیت مسـلمان، علاوه بر مرحله عمل، باید حتی در محیط افکار دیگران نیز محفوظ بماند.

از این نظر، اسـلام هرگونه بـدگمانی و بدبینی را که منجر به لکه‌دار ساختن شخصیت کسـی در محیط فکر و پندار می‌شود، تحریم نموده و دستور داده است که جامعه باایمان از هرگونه سوءظن نسبت به همدیگر بپرهیزند.

پیامبر اکرم در یکی از بیانات شیوای خود به امنیتهای چهارگانه مزبور اشاره نموده و چنین می‌فرماید:

«انّ اللّه حرّم علی المسلم دمه، و ماله و عرضه، و ان یظنّ به سوء الظّن» «۱»

خداوند، تجاوز به خون، مال و آبروی مسلمانان را حرام نموده و هرگز اجازه نداده است که کسی به یک فرد مسلمان بدگمان شود و حتی در ذهن و فکر خود، به او نسبت ناروا بدهد.

اگر امنیتهای سه‌گانه، نخست در پرتو حکومتهای مادی و سازمانهای اداری تأمین گردد، ولی امنیت از نظر قضاوت مردم،

---

(۱). المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۸

جز در سایه ایمان به خـدا عملی نمی‌شود؛ زیرا حـدود حکومتهای مادی منحصـر به ظواهر است و جلوگیری از تجاوزهای باطنی، از حریم قدرت عوامل مزبور، بیرون می‌باشد؛ فقط ایمان به خداست که می‌تواند جلو این‌گونه تجاوزها را بگیرد؛ زیرا یک فرد مسلمان ایمان دارد که خداوند از کارهای برون و درون او آگاه است.

ضررهای بدبینی

۱. نخسـتین نـتیجه بـدگمانی، بـه خـود انسـان برمی‌گردد؛ از آنجـا که افراد بـدگمان نمی‌تواننـد اعمـال دیگران را خـالی از غرض و آلودگی تصور نماینـد، همواره در رنـج روحی و درد روانی سـختی به سر می‌برنـد و سوز و گـداز خیـال و پنـدار، همواره آنـان را شکنجه می‌دهد.

۲. بـدبینی، رشـته الفت و دوستی را از هم می‌گسلد و بر اثر گمـان بـدی که انسـان به دیگران دارد، همواره آنهـا را خیانتکـار و در میدان دوستی، ناپایدار می‌پندارد، ناچار می‌شود که همه‌گونه روابط خود را با آنها قطع کند؛ ازاین‌رو پیشوایان ما فرموده‌اند:

«من غلب علیه سوء الظّن لم یترک بینه و بین خلیل صلحا؛ «۱»

بدگمانی بر هرکس که غلبه کند، هر نوع صلح و صفایی را که میان او و دوستان وی برقرار است، از بین می‌برد».

---

(۱). غرر الحکم، ص ۶۹۷.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۲۹

۳. افراد بـدبین همیشـه منزوی و گوشه‌گیرنـد، و بر اثر رعـب و ترسـی کـه از مردم دارنـد، هرگز نمی‌تواننـد بـا کسـی انس بگیرنـد؛ ازاین‌رو در روایات، آمده است که:

«من لم یحسن ظنّه استوحش من کلّ احد؛ «۱»

افراد بدبین از همه مردم وحشت دارند».

۴. بـدبینی آفت بزرگی برای سـنجش منطق انسـان است؛ بـدبینی نوعی اختلال در طرز تفکر و ادراک انسـان به وجود می‌آورد که هرگز نمی‌تواند در موضوعی به صورت خردپسند و واقع‌بینانه داوری کند.

۵. بدبینی از بیماریهای سرایت‌کننده است که هم‌نشینان انسان را نیز آلوده می‌سازد.

۶. بـدبینی نه تنهـا در روح انسـان اثر می‌گـذارد، بلکه براسـاس ارتبـاطی که میـان تن و جـان وجـود دارد، تن نیز از گزنـد آن سـالم نمی‌مانـد، و به قول دانشـمند بزرگ عصـر ما دکتر کارل: بـدبینی و عادت به انتقاد از همه چیز، حتی از قدرت زندگی نیز می‌کاهد؛ زیرا این عـادت منفی روانی روی دسـتگاه اعصـاب «سـمپاتیک» و غـدد داخلی اثر می‌کنـد و می‌توانـد مبـدأ اختلالات عملی و حتی عضوی شود.

۷. بدگمانیهای بی‌مورد، به همسر و یا شاگرد مغازه و کارگر و

(۱). همان، ص ۷۱۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۰

خـدمتکار منزل، آنان را به خیانت و جنایت می‌کشاند؛ زیرا کنجکاویهای زیاد ارباب و بزرگ خانه و یا شوهر، بر اثر «تداعی معانی» صور و اشـباح خیـانت و کارهـای زشت را در نظر آنها مجسم می‌سازد و فکر خیانت را در دل آنها احیا می‌نمایـد و به قول برخی از دانشـمندان: نوکرانی که مورد سوءظن آقا هسـتند و او پیوسـته احتمال می‌دهد که آنان به اثاث خانه دسـتبردی بزنند، چنین نوکرانی بالاخره دست به دزدی می‌زنند، و به سوی دزدی کشیده می‌شوند.

ازاین‌رو، در دین مقـدس اسـلام، تظـاهر به غیرتمنـدی بی‌مورد و افراطی درباره همسـر، مـذموم شـمرده شـده است؛ زیرا چه‌بسا افراد پاکی را به ناپاکی بکشاند و درستکار را به نادرستی دعوت نماید؛ چنان‌که علی علیه السّلام فرموده است:

«ایّاک و التّغایر فی غیر موضعه فانّ ذلک یدعوا الصّحیحهٔ الی السّقم و البریئهٔ الی الرّیب؛ «۱»

اظهار غیرتهای بی‌مورد، زنان پاک را به ناپاکی و زنان بی‌گناه را به سوی گناه دعوت می‌کند».

(۱). همان، ص ۱۵۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۱

۱۳ کنجکاوی در اسرار مردم

اشاره

۱۲. «وَ لا تَجَسَّسُوا؛

در امور مردم کنجکاوی مکنید».

در بحث پیش یادآور شدیم که در این آیه سه رذیله اخلاقی به ترتیب زیر بیان شده است:

۱. بدبینی؛

۲. کنجکاوی در امور درونی مردم؛

۳. بدگویی پشت سر مردم.

علت اینکه قرآن، این سه صـفت نکوهیـده را به ترتیبی که بیان شـد، یادآوری نموده این است که اولی، علت و پدیدآورنـده دومی می‌گردد و همچنین پس از بدگمانی و بدبینی، تجسس و کنجکاوی در امور مردم به وجود می‌آید و افراد کنجکاو که مراقب

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۲

خصوصیات داخلی مردمند، چون نمی‌توانند از گفتن اسرار دیگران خودداری نمایند، بلکه راز مردم را فاش می‌سازند، ناچار پشت سر آنها غیبت و بدگویی می کنند.

بر همین اساس، قرآن این سه صفت رذیله را به ترتیب یادشده ذکر نموده، تا رابطه تکوینی آنها روشن گردد.

در مباحث گذشته، کم و بیش درباره زیانهای بدبینی بحث شد، اکنون موضوع کنجکاوی و به تعبیر قرآن «تجسس» را مطرح می کنیم:

کنجکاوی در امور مردم، زیانهای اخلاقی و اجتماعی دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. در بحث گذشته گفته شد که اسلام برای جامعه باایمان، امنیتهای چهارگانه‌ای به وجود آورده است:

۱. امنیت جانی؛

۲. امنیت مالی؛

۳. امنیت حیثیتی و آبرویی؛

۴. امنیت شخصیت انسان در فکر و ذهن دیگران.

پیامبر اکرم در یکی از سخنان جامع خود به این امنیت‌های چهارگانه اشاره کرده است. «۱»

---

(۱). المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۸ و نیز ص ۱۶۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۳

ضررهای اجتماعی کنجکاوی در امور مردم

۱. بردن آبروی دیگران

یکی از ضررهای بزرگ کنجکاوی در امور مردم، این است که امنیت سوم (محفوظ ماندن آبروی مردم) را به خطر انداخته و لطمه جبران‌ناپذیری به حیثیت و موقعیت اجتماعی افراد وارد می‌سازد، بالاخص هنگامی که انسان پس از دقت و کنجکاوی، اسرار و رازهای درونی شخص را در اختیار دیگران بگذارد.

افراد کنجکاو که مراقب اوضاع داخلی مردمند، کمتر می‌توانند از فاش ساختن اسرار آنان خودداری نمایند و این گونه افراد، هرگز از غیبت کردن و بدگویی نمودن پشت سر مردم محفوظ نخواهند ماند.

خلاصه، آبرو و حیثیت یک فرد مؤمن، که به‌سان جان و مال او در نزد شارع اسلام، عزیز و گرامی است، بر اثر کنجکاویهای شخص، در نزد خود او و در صورت فاش ساختن و نقل آنها برای دیگران، در نزد سایرین از بین رفته و پایمال می گردد.

لازمه اخوت و برادری دینی این است که فرد مؤمن موجبات سقوط شخصیت و از بین رفتن آبرو و موقعیت برادر خود را با کنجکاویهای خسارت‌آفرین خود، فراهم نیاورد.

پیشوای بزرگ ما، حضرت صادق علیه السّلام درباره افراد کنجکاو در اوضاع مردم، می‌فرماید:

«ابعد ما یکون العبد من اللّه ان یکون الرّجل یواخی الرّجل و هو یحفظ

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۴

زلاته لیعیّره بها یوما؛ «۱»

دورترین حالات انسان از خدا این است که آدمی با کسی طرح دوستی بریزد و در این بین، لغزشهای وی را برای اینکه روزی او را

مفتضح سازد، به خاطر بسپارد.»

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، این گناه آن‌چنان بزرگ است که فرد مرتکب، در آن حال، دورترین حالت را نسبت به خدا پیدا می‌کند.

۲. انزوا و زدگی از اجتماع

تفحص و کنجکاوی در امور شخصی مردم، نوعی پیروی از سوءظن است و این کار در واقع عکس العمل بدبینی است و فرد کنجکاو، در طول مراقبت و تجسسهای خود، به عیوب و نقاط ضعف بسیاری از افراد واقف می‌گردد و بر اثر آن، حالت زدگی و انزوا به او دست می‌دهد و در حقیقت کمتر کسی را شایسته معاشرت و زندگی تشخیص می‌دهد و چه‌بسا ممکن است عیوبی از افراد به دست آورد که کوچکترین ارتباطی به معاشرت و رابطه او با مردم، ندارد ولی مع‌الوصف، به طرز محسوسی از اجتماعی بودن انسان می‌کاهد و او را به انزوا و گوشه‌نشینی دعوت می‌نماید؛ زیرا برای شخص کنجکاو که طبعا یک فرد بدبین نیز هست، در این حالت،

---

(۱). کافی، ج ۲، ص ۳۵۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۵

تجزیه و تحلیل ممکن نیست و او نمی‌تواند عیوب شخصی طرف مقابل را نادیده بگیرد و نقایص و اشکالات درونی او را در رابطه خود با او بی‌تأثیر فرض کند.

به‌هرحال، یافتن انسانهایی کامل و صددرصد بی‌عیب، بسیار نادر و انگشت‌شمار است، و هر فردی در کنجکاویهای خود، به عیوب مستور و پوشیده مردم پی می‌برد و بر اثر آن در خود، نوعی زدگی و لزوم پرهیز، احساس می‌نماید؛ از این نظر، این دسته که همواره بدبین و کنجکاو هستند، منزوی و گوشه‌گیرند و نمی‌توانند مبدأ آثار سازنده‌ای در اجتماع باشند.

۳. سلب آزادی

یکی از بزرگترین نعمتها برای بشر، داشتن آزادی در نحوه فعالیتهاست؛ اسلام با تأسیس «اصل نظارت عمومی» و با گماردن مأموران نظارت، آزادی بشر را در انظار عمومی به طرز صحیحی به قوانین عقل و شرع محدود نموده و آزادی در اجتماع را در چهار چوب قوانین متین اسلام محدود و معین کرده است و بشر، در اجتماع تا آنجا آزاد است که به سعادت خود و دیگران لطمه‌ای نزند و حرامی مرتکب نشود و واجبی را ترک نکند.

اسلام، آزادی درونی افراد را با گماردن پلیس مخفی و برقرار ساختن حکومت ایمان، محدود و مهار نموده است، ولی یک سلسله کارهایی است که ارتکاب آنها از نظر عقل و شرع مانعی ندارد

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۶

و شرع، آنها را مباح و یا مکروه شمرده است، ولی انسان هرگز این‌گونه کارها را در انظار مردم انجام نمی‌دهد و نیز راضی نمی‌شود که دیگران از انجام دادن آن آگاه شوند.

اگر بنا شود که دیگران تمام خصوصیات زندگی انسان را تحت مراقبت بیاورند، لذت زندگی و لطف آنکه در آزادی عمل در نهان و درون است، از بین می‌رود.

افراد بدبین و کنجکاو در زندگی شخصی مردم، از نظر پیامبر، مسلمان حقیقی نیستند و لذا درباره آنان چنین فرمود:

«یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تذمّوا المسلمین و لا تتّبعوا عوراتهم؛ «۱»

ای کسانی که به زبان مؤمن هستید و در دل ایمان ندارید! مسلمانان را بد مگویید و از عیوب مخفی آنها تجسس و کنجکاوی مکنید.»

اسلام، اگرچه جلو کنجکاویهای مضر و غیر سودمند را گرفته، ولی در موارد استثنایی که اساس کار و بقای حیات اجتماعی بر روشن شدن خصوصیات زندگی و اسرار داخلی شخص بستگی دارد، اجازه داده است که این امور تحقیق و بررسی شود؛ مثلا دختر و پسری که می‌خواهند پیوند زناشویی ببندند، یا دو بازرگانی که می‌خواهند درباره موضوعی مشترکا سرمایه‌گذاری نمایند و ...، حتما باید از روحیات و خصوصیات زندگی همدیگر- تا آنجا که

(۱). بحار، ج ۷۵، ص ۲۱۴ (به نقل از: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۱۶).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۷

به کار و تصمیم آنها مربوط است- مطلع و آگاه باشند، وگرنه دیری نخواهد پایید که از کار و عمل خود پشیمان شده و مفاسد فراوانی به بار آید. و همچنین افرادی که در این موارد با آنها مشورت می‌شود، باید حقیقت مطالب را بی‌پرده بگویند و آنان را به حقیقت امر واقف سازند و به مضمون «المستشار مؤتمن» شخصی که با او مشورت می‌شود، باید برای یک سلسله مصالح عالی خصوصیات درونی، مطالب مورد مشورت را بازگو کند.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۳۹

۱۴ بدگویی پشت سر مردم

اشاره

۱۲. «... وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ؛

از یکدیگر غیبت مکنید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را در حالی که مرده است بخورد؟! حتما این کار را بد و ناپسند می‌شمارید (غیبت برادر مسلمان نیز مانند این عمل است) و از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ خدا توبه‌پذیر و رحیم است».

در این فراز از آیه، یکی از بدترین رذایل اخلاقی، مورد توجه قرار گرفته است؛ رذیله‌ای که قرآن در بیان ماهیت و اندازه زشتی آن تشبیه بی‌سابقه‌ای به کار برده، و بدگویی پشت سر مردم را مانند این دانسته که انسان گوشت برادر مرده خود را بخورد.

ننگینترین عمل این است که انسان بر بدن مرده بی‌دفاع بتازد،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۰

مخصوصا اگر آن مرده برادر انسان باشد، و خصوصا که نحوه ستم این باشد که گوشت بدن وی را بخورد؛ این عمل آنقدر ناهنجار و انزجارآور است که از کمتر کسی سر می‌زند.

چرا غیبت کردن و بدگویی پشت سر مردم، به‌سان خوردن گوشت بدن برادر مرده است؟ شاید نکته آن این باشد که چنین کسی گوشت برادر خود را از بین می‌برد و فرد غیبت‌کننده آبرو و حیثیت او را پایمال می‌سازد.

بخشی از زشتی این عمل برای این است که هر دو نفر گوینده و شنونده بر یک فرد بی‌دفاع حمله می‌کنند: یکی گوشت مرده‌ای را می‌خورد که فاقد حس و قدرت است و دیگری بر کسی می‌تازد که در جلسه حاضر نیست، تا از خود دفاع نماید، و حمله بر یک فرد ناتوان و بی‌دفاع زشت و ننگین است.

و به عبارت دیگر: قرآن در این تشبیه و تمثیل (که بدگویی پشت سر مردم، مانند خوردن گوشت برادر خود، در حالی که مرده است) چهار مطلب را در نظر گرفته، و چهار تشبیه و تنزیل در آن به کار برده است:

۱. برادر مذهبی مانند برادر نسبی است؛

۲. آبرو و حیثیت او مانند گوشت او می‌باشد؛

۳. سخن گفتن پشت سر او، و آبرو و حیثیت او را بر باد دادن، به‌سان خوردن گوشت او است؛

۴. از اینکه او در مجلس حاضر نیست، و از این حمله

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۱

ناجوانمردانه غافل است و نمی‌تواند دفاع نماید؛ گویا به‌سان مرده‌ای است که مورد حمله قرار گرفته باشد.

شاید برای بیان همین مطلب چهارم است که امیر مؤمنان علیه السّلام فرد بدگو و غیبت‌کننده را فردی زبون و بیچاره می‌خواند (زیرا به کسی حمله می‌کند که قدرت دفاع از خود را ندارد) و می‌فرماید:

«الغیبة جهد العاجز؛ «۱»

غیبت کردن و بدگویی نمودن پشت سر مردم، آخرین تلاش یک شخص ناتوان و عاجز است».

انگیزه‌های غیبت

یکی از علل و انگیزه‌های غیبت، همان رشک و حسد انسان بر شخص دیگر است که در نبود او بدگویی می‌کند، زیرا موقعیت و شخصیت او موجب ناراحتی وی گردیده، و از این طریق می‌خواهد از مقام و عنوان او بکاهد.

امام صادق علیه السّلام در کلامی که به مفضل بن عمر فرموده به این انگیزه اشاره می‌فرماید:

«من روی علی مؤمن روایة یرید بها شینه و هدم مروؤته لیسقطه من اعین الناس، اخرجه اللّه من ولایته الی ولایة الشّیطان؛ «۲»

---

(۱). غرر الحکم، ص ۳۶.

(۲). المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۵۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۲

هرکس از مسلمانی، به منظور عیب‌جویی و ریختن آبروی او سخنی نقل کند تا او را در انظار مردم خوار و موهون سازد، خداوند او را از ولایت خویش بیرون رانده و شیطان را بر او مسلط می‌سازد.»

امام صادق علیه السّلام در این روایت به یکی از انگیزه‌های غیبت که همان رشک بردن بر موقعیتی است که افراد در اجتماع دارند، اشاره می‌نماید.

گاهی خشم و غضب، و احیانا نخوت و خودخواهی، انسان را به این رذیله اخلاقی سوق می‌دهد.

و در روایتی، نخست از حسد و خشم و سپس از غیبت نهی شده است؛ شاید مقصود از این ترتیب، توضیح این نکته باشد که «حسد» و «خشم» دو عامل و دو انگیزه برای غیبت است؛ چنان‌که می‌فرماید: «لا تحاسدوا و لا تباغضوا، و لا یغتب بعضکم بعضا و کونوا عباد اللّه اخوانا؛ «۱»

حسد مورزید؛ بغض و دشمنی مکنید؛ غیبت منمایید؛ بندگان خدا و با یکدیگر برادر باشید.»

ضررهای غیبت

بدگویی پشت سر مردم، ضررهای فردی و اجتماعی فراوانی دارد؛ از نظر فردی، بدگویی، ستم به برادر مؤمن و مسلمان

(۱). همان، ص ۲۵۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۳

به شمار می‌رود؛ چه ستمی بالاتر از این است که انسان آبرو و حیثیت یک فرد را که با هیچ‌چیز قابل جبران نیست پایمال کند.

بعضی از ضررهای اجتماعی بدگویی با ضررهای دو صفت رذیله بدبینی و عیب‌جویی که در بحثهای پیش به طور فشرده درباره آفتاب آنها بحث شده، مشترک است:

۱. اجتماع آلوده به غیبت، هرگز روی وحدت و یگانگی و صمیمیت و الفت را نخواهد دید، و یک اجتماع رشدیافته انسانی که باید سراسر عاطفه و محبت باشد، نخواهد بود.

۲. تعاون و همکاری در هدفهای مقدس اجتماعی، براساس حس اعتماد به مردم استوار است؛ اجتماعی که عیوب مردم را فاش می‌سازد و پرده از روی افعال و اعمال آنها برمی‌دارد، حس اعتماد را که زاییده حس ظن به مردم است، نابود می‌سازد.

۳. بدگویی پشت سر مردم، آتش کینه و عداوت را دامن می‌زند؛ زیرا شخصی که پشت سر او بدگویی شده، از اینکه راز وی فاش شده و آبروی او ریخته است؛ سخت عصبانی می‌گردد و تصمیم به انتقام می‌گیرد.

۴. پرده‌برداری از معاصی و گناهان پنهانی مردم، سبب می‌شود که آنها اعمال ننگین را بی‌پروا انجام دهند؛ زیرا آبرو و ترس از فاش شدن مانع از این است که فرد دست به گناه بزند و اگر هم بزند، به طور مخفیانه و با کمال ترس و ملاحظه بدان دست می‌زند؛ اگر ما بر اثر بدگویی، پرده از روی اسرار مردم برداریم و حیثیت و

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۴

آبروی آنها را بریزیم، دلیل ندارد که دیگر آنها از مردم ملاحظه کنند.

بسیاری از مردم، از ترس زوال حیثیت و ریختن آبرو، از ارتکاب یک سلسله جرایم خودداری می‌کنند و اگر ما این مانع را که در حقیقت یک سرمایه معنوی برای شخص است، از دست وی بگیریم، دیگر مانعی برای اجتناب از معصیت نخواهد داشت.

علاوه بر این، فاش کردن راز مردم، نه تنها موجب جرأت فاعل می‌گردد، بلکه در شنوندگان ضعیف الایمان، نسبت به گناه جرأت و جسارت ایجاد می‌نماید، و اینگونه غیبتها سرچشمه اشاعه فساد و فحشا خواهند بود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «من قال فی مؤمن ما رأته عیناه او سمعته اذناه فهو من الّذین قال اللّه عز و جل: انّ الّذین یحبّون ان تشیع الفاحشهٔ فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم؛ «۱»

کسانی که درباره مسلمانی، آنچه را که با چشم خود دیده و یا با گوش خود شنیده‌اند بگویند، از کسانی هستند که خداوند درباره آنها می‌فرماید: کسانی که دوست دارند، گناه در میان مسلمانان اشاعه پیدا کند، برای آنها عذابی دردناک است».

(۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۵

۱۵ اسلام و برتری نژادی

اشاره

۱۳. «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکَمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و به اقوام و تیره‌های گوناگونی تقسیم نمودیم تا به وسیله آن همدیگر را بشناسید (نه آنکه به آن افتخار کنید) گرامیترین فرد در پیشگاه خداوند، پرهیزگارترین شماست؛ همانا خدا دانا و آگاه است».

موضوع تساوی انسانها- و محکومیت هر نوع تبعیضات نژادی و فامیلی و طبقاتی و اینکه فرزندان آدم از نظر حقوق انسانی برابرند، و هیچ فردی، به واسطه رنگ اندام و رخسار یا از حیث زبان، و یا نسب و نژاد بر فرد دیگر برتری ندارد- از مسائل مهم اجتماعی قرآن است که در آیات زیادی آن را مطرح ساخته است و از این راه به هر نوع برتری‌طلبی، نژادپرستی، افتخار به زبان، و رنگ چهره،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۶

قلم ابطال کشیده و به یکی از بغرنجترین مسائل اجتماعی امروز که حتی در مراکز مهم صنعتی جهان (مانند امریکا) به صورت معمایی لا ینحل درآمده، پایان داده است.

قرآن این مسأله را با منطقی سهل و آسان بیان می‌کند و با ارائه دادن نحوه پیدایش افراد انسان، محکومیت برتریهای موهوم نژاد و رنگ را مبرهن می‌سازد.

با اینکه خدا از آغاز این سوره تا آیه فوق، خطابات پنج‌گانه خود را به صورت «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» القا کرده است، ولی در این آیه دایره خطاب را وسیعتر گرفته و به جای خطاب به افراد باایمان، به کلیه مردم- اعم از مسلمان و کافر- خطاب نموده و می‌فرماید:

ای مردم! اگر پرونده هستی تمام انسانها را ورق بزنید، خواهید دید که مبدأ پیدایش همه مردم یکی است، و همه از یک مرد و زن (آدم و حوا) به وجود آمده‌اند، و تمام نسبهای آنان به یک مبدأ منتهی می‌گردد؛ دیگر برای برتری صنفی بر صنف دیگر ملاکی وجود ندارد.

و اگر شما را به صورت قبایل مختلفی درآورده‌ایم، نه برای آن است که با انتساب به این قبایل، افتخار بورزید، بلکه برای این است که به وسیله انتساب به قبایل گوناگون به همدیگر معرفی شوید و یکدیگر را بشناسید (لتعارفوا) و رمز این انشعاب همین است و هرگز پیوند به تیره‌ای خاص، ملاک برتری نیست.

قرآن برای محکوم کردن افسانه تبعیضات نژادی، و موهوم شمردن «قومیت» و «ناسیونالیسم» منفی، و خاموش ساختن هرگونه

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۷

شعارهای جاهلی، در سوره‌های مختلف «۱»، روی این نکته که ما شما را از یک ریشه آفریده‌ایم، تکیه کرده و می‌فرماید: «اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ؛ «۲»

از (مخالفت) با خدایی که همه شما را از یک تن آفریده بپرهیزید».

قرآن همان‌طوری که مسأله تبعیضات قبیله‌ای را افسانه شمرده، موضوع «اختلاف زبان» و «رنگ اندام» را ملاک فضیلت و افتخار ندانسته و هر دو را از آیات الهی و از نشانه‌های قدرت آفریدگار شمرده است، تا ملاحظه کنیم چگونه بشر که از یک عنصر و ریشه به وجود آمده و در پرتو یک سلسله عوامل طبیعی و تکوینی، رنگ چهره و قیافه افراد مختلف گشته، و به زبانهای گوناگونی سخن می‌گوید؛ چنان‌که می‌فرماید:

«وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ؛ «۳»

از نشانه‌های قدرت او است، آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما؛ بی‌تردید در آنها برای جهانیان آیات و نشانه‌های بزرگی است».

مسأله نژاد و زبان در جهان امروز

اشاره

جهان امروز با اینکه مراحل زیادی از تمدن صنعتی را پشت سر

---

(۱). ر. ک: سوره‌های نساء (۴) آیه ۱؛ انعام (۶) آیه ۹۸؛ زمر (۳۹) آیه ۶.

(۲). نساء (۴) آیه ۱.

(۳). روم (۳۰) آیه ۲۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۸

نهاده، اما هنوز حتی موفقیت نیمه کاملی در مسائل یادشده، به دست نیاورده است، و هر سال در مرکز ممالک پیشرفته جهان، بر سر این مسائل، آتشهایی شعله‌ور می‌گردد و گروهی را در کام خود می‌کشد.

امروز در بزرگترین و مترقی‌ترین نقاط جهان، دانش‌آموزی را که بر اثر یک سلسله عوامل طبیعی و تکوینی، رنگ پوستش سیاه است، به مدرسه سفیدپوستان- اگرچه هم‌کیش و هم‌میهن او باشد- راه نمی‌دهند.

امروز سناتوری که به اشتباه، از در مخصوص سیاه‌پوستان وارد سینما می‌شود، محکوم به پرداخت جریمه می‌گردد.

امروز در این کشورهای صنعتی، بخش جراحی و معالجه سیاه‌پوست و سفیدپوست با هم متفاوت است و وسائل و داروهایی که در بخش سفیدپوستان به کار می‌رود، هرگز در بخش جراحی و معالجه سیاه‌پوستان وجود ندارد و پزشکان جوان خارجی که در نظر آنان به‌سان پزشکیار نوآموزی هستند، حق معالجه سفیدپوستان را ندارند، ولی بخش سیاهان به روی آنها باز است!

آیا با این امتیازات ناروا و تضییقات بی‌حدوحساب در میان این ملل، چگونه می‌توان آنان را منادی آزادی و پایه‌گذار «حریّت» خواند؟!

مسأله اعلامیه حقوق بشر، که پس از انقلاب کبیر فرانسه به تصویب رسید و یا منشور آزادی و برابری بشر که پس از جنگ جهانی دوم انتشار یافت، و تمام دولتهای بزرگ و متنفّذ،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۴۹

آن را امضا کردند، هنوز نتوانسته است به این کشمکشها پایان دهد، ولی در ریگزار عربستان آن روز، و در دنیای تاریک آن زمان، یک مرد الهی، و یک رهبر آسمانی، منادی حقیقی آزادی و برابری انسانها گردید و گفت: «در پیشگاه خداوند و عدالتخانه او، سید قرشی و سیاه حبشی یکسان است».

پیامبر اسلام برای ابطال و کوبیدن این سنتهای غلط، پیامهای جامع و ارزنده‌ای به جامعه‌هایی که به خون و نژاد و زبان افتخار می‌کردند فرستاده است.

پیامبر عالی‌قدر اسلام، خود فرزند همان محیط بود، و به درد و درمان جامعه عرب آشنایی کامل داشت؛ او می‌دانست که علت انحطاط مردم مکه چیست ازاین‌رو در صدد برآمد که دست، روی دردهای اجتماعی جامعه عرب بگذارد، و این بیماریهای خانمان برانداز را به طور کامل معالجه بنماید.

ما در این‌جا، بخشهایی از سخنان پیامبر اسلام را می‌آوریم، و هر بخش از آنها برای معالجه درد خاصی مطرح شده است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. موضوع تفاخر به فامیل و خانواده و قبیله

از دردهای ریشه‌دار جامعه عرب بود، و بزرگترین افتخار برای یک نفر این بود که شاخه‌ای از قبیله سرشناسی مانند قریش باشد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای برانداختن این اصل موهوم چنین فرمود:

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۰

«ایّها الناس انّ اللّه قد اذهب عنکم نخوهٔ الجاهلیّهٔ و تفاخرها بآبائها الا انّکم من آدم و آدم من طین؛ الا انّ خیر عباد اللّه عبد اتقاه؛ «۱»

ای مردم! خداوند در پرتو اسلام، افتخارات دوران جاهلیت و مباهات به انساب را از میان شما برداشت؛ همگی شما از آدم پدید آمده‌اید و او نیز از گل آفریده شده است؛ بدانید که بهترین مردم کسی است که از گناه و نافرمانی چشم بپوشد».

او برای اینکه به جهانیان اعلام دارد که مقیاس واقعی برتری شخصیت، تقوا و پرهیزگاری است در بخشی از سخنان خود، تمام مردم را به دو دسته تقسیم کرده و فضیلت و افتخار را از آن جمعیتی دانسته است که متقی و پرهیزگار باشند و با این تقسیم و دسته‌بندی بر تمام ملاکهای موهوم برتری، قلم بطلان کشیده است، آنجا که فرمود:

«انّما النّاس رجلان مؤمن تقی کریم علی اللّه و فاجر شقیّ هیّن علی اللّه؛

مردم در پیشگاه خداوند بر دو دسته‌اند: (و دسته سومی وجود ندارد) دسته‌ای پرهیزکار که در پیشگاه خداوند، گرامی هستند، و گروهی متجاوز گناهکار که در نزد خداوند ذلیل و خوارند».

۲. فضیلتی به نام عربیت

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌دانست که ملت عرب، عربیت و انتساب به

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۲؛ کلینی، کافی، ج ۸، ۲۴۶.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۱

نظام اخلاقی اسلام ۲۱۵

این نژاد را یکی از مفاخر بزرگ خود می‌دانند و نخوت عربیت به‌سان یک بیماری مسری، در عروق و اعماق دلهای آنان جای گرفته است؛ او برای معالجه این درد و برانداختن این کاخ موهوم فضیلت، رو به مردم کرد و فرمود:

«الا انّ العربیّهٔ لیست باب والد و لکنها لسان ناطق فمن قصر عمله لم یبلغه حسبه؛ «۱»

هان ای مردم! عرب بودن، ملاک شخصیت و جزء ذات شما نیست، بلکه عربیت تنها زبان گویایی است، و هرکس در انجام وظیفه خود کوتاهی کند، افتخارات پدری، او را به جایی نمی‌رساند و کمبود کار او را جبران نمی‌کند».

آیا بیانی شیواتر و رساتر از این می‌توان یافت؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله منادی حقیقی آزادی، به جمله‌های پیشین اکتفا نکرد و برای تحکیم تساوی انسانها و جامعه‌ها فرمود:

«انّ الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل اسنان المشط لا فضل للعربیّ علی العجمیّ و لا الاحمر علی الاسود الّا بالتّقوی «۲»؛

همه مردم در روزگار گذشته و حال، مانند دندانه‌های شانه، مساوی و برابرند، عرب بر عجم، و سفید بر سیاه برتری ندارد و ملاک فضیلت، تقوا و پرهیزگاری است».

---

(۱). کافی، ج ۸، ۲۴۶.

(۲). شیخ مفید، اختصاص، ص ۳۴۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۲

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بـا این بیان، همه‌گونه امتیازات ناروا و تضـییقات بی‌حـد و حساب را از میان ملل جهان برداشت، و کاری را که اعلامیه حقوق بشر و یا منشور آزادی و برابری بشر با آن همه سروصدا انجام نداده است، در آن روزگار انجام داد.

او نه تنها به وسیله آیات قرآن، و خطابه‌های آتشین، هیجانی در دلهای شکست‌خورده آن روز به وجود آورد، بلکه در موارد زیادی عملا سنتهای باطل دوران جاهلیت را که بر محور تبعیضات نژادی دور می‌زد، باطل ساخت.

او برای تحقق بخشـیدن به آرمان تساوی، دخترعمه خود را به ازدواج غلامی به نام «زید» درآورد، و به بلال که اجنبی و سیاه‌پوست و غلام بود، یکی از مناصب مذهبی را واگذار کرد؛ به زیاد بن لبید که یکی از اشـرف و ثروتمندان انصار بود، دستور مؤکد داد که دختر خود را به عقد غلام سیاهی به نام «جویبر» درآورد.

از آنجا که سرگذشت ازدواج این دختر و پسر که در دو محیط متضاد زندگی می‌کردند، از داستانهای شگفت‌انگیز اسلامی است و در حقیقت نشان‌دهنـده تسـاوی واقعی میـان تمـام طبقات جامعه با ایمان است، شایسـته است ترجمه صـحیح آن را با تجزیه و تحلیل فشرده‌ای در این‌جا بیاوریم، بالاخص که این داستان در کتابهای معتبر شیعه «۱» نقل شده است.

---

(۱). کافی، ج ۲، ص ۹؛ تذکره علامه، ج ۲، آغاز کتاب نکاح.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۳

ازدواج شگفت‌انگیز تاریخ

هنوز چند صـباحی از هجرت رسول اکرم به مدینه نگذشته بود که مردی از اهل یمامه، با اشتیاق تمام به حضور پیامبر رسید و اسلام اختیار نمود؛ این مرد که مسلمانی پاکـدل و مؤمنی بااخلاص، به شـمار می‌رفت، دارای قامتی کوتاه، سـیمایی نازیبا و چهره‌ای سـیاه بود؛ در عین حال، نیازمند و دسـتش از زمین و آسمان کوتاه بود و حتی لباس مناسبی در بر نداشت. وضع فلاکت‌بار مرد یمامی، که نامش «جویبر» بود، نظر مبارک آن حضـرت را به خود جلب نمود؛ رسول خـدا بر برهنگی و غربت وی ترحم نمود و بدن او را با دو جامه پوشانید و دسـتور داد که روزی یک صاع گندم به وی داده شود؛ برای مسـکن او هم، مسجد در نظر گرفته شد و پیامبر به وی اذن داد که با بینوایان دیگر در مسجد زندگی کنند.

چندی گذشت و مرد یمامی زندگی یکنواخت خود را ادامه داد، اما هر اندازه دامنه اسـلام بیشتر توسـعه می‌یافت، اشـخاص غریب و بی‌چیز در مـدینه بیشتر می‌شدنـد و به حکم اجبـار، مسـکن آنـان غیر از مسـجد، که محل اجتماع مسـلمانان و عبادتگاه اهل مـدینه و مرکز پخش حقایق اسـلام به شـمار می‌رفت، جای دیگری نبود؛ پیداست که این وضع قابل تحمل نبود و با مقاصد عالی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ارشاد و هدایت وی سازش نداشت.

در هر صورت، مردمان بی‌خانمان جای را بر دیگران تنگ کرده

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۴

بودند و مسـجد مدینه برای خود آنان نیز ظرفیت نداشت. در این هنگام، وحی نازل شد و آن حضـرت مأمور گردید که مسجد را از هر نوع آلودگی پاک گرداند و هرکس را که در مسـجد جای داده بود و شب در آنجا می‌خوابید، از آن مکان مقدس بیرون کند و حتی تمام درهایی را که از منزلهای اطراف به مسـجد باز می‌شد، مسدود نماید، به جز در خانه علی و فاطمه علیهما السّـلام، که آنان از این قسمت معاف شدند و این خود، برای آنان امتیازی محسوب می‌گردید.

رسول اکرم دسـتور جدیـد را به مرحله اجرا گـذاشت و پس از آن، دیگر کسـی حق نـداشت در مسـجد مسـکن گزینـد، ولی با این وصف، از وضع آن مردم بی‌پناه غفلت نفرمود و دستور داد که در محلی سقف زدند و به آنان امر کرد که همه در آن مکان مسکن

گزینند؛ این، همان محلی است که به نام «صفّه» نامیده می‌شود و عده بی‌شماری از یاران آن حضرت به اصحاب «صفه»، یعنی کسانی که منزل و مأوایی به جز همان سایبان نداشتند، شناخته می‌شوند.

پس از آن، معمولاـ پیامبر و مسلمانان در مواقع مختلف به آنان سر می‌زدند و آن حضرت آنچه از خوراک و پوشاک به دستش می‌رسید به آنان می‌داد؛ مسلمانان نیز به پیروی از او، آنچه از دستشان برمی‌آمد، درباره آنان کوتاهی نمی‌کردند و به این ترتیب، جامعه اسلامی که در آن زمان بسیار کوچک بود، و بودجه زیادی در اختیار نداشت، از یک عده بی‌چاره و بی‌پناه نگهداری می‌نمود.

یک روز، پیامبر به طور معمول به سراغ اصحاب «صفه» آمد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۵

از بین آنان، به مرد «یمامی» متوجه گردید و فرمود: «جویبر»، چه خوب است که برای خود همسری انتخاب کنی و به این وسیله، خود را از فشار دیو شهوت برهانی و عفت خویش را حفظ نمایی، ضمنا همسرت تو را در امر دنیا و آخرت کمک خواهد کرد.

جویبر با کمال ادب عرض کرد: مگر کسی به من رغبت می‌کند؟! من نه حسب دارم، نه نسب، نه مال و نه جمال؛ آخر چه زنی حاضر می‌شود با من ازدواج نماید؟! رسول اکرم فرمود: ای مرد! خداوند به وسیله اسلام، کسانی را که در جاهلیت برای خود شرف و فضیلتی قائل بودند، پست نمود و آنان را که در آن زمان ذلیل و ناچیز شمرده می‌شدند، عزیز گردانید. خداوند متعال، نخوت و بلندمنشی‌ها و افتخارات موهوم آن دوران نادانی را، با فرستادن آیین اسلام از بین برده است؛ دیگر، امروز، عشیره و قبیله، حسب و نسب و تعصبات جاهلانه ارزش ندارد؛ امروز تمام مردم سیاه و سفید، قرشی و غیر قرشی، عرب و عجم همه مساوی‌اند؛ آنان از هر نژادی که باشند، به‌هرحال، فرزند آدم هستند و طینت آدم از خاک سرشته شده است؛ در روز بازپسین، تنها کسی بیشتر مورد لطف و مرحمت پروردگار خواهد بود که از دیگران پرهیزگارتر، و در مقام بندگی و فرمانبرداری پیش‌قدم‌تر باشد.

این سخنان ملکوتی پیامبر که به گوش مرد یمامی می‌رسید، آن چنان در دل وی جای می‌گرفت که در پرتو آن، درهایی از معرفت و ایمان به روی وی باز می‌شد و با شنیدن این سخنان، عدل حقیقی و

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۶

عدالت واقعی را پیش خود مجسم می‌دید.

او به هنگام استماع سخنان آن حضرت، سراپا گوش بود؛ گویا هر کلمه از این کلمات نورانی صحنه‌ای از واقعیت و حقیقت مطلق را به وی ارائه می‌داد و در مقابل این منطق قوی، چاره‌ای جز سکوت نداشت و شاید هم از جمله کوتاه خود در برابر پیشنهاد آن حضرت، نادم و پشیمان شده بود.

آن‌گاه پیامبر، به مرد یمامی فرمود برخیز و نزد «زیاد بن لبید» که از شریفترین افراد قبیله «بنی بیاضهٔ» است برو و به او بگو: من از جانب رسول خدا پیامی برای تو آورده‌ام. پیامبر به من فرموده که فرمان وی را به تو ابلاغ کنم؛ رسول خدا به تو امر می‌کند؛ دخترت را که نامش «ذلفاء» است به «جویبر» که من باشم تزویج کن. مرد یمامی برخاست و به راه افتاد و برای رساندن پیغام پیامبر به سراغ زیاد بن لبید رفت و او هنگامی رسید که زیاد و جمعی از خویشان و بستگان وی در خانه‌اش گرد هم نشسته بودند؛ در آستانه در اجازه ورود خواست و به وی اذن ورود داده شد؛ داخل خانه گردید و سلام کرد.

در این حال، زیاد و حضار متوجه جویبر شده بودند و می‌خواستند بدانند مرد یمامی فقیر که همیشه او را جزء اصحاب صفه می‌دیدند و طبعا می‌خواهند با نظر حقارت به وی بنگرند، با آن هیکل و قیافه مخصوص خود، به چه منظوری آمده است.

جویبر گفت: ای زیاد! من از طرف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پیامی برای تو آورده‌ام. [این پیام مربوط به خودم [است آیا آشکارا

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۷

بگویم یا پنهانی؟

زیاد که قطعا تصور نمی‌کرد مرد یمامی چه حاجتی دارد، گفت: نه چرا پنهانی؟! بلند بگو! من افتخار می‌کنم که پیام رسول خدا را بشنوم.

جویبر گفت: پیامبر فرموده است که دخترت «ذلفاء» را به جویبر تزویج نمایی.

زیاد که انتظار چنین سخنی را نداشت، با کمال تعجب گفت:

راستی رسول اکرم خودش ترا برای این منظور فرستاده است؟

جویبر گفت: آری! من هرگز دروغ به رسول خدا نگفته‌ام. زیاد گفت: دختران ما با کسانی ازدواج می‌کنند که کفو و هم‌شأن ما باشند، آن هم از طایفه انصار. جویبر! تو برگرد تا اینکه خودم خدمت پیامبر برسم و عذرم را به عرضش برسانم.

جویبر با حالی دگرگون برگشت، و زیر لب با خود می‌گفت:

به خدا قسم! قرآن به چنین عملی که از این مرد سر زد حکم نکرده و رسالت محمد صلّی اللّه علیه و آله نیز به این منظور نیامده است.

«ذلفاء» دختر زیاد در پشت پرده ناظر این ماجرا بود؛ مخصوصا گفتار اخیر مرد یمامی را کاملا شنید؛ این سخن بر وی گران آمد؛ گویی ایمان و اعتقادی که به پیامبر خود داشت، از درون دل وی را ملامت می‌کرد، لذا فورا کسی را پیش پدر فرستاد و او را به داخل پرده احضار کرد و سرزنش نمود:

پدرجان! این چه حرفی بود که از تو شنیدم؟! چرا با فرستاده

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۸

پیامبر چنین گفتگو نمودی. زیاد گفت: مگر نشنیدی که این مرد چه گفت؟ این مرد با آن وضعیت، مدعی بود که پیامبر او را پیش من فرستاده و به من امر کرده است که دخترم «ذلفاء»، یعنی تو را به همسری وی درآورم.

«ذلفاء» گفت: سخنان او را شنیدم، اما به خدا سوگند! جویبر کسی نیست که آشکارا به پیامبر دروغ ببندد؛ به‌هرحال، فرستاده اوست و حتما راست می‌گوید. شما همین الان کسی را در پی جویبر بفرست، و او را پیش از اینکه به حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برسد، و پاسخ تو را به اطلاعش برساند، برگردان؛ زیاد مانند کسی بود که تا آن لحظه به خواب رفته باشد و دخترش او را بیدار کرد و او بدون چون و چرا، کسی را فورا به دنبال مرد یمامی فرستاد و او را بر گردانید. جویبر برگشت، ولی مثل اینکه احساس کرد وضع دگرگون شده است زیاد آن مرد بی‌اعتنا، اکنون با قیافه باز، از وی پذیرایی می‌کرد؛ زیاد گفت: جویبرا خیلی خوش آمدید! تقاضا می‌کنم شما این‌جا قدری توقف کنید تا من برگردم؛ و او را در خانه گذاشت و خود به حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد! جویبر پیام شما را رسانید و به من گفت که شما امر فرموده‌اید دخترم «ذلفاء» را به وی تزویج کنم، ولی من روی خوشی به وی نشان ندادم، فکر کردم شرفیاب شوم و حضورا آنچه لازم است عرض کنم؛ رسم ما این است که دختران خود را به کسی بدهیم که از حیث شرف و آبرو و سایر جهات

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۵۹

هم‌شأن خودمان باشد. بنابراین یک نفر از انصار که واجد این شرایط باشد، همسر آینده دخترم خواهد بود.

پیامبر اکرم فرمود: جویبر مرد مسلمان و مؤمنی است و در آئین اسلام، هر مرد مسلمانی کفو زن مسلمان، و هر مؤمنی برابر و هم‌شأن زن باایمان است؛ بنابراین، جویبر کفو دختر توست؛ به زودی آن دو را به هم تزویج کن؛ و هیچ چیزی تو را از این امر باز ندارد.

زیاد در حالی که از آمدن خود نتیجه‌ای نگرفته بود، به منزل برگشت و یکسره نزد دخترش رفت و آنچه که شنیده بود، به وی

گفت. دخترش گفت: بنابراین چاره‌ای جز اقدام نیست؛ اگر با پیامبر از در مخالفت وارد شوی، کافر خواهی شد.
زیاد از منزل بیرون آمد و دست جویبر را گرفت، او را با خود نزد بزرگان و ریش‌سفیدان قبیله برد و در حضور آنان، دخترش را به عقد نکاح وی درآورد و مهر او را که از جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مقرر گردیده بود، (و مقدار آن طبعا همان مهر السنهٔ، ۵۰۰ درهم بوده است) خود به عهده گرفت، پس از آن، مقدمات عروسی را فراهم آورد و جهاز دخترش را نیز خریداری کرد. سپس به جویبر پیغام داد که زن شما مهیاست؛ آیا منزل دارید؟
جویبر گفت: نه، به خدا قسم! منزلم کجا بود؛ ناچار دستور داد منزلی برای عروس و داماد، در نظر گرفتند و اسباب و لوازم منزل- هرچه که مورد لزوم بود- تهیه گردید؛ دو جامه نو نیز بر تن جویبر پوشانیدند و عروس را با تشریفات خاصی به خانه نو آوردند
نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۰
جویبر داخل حجله شد؛ اما برخلاف توقع، خوشحال به نظر نمی‌رسید؛ نگاهی به همسرش نمود و نظری به اطراف حجله‌گاه افکند، قدری در آن زر و زیور و فرش و پرده که همه با مشک و عنبر، خوشبو شده بود، خیره شد، بدون اینکه سخنی بگوید یا توجهی به عروس نماید، در حجله‌گاه قرار گرفت و تا طلوع فجر به خواندن قرآن و نماز ادامه داد. و هنگام طلوع فجر صدای اذان مسجد پیامبر، وی را به طرف مسجد کشانید؛ همسرش در آن هنگام وضو گرفت و نماز صبح را به جا آورد؛ در این موقع، زنان نزدش شتافته و با بی‌صبری تمام می‌خواستند از جریان عروس و داماد باخبر شوند.
ذلفاء! شوهرت نزد تو آمد؟ ذلفاء با حالتی شرمگین گفت:
خیر، او اول شب تا صبح همه‌اش قرآن می‌خواند و رکوع و سجود به جای می‌آورد و اول فجر که صدای اذان بلند شد، برای نماز به سوی مسجد روانه شد.
شب دوم نیز، مانند وضع شب اول بود و هرگز بین آن دو تماسی صورت نگرفت، ولی زنان و خویشان عروس این مطلب را از پدر عروس پنهان کردند.
تا اینکه شب سوم نیز به همین صورت به پایان رسید؛ در این هنگام، زنان مهر خاموشی را شکسته و قضیه را به پدر عروس خبر دادند.
زیاد که در اول آن‌گونه فکر می‌کرد، و با آن مقدمات به این امر تن داده بود، مانند آتش برافروخته با عجله به طرف خانه پیغمبر
نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۱
شتافت و به آن حضرت گفت: یا رسول اللّه! پدر و مادرم فدایت شوند؛ شما به من امر فرمودید که دخترم را به جویبر بدهم، در حالی که ابدا با ما تناسب نداشت، و همتای ما شمرده نمی‌شد، اما امر شما ما را به این کار وادار ساخت، و هر طور بود عروسی را راه انداختیم و عروس را به خانه داماد بردیم.
پیامبر فرمود: مبارک باشد! مگر چیزی بدی از او دیده‌اید؟
زیاد گفت: این مرد دستش از زمین و آسمان کوتاه بود؛ من تمام لوازم زندگی را در اختیارش گذاردم و دخترم را تسلیمش کردم، اما دیگر انتظار نداشتم او با وی چنین رفتار کند!
پیامبر فرمود: مگر چه کرده است؟
زیاد گفت: هیچ؛ جویبر شب زفاف وارد حجله شد و بدون این که به دخترم توجهی بکند، با قیافه‌ای محزون در گوشه اتاق تا صبح مشغول تلاوت قرآن و رکوع و سجود بوده و هنگام نماز صبح از منزل خارج شده است. شب دوم نیز همین عمل را تکرار کرده است، ولی این امر را از من پنهان کردند؛ شب سوم نیز ماجرا همانند آن دو شب قبل بود، تا آنکه من از قضیه خبردار شدم و اینک از شما درخواست می‌کنم در کار ما دخالت نمایید؛ این وضع قابل تحمل نیست! گمان می‌کنم که این مرد اساسا فاقد غریزه جنسی

است و رغبتی به زن ندارد. زیاد سخن خویش را گفت و رفت.

پیامبر جویبر را احضار کرد و به او فرمود: مگر به زن رغبت نداری؟

جویبر عرض کرد: چرا مگر من مرد نیستم! اتفاقا خیلی هم

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۲

میل دارم.

پیامبر فرمود: ولی خلاف این، به من گزارش شده است؛ به من خبر داده‌اند که برای تو منزلی مجلل، با تمام وسایل تهیه شده، و دخترك زیبا را آرایش کرده و مانند شاخه گلی خوشبو و معطر در اختیار تو قرار داده‌اند، اما تو با قیافه عبوس وارد حجله شده و حتی یک کلمه هم با او حرف نزده‌ای! آیا عارضه غیر مترقبه‌ای برای تو رخ داده است؟

جویبر: یا رسول اللّه! من چند سال در صفّه غریبان به سر می‌بردم؛ ناگهان چشم گشودم و خانه‌ای وسیع، با انواع وسایل و لوازم زندگی و دختری خوش‌سیما و خوشبو، در اختیار خود دیدم؛ در این حال، وضعی که چند سال متوالی بر من گذشت، به خاطرم آمد. آن فلاکت و برهنگی، آن بی‌کسی و غربت، آن به سر بردن در میان فقرا و بی‌کسان؛ تمام این امور یکی پس از دیگری در خاطرم مجسم شد؛ از انصاف دور دیدم که قبل از اینکه شکر خدا را به جا آورم، از این خوان نعمت استفاده کنم؛ ازاین‌رو، برای سپاسگزاری و تقرب به خدا، گوشه‌ای را در نظر گرفتم و شب را تا صبح به تلاوت قرآن و رکوع و سجود به سر آوردم و در سجود تا آنجا که توانستم، خدا را بر این موهبت شکر نمودم، تا هنگامی که صدای اذان را شنیدم، از منزل بیرون آمدم، ولی تمام روز را نیز با روزه شام کردم و این عمل را سه شب و روز تکرار نمودم؛ با این همه خود را پیش خدا شرمسار، و عمل خود را ناچیز می‌شمارم،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۳

اما امروز به این عمل خاتمه خواهم داد، و امشب به خواست خدا همسرم را از خودم راضی خواهم نمود.

پیامبر اکرم پس از شنیدن سخنان جویبر، زیاد را به حضور خود طلبید، و آنچه از جویبر شنیده بود، به وی بازگفت: زیاد و تمام فامیل او، از شنیدن این سخنان خوشحال شدند و همه ناراحتیها از بین رفت.

آن روز سپری شد و شب چهارم فرارسید، ولی در حقیقت شب اول عروسی به شمار می‌رفت، و جویبر به وعده خود وفا نمود، و داماد و عروس زندگانی خوب و سعادتمندانه خود را آغاز کردند.

رسول اکرم با این عمل به مردم سرکش آن روز و امروز فهمانید که نه تنها مأموریت دارد بتهای سنگی و گلی را لگدمال کند، بلکه تمام بتهای مربوط به امتیازات خرافی و موهوم را باید از بین ببرد؛ آری با این عروسی بی‌نظیر، که طبعا در آن روز توجه تمام اهل مدینه، بلکه تمام مسلمانان را به خود جلب کرد، قدرت و نفوذ معنوی آن حضرت مسلم گردید و گوشه‌ای از برنامه‌های اسلام به مرحله عمل درآمد.

اما آوازه و گفتگوی این عروسی از زبانها نیفتاده بود که پیامبر به سوی غزوه‌ای روانه گردید، و جویبر تازه‌داماد نیز در رکابش حضور داشت؛ وی در آن کارزار شربت شهادت نوشید، و همسر زیبایش ذلفاء را به عزای خویش گرفتار ساخت.

اما ذلفاء پس از وی مانند سایر زنان بیوه نبود، بلکه مسلمانان از

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۴

هر سو به خواستگاری وی شتافتند و بیش از هر دختر دیگری به ازدواج با وی علاقه نشان دادند.

چرا تقوا ملاک فضیلت است؟

بایـد اساس و ریشه برتری را در اموری جست که با نفس و روح انسانی اتحاد و آمیختگی داشته باشد، و به عبارت دیگر از واقعیت و حقیقت انسان که روح اوست، سرچشـمه بگیرد و هرگز مال و ثروت، نژاد و رنگ، مقام و منصب مادی، داشتن فرزند و انتساب به اقوام و شخصیتها که از حقیقت و شخصیت انسان، دور و جدا هستند، نمی‌توانند در شخصیت و برتری انسان، اثر بگذارند.

آری، صفات فاضله و ملکات عالی انسانی و سجایای اخلاقی، مانند صداقت، عاطفه، کرم و نوعی دوستی و یا دانش و معرفت که با حقیقت انسـان و روح او، اتحـاد و آمیزش یافته، می‌تواننـد محور برتری و ملاک فضـیلت باشـند؛ زیرا بر اثر یگانگی و اتحادی که با انسان دارند، در انسانیت و شخصـیت معنوی او اثر بارزی می‌گذارند؛ ولی تمام این صفات بارز انسانی به تنهایی و بدون صفت تقوا و پرهیزگاری، که حقیقت آن، مراعات حقوق خدا و مردم است، نمی‌توانند در شخصـیت انسان آثار نیکویی بگذارند؛ زیرا هر یک از صفات عالی انسانی، در صورتی مایه افتخار است که در پرتو آن، حقوق خدا و مردم پایمال نگردد، و در غیر این صورت، نه تنها مایه افتخار نیست، بلکه تجاوز و رذیله محسوب خواهد شد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۵

۱۶ اسلام و ایمان در قرآن

اشاره

۱۴. «قـالَتِ الْـأَعْرابُ آمَنَّا؛ قُـلْ لَمْ تُؤْمِنُـوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمـانُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛

گروهی از بادیه‌نشـینان گفتنـد: به تو (از صـمیم دل) ایمـان آورده‌ایم؛ (در پاسـخ آنها) بگو: ایمان نیاورده‌ایـد؛ بلکه بگوییـد: اسـلام آورده‌ایم (به ظـاهر تسـلیم شـده‌ایم). و هنوز ایمـان در دلهـای شـما نفوذ نکرده است؛ اگر از خـدا و پیامبر او پیروی کنیـد، چیزی از (پاداش) اعمالتان کم نمی‌کند، خداوند آمرزنده و مهربان است».

محور بحث در آیه، گروهی از مسـلمان نمایانی است که در ظاهر به اسلام و ایمان تظاهر می‌کنند، ولی در دل، کوچکترین اثری از آن نیست؛ این دسته، همان گروه منافقان هستند که خطر آنها به

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۶

مراتب بالاتر از دیگران است؛ زیرا ملل یهود و نصارا دشـمنان شـناخته شده اسـلامند، ولی گروه منافقان، دشمنانی ناشناخته هستند و ضرر چنین افرادی به مراتب از دسته‌های نخستین بیشتر است. «۱»

بررسـی آیه‌هـایی که در آنها لفظ اسـلام و ایمان به شـکلهای گوناگون وارد شـده است، این حقیقت را به ثبوت می‌رسانـد که غالبا لفظ «اسلام» در برابر «شرک» و «ایمان» در برابر «کفر» و «فسق» به کار می‌رود.

معنای لغوی «اسلام» همان انقیاد و خضوع است، چنان‌که معنای لغوی «ایمان» همان اذعان و اطمینان و تصدیق است.

بنابراین، منظور از اسـلام در لسان شـرع، همان حالت خضوع و تسلیم در برابر خدای جهان است و نقطه مقابل آن «شرک» و «الحاد» است؛ البته این نیز هست که ملحد در برابر هیچ موجودی خاضع نیست، ولی مشـرک در برابر بتها و اجرام و یا مصنوعاتی که ساخته خود اویند، خضوع دارد.

از آنجـا که در زمـان نزول قرآن، ملحـد به معنـای منکر صـانع وجود نداشـته غالبا لفظ «اسـلام» در برابر «شـرک» و «مسـلم» در برابر «مشرک» استعمال شده است. از باب نمونه به آیات زیر توجه شود:

۱. «قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ؛ «۲»

(۱). در تفسیر سوره منافقون به قلم نگارنده، در تفسیر آیه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» مشروح این بحث را بخوانید.

(۲). انعام (۶) آیه ۱۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۷

بگو من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام می‌آورد و هرگز از مشرکان مباش».

۲. «فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ؛ «۱»

خدای شما مهربان است؛ برای او خضوع کنید و خاضعان را بشارت ده».

۳. «ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ «۲»

هرگز ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، بلکه بر آیین راست اسلام بود و هرگز از مشرکان نبود».

۴. «نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ «۳»

خدای تو، خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است، می‌پرستیم، و همگی در برابر او تسلیم هستیم».

۵. «قُلْ إِنَّما يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ «۴»

بگو فقط به من وحی شد که خدای شما یکی است. آیا در برابر او تسلیم می‌شوید؟»

۶. «لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ؛

[خدای یگانه همتایی ندارد، و به پرستش او مأمورم و من نخستین کسی

(۱). حج (۲۲) آیه ۳۴.

(۲). آل عمران (۳) آیه ۶۷.

(۳). بقره (۲) آیه ۱۳۳.

(۴). انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۸

هستم که نسبت به او خاضعم».

۷. «لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ «۱»

خدایی جز آنکه بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگان (خدای جهان) هستم».

دقت در این آیات حاکی از آن است که منظور از «اسلام»- با تمام مشتقاتی که دارد- همان خضوع در برابر خدا و اعراض از هر نوع شرک و دوبینی است.

از آنجا که یگانه‌پرستی و ترک هر نوع شرک و توجه به مصنوع، پایه تمام آیینهای آسمانی است، ازاین‌رو، از روز نخست برای بشر، بیش از یک آیین نیامده و آن هم اسلام است، چنان‌که می‌فرماید:

۸. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ؛ «۲»

آیین (حق) در پیشگاه خداوند همان اسلام است».

۹. «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ؛ «۳»

هرکس جز اسلام از آیین دیگری پیروی کند، از او پذیرفته نمی‌شود.»

آنجا که قرآن می‌خواهد پیروان انجیل و تورات را برای یک هدف مشترک دعوت کند، همه را به اسلام دعوت می‌کند و حقیقت

اسلام را عبارت از آن می‌داند که گرد شرک و بشرپرستی نگردند،

(۱). یونس (۱۰) آیه ۹۰.

(۲). آل عمران (۳) آیه ۱۹.

(۳). همان، آیه ۸۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۶۹

چنان‌که می‌فرماید:

۱۰. «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً، وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ «۱»

ای اهل کتاب! بیایید جز خدا را نپرستیم و برای او شریکی قائل نشویم و بعضی از ما، بعضی دیگر را به جای خدا نگیریم؛ اگر روی برتافتند، بگو گواه باشید که ما مسلمانیم.»

از آنجا که حقیقت اسلام، همان خداپرستی و اعراض از غیر خداست و در تمام ادوار، بشر به آن مامور بوده است، حتی ابراهیم خلیل الرحمن پس از ساختن کعبه، از خداوند می‌خواهد که او و فرزندان وی را از گروه مسلمین قرار دهد؛ آنجا که می‌فرماید:

۱۱. «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ؛ «۲»

پروردگارا ما را از تسلیم‌شدگان برای خود قرار ده و همچنین از فرزندان ما امتی پدید آر که در برابر تو سر تسلیم فرود آورند».

حتی قرآن مدعی است که ابراهیم گروه خداپرستان را مسلمان نامیده است:

۱۲. «هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ؛ «۳»

او (ابراهیم) شما را مسلمان نامیده است».

(۱). همان، آیه ۶۳.

(۲). بقره (۲) آیه ۱۲۸.

(۳). حج (۲۲)، آیه ۷۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۰

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که حقیقت اسلام و مقصود اصلی از آن در غالب موارد، همان تسلیم و انقیاد در برابر حق، به صورت یگانه‌پرستی است.

ناگفته پیداست که مرکز یک چنین تسلیم واقعی که ملاک رهایی از آتش دوزخ و دست‌یابی به نعم الهی است، همان قلب و روح آدمی است و مسلمان کسی است که از صمیم قلب در برابر خدا خاضع و خاشع گردد و جز او کسی را به مقام ربوبی نپذیرد و نخستین جایگاه تجلی آن، زبان و سپس اعضای دیگر است؛ بنابراین، مرکز واقعی تسلیم و انقیاد، همان قلب و روح انسانی است و زبان وسیله ابراز آن است.

بررسی لفظ ایمان

ایمان در قرآن در برابر کفر به کار رفته است و نکته آن این است که ایمان حالت اذعان و تصدیق به یک شیء است؛ در این صورت با «کفر» که به معنای پوشانیدن است، متضاد خواهد بود؛ گویی کافر با جحد و انکار خود، چهره حقیقت را می‌پوشاند؛ قرآن می‌فرماید:

۱۳. «وَ مَنْ یَتَبَدَّلِ الْکَفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ؛ «۱»

هرکس ایمان را با کفر جایگزین کند، از راه راست منحرف شده است».

---

(۱). بقره (۲) آیه ۱۰۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۱

۱۴. «هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِیمانِ؛ «۱»

آنان آن روز به کفر از ایمان نزدیکترند».

۱۵. «إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمانِ؛ «۲»

کفر را بر ایمان ترجیح دادند».

۱۶. «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ؛ «۳»

به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند».

۱۷. «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ؛ «۴»

کسانی که به غیب ایمان آورده و نماز می‌گزارند».

۱۸. «وَ کَذلِکَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ فَالَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ؛ «۵»

ما کتاب را برای تو فرستادیم، کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند».

نتیجه این بررسی این است که منظور از اسلام در لسان قرآن، همان انقیاد و خضوع در برابر خداست، در برابر «شرک» که خضوع در برابر بت- که مخلوق خدا است- می‌باشد.

و مقصود از ایمان در قرآن عبارت است از اذعان به خدا و آنچه که مربوط به اوست؛ مانند رسالت پیامبر و روز رستاخیز و کتابهای

---

(۱). آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

(۲). توبه (۹) آیه ۲۳.

(۳). آل عمران (۳) آیه ۱۱۴.

(۴). بقره (۲) آیه ۲.

(۵). عنکبوت (۲۹) آیه ۴۷.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۲

آسمانی و ...، در برابر کفر که انکار همه یا برخی از آنهاست.

اگر حقیقت «اسلام» همان اذعان و تصدیق است، قطعا مرکز حقیقی این دو حالت، همان روح و روان انسانی است و زبان و اعضای دیگر جلوه گاه این دو حال درونی هستند.

ولی اگر مقصود از این دو کلمه، تظاهر به «تسلیم» و «اذعان» باشد، اگرچه در دل و اعماق روح، اثری از هیچ کدام نباشد- چنان که افرادی پیدا می‌شوند که در دل نه حالت تسلیم دارند و نه اذعان، ولی در زبان به خضوع و اذعان تظاهر می‌نمایند- در این صورت، مظهر این دو نوع «تسلیم» و «اذعان» فقط زبان خواهد بود و در برخی از آیات به این نوع از اسلام صوری و ایمان ظاهری اشاره شده است.

مفسران در شأن نزول آیه مورد بحث نقل می‌کنند که گروهی از قبیله «بنی اسد» برای اخذ زکات به خدمت پیامبر رسیدند و اظهار

داشتند که ما به آیین تو ایمان آورده‌ایم؛ پیامبر به دستور خداوند به آنان می گوید: شما تنها اسلام آورده‌اید [نه ایمان ؛ زیرا ایمان در دلهای شما نفوذ نکرده است.

ناگفته پیداست، همان‌طور که ایمان در دل آنها نفوذ نکرده بود، همچنین اسلام نیز در قلب آنان وارد نشده بود و اسلام آنان، جز اسلام زبانی بیش نبوده است، و اما چرا پیامبر به آنان می گوید:

اسلام آورده‌اید، ولی ایمان نیاورده‌اید؛ در صورتی که از نظر ظاهر، هم اسلام آورده بودند، هم ایمان و در باطن نه ایمان داشتند و نه اسلام؛ نکته آن را بعدا خواهیم گفت.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۳

در قرآن مجید به ایمان زبانی، در برخی از آیات اشاره شده است؛ آنجا که می‌فرماید:

«لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ؛ «۱»

گفتار کسانی که به سوی کفر شتاب می کنند، تو را غمگین نسازد؛ آنان آنچه را که در دل ندارند به زبان جاری می‌سازند.»

از این بیان روشن می‌شود که مرکز واقعی اسلام و ایمان روح انسانی است و زبان تجلیگاه هر دو می‌باشد؛ اگرچه گاهی تظاهر به اسلام و ایمان با واقع وفق نمی‌دهد، و از وجود ایمان و اسلام درونی حکایت نمی کند.

بنابراین «ایمان» برخلاف پندار برخی، مخصوص به قلب و اسلام مخصوص به زبان نیست، بلکه هر دو از نظر ظاهر و باطن دارای درجاتی هستند.

معانی دیگر اسلام و ایمان

معنای رایج و شایع این دو اصطلاح همان بود که گفته شد، ولی از برخی از آیات و روایات، معانی دیگری نیز برای آنها استفاده می‌شود که در ذیل بیان می‌شود:

۱. گاهی اسلام به همان تسلیم ظاهری و ایمان به اعتقاد باطن

---

(۱). مائده (۵) آیه ۴۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۴

اختصاص داده می‌شود و این دو معنا در صورتی از آنها اراده می‌شود که این دو لفظ در مقابل یکدیگر قرار گیرند و گوینده در مقام تقسیم باشد، چنان‌که در آیه مورد بحث، این‌چنین است و پیامبر از طرف خدا مأمور گردید که به گروه «بنی اسد» که برای استفاده از زکات، تظاهر به دین می کردند، بگوید آنان اسلام آورده‌اند نه ایمان؛ این جمله حاکی از آن است که مقصود از نسبت دادن اسلام به آنان، مرحله‌ای از مراحل اسلام است که همان اسلام زبانی باشد، نه همه درجات آن و همچنین مراد از نفی «ایمان»، نفی مرحله‌ای از ایمان است که همان مرحله باطن و قلبی آن باشد، نه همه مراتب آن، وگرنه، آنان از نظر ظاهر، هم اسلام آورده بودند و هم ایمان و از نظر باطن، نه اسلام داشتند و نه ایمان.

شاید علت این نوع کاربرد، آن باشد که روشنترین تجلیگاه تسلیم، همان زبان و طبیعی‌ترین نقطه برای ایمان همان روان انسانی است؛ ازاین‌رو در آیه مورد بحث، کلمه اسلام به اسلام زبانی و ایمان، به ایمان قلبی اختصاص داده شده است و بر همین اساس، صحیح است که یکی را اثبات کنیم و دیگری را نفی نماییم.

۲. اسلام عبارت است از اقرار زبانی توام با اعتقاد قلبی، ولی در ایمان، علاوه بر این، عمل به وظایف نیز شرط است و در روایات ما به این معنا تصریح شده است:

محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل می کند که

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۵

فرموده‌اند: «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل؛ «۱» ایمان، اعتراف توأم با عمل است، ولی اسلام، اقرار بدون عمل است».

امام رضا علیه السّلام در رساله‌ای که اسلام را برای مأمون خلاصه می کند، می‌فرماید:

«و اصحاب الحدود مسلمون لا مؤمنون و لا کافرون؛ «۲»

کسانی که کیفر الهی باید بر آنها جاری گردد، مسلمانند و نه از مؤمنان و نه از کافران.»

امّا آنان مسلمانند؛ زیرا در قلب و زبان، اقرار به حقانیت اسلام دارند؛ اما مؤمن نیستند؛ زیرا اساس اسلام همان عمل به قوانین اسلام است و فرد گناهکار که حد الهی بر او جاری شده است، طبعا یک رشته تکالیف الهی را زیر پا می گذارد.

بر پایه همین معنا، مفاد حدیث معروفی که در کتابهای حدیث سنی و شیعه وجود دارد، به دست می‌آید که: «لا یسرق السّارق حین یسرق و هو مؤمن و لا- یزنی الزّانی حین یزنی و هو مؤمن؛ «۳» دزد در حالی که دزدی می کند و بدکار در حالی که مرتکب فساد می‌شود مؤمن نیستند.»

در این اصطلاح، ایمان در برابر عصیان و گناه و اسلام در برابر کفر به کار رفته است.

۳. در ایمان، علاوه بر آنچه در اسلام شرط است، ولایت و

---

(۱). بحار، ج ۶۸، ص ۲۴۶.

(۲). همان، ص ۲۶۲.

(۳). همان، ص ۲۷۰.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۶

شناختن اوصیای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز شرط است.

امام صادق علیه السّلام پس از آنکه اسلام را با اقرار به توحید و رسالت پیامبر و انجام دادن وظایف مذهبی تفسیر می کند، می‌فرماید:

«الایمان معرفة هذا الامر، مع هذا، فان اقرّ بها و لم یعرف هذا الامر کان مسلما و کان ضالا؛ «۱»

ایمان این است که شخص به ولایت ما معتقد گردد؛ اگر به آنچه که گفته شد، اعتراف کند، ولی با ولایت ما آشنایی نداشته باشد، مسلمان گمراهی خواهد بود».

بررسی یک نزاع دیرینه

نزاع در حقیقت اسلام و ایمان یک نزاع دیرینه است؛ استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، در اثر نفیس خود «اوائل المقالات» (ص ۱۵) نظریه شیعه را منعکس کرده و علامه مجلسی (ره) در کتاب کفر و ایمان «۲» آیات و روایات مربوط به این موضوع را آورده و بحث را با نقل کلامی از شهید ثانی (ره) به پایان رسانیده است.

اختلاف علما درباره این دو اصطلاح، در سه مورد است:

۱) آیا اسلام و ایمان از نظر مفهوم و موضوع (لغوی) اختلاف دارند یا مفاد آنها یکی است؟

---

(۱). کافی، ج ۲، ص ۲۴.

(۲). بحار، ج ۶۸، ص ۲۲۵- ۳۰۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۷

پاسخ آن از مطالب آغاز بحث روشن گردید؛ زیرا این دو کلمه از نظر لغت، دو معنای مختلف دارند. حقیقت اسلام همان خضوع، و مفاد ایمان، همان اذعان و تصدیق است؛ با این حال، چگونه می‌توان گفت که مفاد اصلی این دو لفظ در لغت یا در لسان شرع یکی است.

۲) آیا میان مصادیق این دو کلمه رابطه تساوی برقرار است یا نه؟

و هر مسلمان واقعی، مؤمن واقعی است و بالعکس، یا نه؟

پاسخ: اگر این سؤال مربوط به معنای رایج و شایع باشد، به طور مسلم، میان مصادیق این دو لفظ، نسبت تساوی حکم فرماست؛ زیرا کسی که از صمیم قلب در برابر خدا خاضع و تسلیم باشد، به طور مسلم به خود او و آنچه که مربوط به او باشد، اذعان خواهد داشت. از برخی آیات نیز تساوی مصادیق این دو لفظ استفاده می‌شود:

«فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ «۱»

از آن (دهکده‌ای که قرار بود بر آن بلا نازل کنیم) مؤمنان را خارج کردیم، و در آنجا جز یک خانه (خانواده لوط) خانه مسلمانی پیدا نکردیم».

ولی اگر این سؤال، نسبت به سه معنای اخیر باشد، به طور مسلم، رابطه میان آنها عموم و خصوص است؛ یعنی: همه افراد با

---

(۱). الذاریات (۵۱) آیه ۳۵ و ۳۶.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۸

ایمان مسلمانند، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست؛ زیرا در معنای اول، در ایمان، اعتقاد قلبی، و در دومی پرداختن به وظایف، و در سومی شناسایی جانشینان پیامبر شرط شده است، در صورتی که در تحقق اسلام، هیچ کدام از اینها شرط نیست.

۳) آیا موضوع احکامی از قبیل پاکی بدن و مصونیت جان و مال و حلال بودن ذبیحه و ... در آیین اسلام، مبتنی به ایمان است یا اسلام؟

پاسخ: اگر این سؤال مربوط به معنای رایج و شایع باشد، باید گفت موضوع احکام در آیین اسلام، همان تسلیم و ایمان ظاهری است و هرگز تسلیم قلبی و ایمان باطنی در آنها لازم نیست.

ولی اگر این سؤال مربوط به معنای سه‌گانه دیگر و بالأخص معنای اول از آنها که اسلام را مربوط به ظاهر و ایمان را امر قلبی می‌دانند باشد، باید گفت موضوع احکام در آیین اسلام، باز همان اسلام است، نه ایمان و این حقیقت، از تاریخ زندگی پیامبر و روایات جانشینان وی به خوبی استفاده می‌شود؛ زیرا در صدر اسلام هر کسی به اسلام تظاهر می‌کرده، هرچند که در دل ایمان نداشت، اسلام او پذیرفته می‌شد و احکام اسلام بر چنین شخصی مترتب می‌گردید.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «الاسلام یحقن به الدّم، و تؤدّی به الأمانة و یستحلّ به الفرج، و الثّواب علی الایمان؛ «۱»

---

(۱). احمد بن محمد بن خالد برقی، محاسن، ص ۲۸۵

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۷۹

هر کس اسلام بیاورد، خون او محترم است؛ امانت او پس داده می‌شود، و ناموس او بر دیگران حرام است؛ ولی پاداش مبتنی بر ایمان است».

امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرماید: «امرت ان اقاتل النّاس حتّی یقولوا لا إله إلّا اللّه؛ فاذا قالوها فقد حرم علیّ دماؤهم و اموالهم؛ «۱» من مأمورم با مردم نبرد کنم، تا کلمه توحید را بر زبان جاری سازند؛ پس هر گاه، شهادت به یگانگی خدا دادند، خون و مال آنها بر من حرام می گردد.»

(۱). بحار، ج ۶۸، ص ۲۶۲.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۱

۱۷ فداکاری در راه هدف

اشاره

۱۵. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ افراد باایمان کسانی هستند که به خـدا و پیامبر او ایمان آورده، و سـپس تردیـدی به خود راه ندهنـد؛ در راه خدا با مال و جان خود جهاد نمایند؛ آنان راستگویانند».

روش قرآن در ارائـه مطـالب ایـن اسـت که سـخنان خـود را بـا روشـنترین دلیـل همراه می‌سـازد، و در بیـان معـارف عملی و مسـائل اجتماعی، همواره از این روش پیروی می کند و در خلال سـخن، به برهان عقلی و گواه فطری مطلب اشاره می‌نماید و غالبا سـخن را به صورت امر «تعبدی» مطرح نمی کند؛ چه‌بسا انسان در آغاز بررسی، آیه‌ای را به صورت یک مطلب مستقل و جدا از ما قبل،

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۲

تلقی می کند، ولی پس از دقت می‌فهمد که مطلب مستقلی نیست بلکه مقصود، تعلیل و توجیه مطلب پیشین است، و این مطلب برای کسانی که با قرآن انس دارند، بسیار روشن است.

آیه مورد بحث از این مقوله است؛ این آیه اگرچه در صـدد بیـان نشانه‌هـای افراد باایمـان است، ولی در حقیقت، تعلیلی است بر این که چرا گروه «بنی اسد» باید بگویند: أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ اسـلام آوردیم، با آنکه ایمان هنوز در دلهای آنها نفوذ نکرده است»؛ چرا؟! زیرا افراد باایمان دارای نشانه‌های زیر می‌باشند:

۱. به خدا و رسول او از صمیم دل ایمان می آورند؛

۲. تردید و تشکیکی به خود راه نمی‌دهند؛

۳. در راه خدا فداکاری می کنند؛

آیـا ایـن شـرایط در شـما وجـود دارد؟ به طـور مسـلم نه؛ زیرا ظـواهر اعمـال شـما حـاکی از آن است که هنـوز از صـمیم دل ایمـان نیاورده‌اید؛ هنوز در دل تردید دارید، و هرگز در راه خدا، از جان و مال خود نمی گذرید. اینک توضیحاتی درباره نشانه سوم:

جانبـازی و فـداکاری از نشانه‌هـای افراد باایمـان است؛ شـخص بـا ایمـان همواره بـا جـان و مـال و شؤون دیگر خود، در راه هـدف، کوشش و فداکاری می کند؛ زیرا اعمال و رفتار هر فردی زاییده طرز تفکر و عقیده اوست. اگر ایمان انسان به چیزی، به حدی برسد که آن را بالاتر از جان و مال و هستی خود بدانـد؛ قطعا در راه تحصـیل و حفظ آن، حـد اکثر کوشـش را نموده و از همه چیز خود می گذرد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۳

اصولا ایمان و اعتقاد به یک چیز، آن‌چنان در انسان، حب و علاقه شدیـدی ایجاد می کنـد که گاهی بی‌اختیار به آن عشق می‌ورزد،

و ناگفته پیداست که عشق، یک احساس باطنی و درونی است که به طور خودکار در انسان تحرک ایجاد می کند.

قدرت و تحرکی که این «احساس» در درون انسان به وجود می‌آورد و طوفانی و هیجانی که عاطفه انسانی در محیط زندگی تولید می کند، هرگز استدلال و منطق نمی‌تواند همانند آن را ایجاد کند.

گاه می‌شود که دهها منطق و برهان در برابر احساس درونی به زانو درمی‌آید و با شکست روبه‌رو می گردد، ولی هنگامی که همان «احساس» با احساس تندتر و شدیدتری روبه‌رو گردد، بی‌اختیار اثر خود را از دست داده و انسان تسلیم احساس قوی‌تر می گردد؛ مثلا ـ افرادی که علاقه زیاد به مال و ثروت دارند، گاهی با هیچ منطق و برهانی نمی‌توان یک ریال از آن پول گرفت، ولی هنگامی که فرزندشان دچار بیماری می‌شود، غریزه علاقه به کودک بر حس علاقه به مال، غالب و پیروز می گردد و احیانا نیمی از زندگی خود را در راه بهبود فرزند بیمار خود صرف می کنند.

احساسات و عواطف، بلکه کلیه غرایز انسانی، یک نوع تحرک و جنبش شدیدی در انسان به وجود می‌آورند که اگر به شیوه‌ای صحیح کنترل نشوند، چه‌بسا حد و مرزی برای خود نشناسند؛ اگر در طول تاریخ مردان فداکاری را می‌یابیم که در راه پیشبرد اهداف خود، سر از پا نشناخته و دیوانه‌وار همه شؤون خود را فدای هدف

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۴

کرده‌اند، برای همین یک نکته است که آنان از صمیم دل به هدف خود ایمان داشتند و ایمان، آن‌چنان علاقه شدیدی در روان آنان به وجود آورده بود که بدون محاسبه، همه چیز خود را فدای هدف خود می‌نمودند و بدون اختیار به سوی هدف کشیده می‌شدند.

اگر می‌بینید آنان در آخرین لحظات زندگی خود، همسر و فرزندان خویش را فراموش کرده، و به یاد هدف بودند، بر همین اساس است.

«سعد ربیع» از یاران فداکار پیامبر اسلام بود؛ او دلی لبریز از ایمان و اخلاص داشت؛ در جنگ احد با دوازده زخم به روی زمین افتاد و در حال احتضار بود؛ پیامبر، شخصی را مأمور کرد که از حال وی تحقیق کند و از او خبر صحیحی بیاورد. زید بن ثابت او را در میان کشتگان میدان احد یافت و از حال او پرسید، او در پاسخ زید چنین گفت:

به پیامبر بگو که چند لحظه بیش، از زندگی «سعد» باقی نمانده است و خدا به تو، ای پیامبر خدا، بهترین پاداش را که سزاوار یک پیامبر است بدهد و نیز افزود: سلام مرا به یاران پیامبر برسان و بگو هرگاه به پیامبر آسیبی برسد، و شما زنده بمانید، در پیشگاه خداوند معذور نخواهید بود. «۱»

هیچ علاقه‌ای بالاتر از علاقه برخاسته از ایمان نیست؛ چرا که

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۱۲۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۵

فرد باایمان، آن‌چنان غرق در جلال و جمال محبوب و هدف خود می گردد که در پای آن جان می‌سپارد و همه چیز خویش را فراموش می کند.

آنجا که عواطف بی‌فروغ است

هر انسانی با عواطف خاصی آفریده شده است؛ این نعمت معنوی در تمام افراد، به اختلاف مراتب وجود دارد. ولی در میان تمام طبقات، زنان کانونی از عواطف هستند و قلبی مملو از محبت دارند.

بانوی مسلمانی در مدینه اطلاع یافت که سه تن از عزیزان خود را در جنگ احد از دست داده است؛ او برای حمل اجساد عزیزان خود، با شتری رهسپار میدان احد گردید و سپس در حالی که سه جسد را بر آن حمل کرده بود، عازم مدینه شد. در نیمه راه با یکی از همسران رسول خدا (ص) ملاقات کرد؛ همسر پیامبر، حال رسول خدا را از وی پرسید؛ این بانوی فداکار، در حالی که مهار شتر را در دست داشت و قطرات خون از اجسادی که روی آن قرار گرفته بود، می‌چکید، با قیافه‌ای باز، مثل اینکه کوچکترین مصیبتی بر او وارد نشده است، چنین گفت: من خبر خوشی برای شما دارم و آن اینکه پیامبر زنده و سالم است، و در برابر این نعمت بزرگ، تمام مصایب کوچک و ناچیز است!

همسر پیامبر از وی پرسید: این اجساد از کیست؟ گفت: یکی

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۶

جسد شوهرم و دیگری فرزندم و سومی برادرم، و همه را می‌برم در مدینه به خاک بسپارم. «۱»

چه عاملی این همه روح فداکاری و جانبازی در راه هدف را در کانون وجود او دمیده بود؟ چگونه ایمان و علاقه شدیدی به استقرار آیین توحیدی در دل او به وجود آورده بود که عواطف سرشار مادری را به کلی تحت‌الشعاع خود قرار داده بود؟!

ایمان جایگزین تعادل قوا می‌گردد

یکی از اصول پیروزی در جنگها، ملاحظه برتری نیروها و یا تعادل و موازنه آنهاست؛ یعنی هر کدام از طرفین سعی می‌کنند که از نظر تعداد نفرات و اسلحه با هم برابر بوده و میان آنها موازنه برقرار باشد؛ ولی در نبردهایی که براساس دفاع از حریم عقیده صورت گرفته و سرباز از روی ایمان و به انگیزه باطنی و محرک درونی به پیشباز دشمن می‌رفت، هرگز، موازنه، شرط پیروزی نبوده، بلکه گروههایی کم و ناچیز بر گروههای زیادی پیروز می‌شدند. و نیروی روحی و معنوی، آنان را بر دشمن مجهز، چیره می‌ساخت.

مثلا در جنگ بدر، نیروی بت‌پرستان بیش از سه برابر نیروهای اسلام بود، و همگی آنان تا دندان مسلح بودند و همه نوع تجهیزات کافی در اختیار داشتند؛ پیش از آنکه آتش جنگ میان طرفین

---

(۱). مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۶۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۷

شعله‌ور گردد، سران قریش، مرد دلاوری را مأمور کردند که شماره یاران محمد صلّی اللّه علیه و آله را به دست آورد او با اسب تندرو خود، اطراف اردوگاه سربازان اسلام گردش کرد و بازگشت و چنین گزارش داد:

تعداد سربازان محمد، از سیصد نفر تجاوز نمی‌کند، و در پشت سر کمینگاه، نیروی امدادی ندارند، اما من، وضع و روحیه آنان را مورد بررسی قرار دادم و دریافتم که آنان برای شما مرگ و نابودی را از مدینه به ارمغان آورده‌اند! آن‌گاه افزود:

«گروهی را دیدم که جز شمشیرهای خود پناهگاهی ندارند؛ تا هر یک از آنها یک نفر از شما را نکشند، کشته نخواهند شد؛ هرگاه به تعداد آنان از شما کشته شد، دیگر زندگی چه سودی خواهد داشت». «۱» من آنها را ساکت و خاموش یافتم، ولی اراده استوارشان از قیافه آنان هویدا بود و همچون افعیها، زبانهای خود را در اطراف دهان می‌چرخاندند.

بر همین اساس، قرآن بزرگترین معرف و نشانه ایمان را فداکاری می‌داند؛ آنجا که افراد باایمان را چنین معرفی می‌کند: افراد با ایمان، کسانی هستند که به خدا و رسول او از صمیم قلب ایمان آورده و جان و مال خود را فدای راه هدف می‌نمایند و این گروه راستگویان هستند. «۲»

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۲؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۵۱.

(۲). حجرات (۴۹) آیه ۱۵ (آیه مورد بحث).

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۸

عصر آزادی

نیمه دوم قرن بیستم، عصر آزادی ملل استثمارزده جهان معرفی شده است؛ ملتهایی که سالیان دراز در زنجیرهای استعمار بودند، بر اثر بیداری و هوشیاری، خود را از بندها رهانیده و به جهان آزاد راه می‌یابند، ولی موفقیت از آن ملتهایی بوده که از روی ایمان، گام در این راه نهاده و با خودگذشتگی همه‌جانبه، دول استعماری را به زانو درآورده‌اند؛ فداکاریهای ملت آزاده الجزایر و کشورهای آفریقایی و ... نمونه بارزی برای این موضوع است.

امروز برای دول استعمارگر، گروههای عصیانگری که بدون داشتن یک هدف معنوی و انگیزه مبتنی بر ایمان، قیام می‌کنند خطرناک نیستند؛ بزرگترین خطر برای امپریالیسم بین‌المللی همان ملتهای رشید و باایمانند که با تکیه بر ایمان و اهداف معنوی، به پا خاسته‌اند و حتی با تیر و سنگ، استعمارگران را از خاک خود بیرون می‌رانند و تا جان به لب دارند از پا نمی‌نشینند، و سرانجام، پیروزی با آنهاست.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۸۹

۱۸ علم بی‌پایان خداوند

مقایسه‌ای میان قرآن و تورات

۱۶. «قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِینِکُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ؛

بگو: آیا خدا را از دین (و عقیده) خود آگاه می‌سازید با آنکه خدا از آنچه در آسمانها و زمین است آگاه است و خداوند به همه چیز داناست.»

احاطه علمی خداوند بر تمام موجودات جهان با تعابیر گوناگونی در آیات قرآن بیان شده است؛ یکی از آنها این عبارت است: «بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ؛ به همه چیز داناست» که در آیه فوق وارد شده و به مناسبتهای مختلفی بیست بار در قرآن تکرار گردیده است.

این جمله موارد مشابه آن، خدا را از هر نوع جهل به هر امری، هر اندازه کوچک و ناچیز باشد، منزه و مبرا می‌سازد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۰

قرآن به این جمله اکتفا نکرده و احاطه علمی خدا را با آیه‌های دیگری نیز بیان نموده است، مانند:

۱. «لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ؛ «۱»

هم‌وزن ذره‌ای در آسمانها زمین بر خداوند پوشیده نیست».

۲. «إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْ‌ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ؛ «۲»

چیزی از حوادث زمین و آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند».

۳. «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ؛ «۳»

کلیدهای اسرار غیب نزد خداست؛ جز او کسی از آنها اطلاعی ندارد؛ آنچه را که در خشکی و دریاهاست می‌داند؛ هیچ برگ

درختی فرو نمی‌ریزد، مگر اینکه او از آن آگاه است؛ هیچ دانه‌ای در تاریکیهای دل زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (لوح محفوظ) منعکس است».

آیا گویاتر از این می‌توان احاطه علمی خدا را بر تمام موجودات بیان کرد؟ امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه‌های خود، احاطه علمی خدا را به تمام موجودات جهان، چنین بیان می‌کند:

«یعلم عجیج الوحوش فی الفلوات و معاصی العباد فی الخلوات

(۱). سبا (۳۴) آیه ۳.

(۲). آل عمران (۳) آیه ۵.

(۳). انعام (۶) آیه ۵۹.

و اختلاف الحیتان فی البحار الغامرات و تلاطم الماء بالرّیاح العاصفات؛ «۱»

خداوند از ناله دلخراش حیوانات وحشی بیابانها آگاه است؛ از گناهان بندگان خود در خلوتها اطلاع دارد؛ حرکت مرموز ماهیان را در دریاهای مواج می‌داند و از چین و شکنهای آبها به وسیله بادهای تند مطلع است.»

دلایل علم بی‌پایان او

دانشمندان و متکلمان از راه‌های گوناگونی علم و اطلاع خداوند را از ذرات و پدیده‌های جهان و رموز هستی ثابت کرده‌اند و ما از میان آنها، به دو دلیل اشاره می‌کنیم:

۱. آفریننده یک دستگاه، قطعا از تمام ریزه‌کاریهای آن آگاهی کامل دارد. آیا می‌توان گفت: سازنده یک هواپیما از قسمتهای علمی و فنی آن بی‌خبر بوده است؟! یا نویسنده یک دایرة المعارف از محتویات آن بی‌اطلاع است؟!

در مباحث گذشته بیان کردیم که اگر وجود یک مصنوع از وجود صانع و سازنده خود حکایت می‌کند، همچنین صفات مصنوع، بر صفات ویژه صانع و پدیدآورنده آن گواهی می‌دهد. هرگاه مصنوعی براساس نقشه و اندازه‌گیری و دقت و بررسی و نظم و ترتیب آفریده شود، حتما آفریننده آن، فرد عالمی بوده که خود را با علم وسیع خویش پدید آورده است.

(۱). نهج البلاغه، عبده، خطبه ۱۹۳.

بنابراین، از اینکه تمام موجودات جهان، از اتم و کهکشان، طبق نقشه و قوانین منظمی آفریده شده‌اند و روزبه‌روز، بشر از وحدت و یکپارچگی جهان، اطلاعات بیشتری به دست می‌آورد، باید گفت جهان هستی از مبدأ دانا و عالمی سرچشمه گرفته که از تمام خصوصیات آن آگاهی کامل دارد و همه را مطابق نقشه قبلی آفریده است.

نظام موجود هر ورقی از اوراق هستی، هر اتمی از اتمهای بی‌شمار، هر ذره‌ای از ذرات وجود انسان، هر سلولی از سلولهای جانداران، هر ستاره‌ای از ستارگان آسمانها، که از سراسر وجود آنها نظام و ترتیب می‌بارد، گواهی می‌دهند که آفریننده آنها از تمام خصوصیات وجودی آنها آگاه است و محال است که جهان خروشان هستی بدون آفریدگار عالم و دانایی جامه هستی بر تن کند.

راهنمایی قرآن

قرآن مجیـد این برهان را با لطافت خاصـی بیان کرده و مصـنوع بودن انسان را گواه بر علم صانع آن می‌دانـد و می‌فرماید: «أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؛ «۱» آیا او از اسرار درونی آنچه که آفریده است، آگاه نیست؟! در حالی که او از تمام دقایق و ظرایف هستی اطلاع دارد».

(۱). ملک (۶۷) آیه ۱۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۳

و در آیه دیگر بیـان می‌دارد که ما از رگ گردن انسان به او نزدیکتر هستیم: «وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ؛ «۱» ما انسان را آفریـدیم و از اسـرار و وسوسه‌های درون دل او آگاه هستیم و نسبت به او از رگ گردن نزدیکتر می‌باشیم».

دل من تا ز دوست سرشار است‌دائم از غیر دوست بیزار است

غایب از دیده و به دل حاضربا چنین دلبری مرا کار است

امام هشتم، حضرت رضا علیه السّلام اتقان آفرینش و نظام جهان را گواه بر علم آفریننده آنها گرفته و می‌فرماید:

«اتقن ما خلق بحکمته و وضع کلّ شیء منه موضعه بعلمه؛ «۲»

جهان آفرینش را با نقشه حکیمانه خود محکم و استوار آفرید و هر چیزی را با علم ویژه خود در جای خود قرار داد».

دلیل دوم بر علم خداوند

خداوند، کسی است که در همه جا هست و در هر زمانی از همه چیز آگاه است.

دلیل دوم بر علم گسترده خـدا و آگاهی وی از همه موجودات و رویدادهای جهان، همان احاطه خداوند بر پدیده‌های جهان خلقت و نامتناهی بودن وجود اوست، وجود نامتناهی، وجودی که در همه

(۱). ق (۵۰) آیه ۱۶.

(۲). بحار، ج ۴، ص ۵۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۴

جـا حاضـر و بر هر موجودی نـاظر است، طبعـا از همه چیزی آگـاه خواهـد بود، ولی اگر در محـدوده ماده باشـد و در زنـدان مکان محبوس گردد، ممکن نیست از همه چیز و از همه جا مطلع و باخبر گردد. «۱»

توضیح اینکه: هیچ موجود مادی، از عرصه زمان بیرون نیست و هر موجودی که در پوشش زمان قرار بگیرد، شعاع وجود او به همان زمان محـدود می‌گردد و دیگر وجود او نمی‌توانـد قبل و بعـد از زمان خود را اشـغال کنـد و قطعا از آن دو زمان آگاه نخواهد بود، ولی اگر زنـدان زمـان را بشـکند و در مـا فـوق زمـان قرار گیرد، دیگر بر او دیروز و امروز مفهومی نخواهـد داشت و زمـان بـا تمـام حوادثی که در عرصه آن قرار دارند، در برابر او حاضر خواهد بود.

هر موجود مادی در نقطه مشخصـی از مکان قرار می‌گیرد و وجود آن، مکان خاصـی را اشـغال می‌کند؛ در این صورت، آنچه که با مکـان او فاصـله کمتری دارد، آن را «نزدیـک» و چیزی که بـا او فاصـله زیادی دارد آن را «دور» خواهیـد نامیـد، ولی اگر موجودی

زنـدان مکـان را شـکست و در وجـود خود نیـازی به مکـان پیـدا نکرد و در جهـان مـا فوق مکـان قرار گرفت، دیگر برای او، دور و نزدیک مطرح نخواهد بود.

---

(۱). در بخشهای آینده درباره تجرد خدا از ماده و پیراستگی او از زمان و مکان بحثهای بیشتری خواهیم کرد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۵

برای روشن شدن این نکته، مثالهایی در این‌جا ذکر می‌کنیم:

حشره ریزی با دیدگان کم‌فروغ خود روی قالی رنگارنگی راه می‌رود؛ این حشره، در هر لحظه فقط یک نقش و یک رنگ معین را مشاهده می‌کند و فقط از نقطه خاصی از سطح فرش آگاه است و از نقاط دیگر آن، که از قلمرو دید او خارج است، کاملا بی‌خبر است، ولی انسانی که در کنار همان فرش ایستاده و با دیدگان پرفروغ خود همه رنگها و نقشه‌های سطح فرش را یکجا مشاهده می‌کند، درست برخلاف آن حشره، از همه نقاط آن آگاه و مطلع است.

مثال دوم: در کنار رودخانه بزرگی همراه با گروهی از دوستان خود، نشسته و امواج کوبنده آب و جریان آن را تماشا می‌کنیم؛ در هر لحظه، با موج و جریان تازه‌ای روبه‌رو هستیم و از امواج و آبهایی که در آغاز رودخانه است، تا پایان آن، که به دریا می‌ریزد، کاملاـ بی‌خبر هستیم و علت این محدودیت، همان محدودیت مکانی ماست که در چهارچوب آن قرار گرفته‌ایم و اگر روزی توانستیم با هواپیمایی بر فراز رودخانه قرار بگیریم در این هنگام، قسمتهای مختلف رودخانه را با تمام امواج و آبهای جاری آن، یک‌جا مشاهده می‌کنیم.

در اتاق کوچکی نشسته‌ایم که فقط روزنه کوچکی به بیرون دارد و از آن روزنه به خارج می‌نگریم: ناگهان کاروانی از شتران با بار مخصوص خود از کنار این اتاق می‌گذرند. ما از آن روزنه، در

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۶

هر لحظه، بیش از یک شتر نمی‌بینیم، ولی کسانی که در پشت‌بام اتاق ما قرار دارند، تمام قافله شتران را یکجا و همه را در حال حرکت خواهند دید.

وضع بشر نسبت به گذشته و آینده، وضع همان کسی است که از روزنه کوچکی به قافله شتران می‌نگرد، ولی وضع خدایی که وجود او پیراسته از ماده و مکان است و هیچ نوع محدودیتی از نظر زمان و مکان ندارد، وجود او در همه جا هست و به همه اشیا ناظر است، به‌سان فردی است که در بالای اتاق قرار گرفته و همه جهان پرتکاپوی هستی را یکجا مشاهده می‌کند.

بنابراین، نامحدود بودن وجود او و اینکه در همه جا حاضر و در همه زمانها حضور دارد و وجود او پیراسته از مکان و زمان است و هیچ نقطه‌ای و زمانی از وجود او خالی نیست، خود گواه علم وسیع او بر تمام هستی و همه رویدادهای گذشته و حال و آینده است.

احاطه علمی خدا از نظر تورات

قرآن احاطه علمی خدا را چنان‌که دیدید، توصیف می‌کند، ولی برای مقایسه، بد نیست نظری به تورات کنونی بیفکنیم و ببینیم که این کتاب چگونه خدا را معرفی می‌نماید؛ تورات می‌گوید:

«... وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه‌اند؛ فورا برای خود، لنگی درست

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۷

کردند؛ خدا آدم و حوا را در حالی که در بهشت راه می‌رفتند، دید؛ آدم و حوا فورا پنهان شدند؛ خدا آدم را صدا زد: کجایی؟ آدم پاسخ داد: من صدای تو را شنیدم، فورا پنهان شدم؛ زیرا عریان و برهنه‌ام، خدا گفت: کی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی؟ مگر

از میوه آن درخت خورده‌ای، وقتی خدا آگاه شد که آدم از میوه درخت معرفت خورده است، با خود گفت: او اکنون مانند ما شده و به خوب و بد آشنا گردیده است؛ ممکن است دست دراز کند و از میوه درخت زندگی بخورد و برای همیشه زنده بماند؛ از این جهت، خدا او را از بهشت خارج ساخت و در ناحیه شرقی درخت، افرادی را گمارد تا راه درخت زندگی را مراقبت نمایند.» «۱»

این خدایی است که تورات معرفی می‌کند: خدایی که وقتی آدم، خود را پنهان می‌سازد، از جایگاه او آگاه نمی‌گردد و به ناچار ندا می‌دهد که آدم کجایی؟ خدایی که نمی‌داند آدم از میوه درخت معرفت خورده است؛ خدایی که بنده خود را از خوردن میوه «درخت علم و دانش» بازمی‌دارد؛ خدایی که می‌ترسد آدم بدون اطلاع وی از درخت زندگی نیز بخورد؛ خدایی که برای جلوگیری از دستبرد به درخت زندگی، به گماردن پلیس نیازمند است.

ولی خدایی که قرآن معرفی می‌کند، بر آنچه که در آسمانها و زمین است و هر آنچه که در ضمایر و قلوب است مطلع و آگاه

---

(۱). تورات، سفر پیدایش، فصل ۲ و ۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۸

است، و به آن دسته از بادیه‌نشینان که به دروغ مدعی ایمان قلبی خود بودند، اعلام می‌کند که: «أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ؛ آیا خدا را از ایمان و عقیده خود آگاه می‌سازید؟ در صورتی که خدا بر آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه است.»

خدایی که قرآن معرفی می‌کند در موضوع «تعلیم»، درست برخلاف مفاد تورات است؛ زیرا قرآن با صراحت هرچه تمامتر می‌فرماید: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها؛ خداوند آدم را از تمام حقایق جهان آگاه ساخت.» و ساحت پاک او را از بخل و امساک نسبت به آگاهی بندگان از حقایق جهان، پیراسته می‌سازد.

با این توضیح، ارتباط آیه به ما قبل خود، روشن گردید و معلوم شد که این آیه، بر احاطه علمی خداوند بر همه پدیده‌های نهان و آشکار هستی تکیه می‌کند و ادعای بادیه‌نشینان را باطل می‌سازد.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۱۹۹

۱۹ بزرگترین نعمت

۱۷. «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ؛

بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند؛ بگو (ای پیامبر): برای اسلام آوردن خود بر من منت مگذارید، بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر در (ادعای ایمان) راستگو باشید».

خدمات پیامبر اسلام و قرآن مجید به جهان بشری، هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود؛ ارزش این خدمات در صورتی روشن می‌شود که افکار و عقاید و رسوم و عادات ملل متمدن آن عصر را (چه رسد به ملل وحشی و دور از تمدن) به طور دقیق بررسی کنیم و سپس تعالیم عالی اسلام و نتایجی را که ملل جهان از آئین اسلام برده‌اند، با آنها بسنجیم؛ در این هنگام ارزش خدمات آیین اسلام به جامعه

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۰

بشری روشن می‌گردد، و انسان از صمیم قلب تصدیق می‌کند که تعالیم عالی قرآن و پیامبر، یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است که حافظ نسل و تمدن بشر، و یا حلقه اتصال میان تمدن کهن و نو، می‌باشد و این حقیقت را خداوند سبحان در قرآن تذکر داده است، آنجا که می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ؛ «۱»

خداوند بر مؤمنان منت گذارد، وقتی که پیامبری از خودشان به سوی آنان برانگیخت، تا آنان را از آلودگیها پاک گردانیده، و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد، در صورتی که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند».

صرف‌نظر از دوره‌های گذشته تاریخ بشر، هم‌اکنون نقاطی از جهان را که ندای حیات‌بخش توحید و پیامهای سفیران الهی به آنجاها نرسیده است، در نظر بگیرید و سپس داوری کنید که اسلام تا چه اندازه به جهان بشری خدمت کرده است.

«کشور پهناور هند با اینکه از نظر تمدن ماشینی یکی از کشورهای پیشرفته مشرق زمین است، ولی هنوز دولت و ملت در اسارت حکومت گاوهای مقدس هستند، دولت هند برای مبارزه با قحطی و گرسنگی شدیدی که جان مردم آن سرزمین را تهدید

(۱). آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۱

می‌کند، اجازه کشتار گاوها را صادر کرد؛ ناگهان تشنج، سراسر آن کشور را فراگرفت، و به دنبال آن، زدوخوردهای شدیدی روی داد. وزیر کشور هند بر سر همین موضوع، از کار برکنار شد و وضع دولت و کابینه متزلزل گردید.» «۱»

هیچ انسانی در هندوستان به اندازه این گاوهای مقدس، آزادی و احترام و شخصیت ندارد، و برای نمونه همین بس که می‌نویسند: بسیار دیده شده که گاوی از همه جا بی‌خبر وسط خیابان لمیده و پشت سر او یک صف طولانی از اتومبیلها ایستاده‌اند، نه پلیس در این موضوع مداخله می‌کند، و نه شخص دیگری جرأت دست زدن به گاو مزاحم و رفع شر او را دارد و سرانجام کار، بستگی به اراده خود گاو دارد که چه موقع از جا برخیزد و رفع مزاحمت کند.

اگر گاو در وسط ریل قطار لمیده باشد، راننده قطار باید ترمز کند و آن‌قدر بایستد که گاو به اختیار و اراده خود از جا برخیزد و شرّ خود را از سر مسافران قطار کوتاه سازد.

تعداد گاوهای مقدس بالغ بر ۱۵۰ میلیون می‌شود؛ تصور کنید که این همه گاو اگر آزاد باشند و خیال آسوده‌ای داشته باشند، چه خواهند کرد: مزرعه‌ها را ویران می‌کنند؛ سالانه خوراک صدها میلیون نفر را می‌خورند و آخر چه خواهد شد؟ هیچ؛ تازه باید لاشه‌های آنها را پس از مرگ به نحوی از بین برد، که آن هم خود

(۱). جراید.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۲

دردسر دیگری دارد.

جای شگفتی است که چگونه انسانی که با بالهای علم و دانش بر فراز آسمانها پرواز می‌کند، بر اثر دوری از تعالیم پیامبران آسمان در برابر گاو خضوع می‌کند!

از کجا معلوم که اگر ندای جانفزای توحید به کشور ما هم نرسیده بود، ما هم دچار اوهامی مشابه و یا بدتر از آن نمی‌بودیم.

از کجا معلوم است که اگر قرآن مجید و پیامبر اسلام با آن منطق کوبنده و آن فداکاری بی‌نظیر در برابر بت و انواع بت‌پرستی قیام نکرده بود، امروز بسیاری از مردم جهان و کشورهای پیرامون ما، عقایدی همچون گاوپرستان هند نداشتند و یکی در برابر آتش، دیگری در برابر خورشید، سومی در برابر سنگ و چوب کرنش و خضوع نمی‌کرد!

کشور ژاپن یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان است؛ صنایع این کشور در بازار آزاد با صنایع آمریکا و کشورهای اروپایی

رقابت می‌کند، ولی این ملت که قله‌های عظیمی از تمدن ماشینی را تسخیر کرده، آن‌چنان گرفتار اوهام و پندارها و افسانه‌های ننگین هستند که قلم از نوشتن آنها شرم دارد.

یکی از بازرگانان کشور ما که مدتها در آنجا به امر بازرگانی اشتغال داشته، می‌گفت: ژاپنی‌های بت‌پرست که بدبختانه غالب افراد ملت ژاپن از آنان هستند، برای هر دسته از حوادث، به خدا و آفریدگار جداگانه‌ای معتقدند و هر حادثه‌ای را به

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۳

خدای خاصی نسبت می‌دهند، مانند: خدای باران، خدای جنگ و خدای صلح، و ... یکی از آنها خدای شوهررسان است و در بتکده‌های آن کشور، بتهایی به صورت زننده- که شکل آن حاکی از چهره واقعی آن خدای «شوهررسان» است- وجود دارد، و دختران دم بخت در مواقع خاصی به زیارت آنها رفته، و از آنها حاجت می‌طلبند!

این کار، مقیاس و اندازه شعور ملتی است که سینه فضا را شکافته و در اعماق دریاها سکنا گزیده و چهره زندگی او را ماشین و تکنیک به کلی دگرگون ساخته است.

آیا با دیدن این منظره و بررسی این نقطه از جهان، که از فیض معنوی و الهی محروم مانده‌اند، ما ارزش خدمت بزرگی را که اسلام به اجتماع بشری نموده است، می‌دانیم؟!

از آنجا که جعفر بن ابی طالب از نزدیک، مفاسد بت‌پرستی و ضررهای دوری از تعالیم الهی را به چشم خویش دیده بود، وقتی زمامدار حبشه، حقیقت اسلام را از او پرسید، در پاسخ وی چنین گفت:

فرمانروای گرامی! ما گروهی بودیم نادان و بت‌پرست؛ از مردار پرهیز نمی‌کردیم؛ همسایه پیش ما احترام نداشت؛ ضعیف و افتاده، محکوم زورمندان بود، با خویشاوندان خود به جنگ و ستیز برمی‌خاستیم؛ مردی درستکار که سابقه درخشان و پاکی داشت، از میان ما برخاست؛ ما را به خداپرستی دعوت نمود و ستایش بتها را

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۴

نکوهیده شمرده دستور داد که در امانت بکوشیم و از ناپاکیها اجتناب ورزیم و با خویشاوندان و همسایگان، خوش‌رفتاری کنیم و از خون‌ریزی و اعمال ناشایست و شهادت دروغ و تصاحب اموال یتیمان و از دادن نسبت بد به این و آن دور باشیم. او به ما دستور داد نماز بخوانیم، روزه بگیریم، زکات ثروت خود را بپردازیم؛ ما به او ایمان آوردیم و از دشمنان او بیزاری جستیم؛ ولی دعوت وی برای قوم ما گران آمد؛ آنان با تهدید و شکنجه از ما خواستند بار دیگر به پرستش سنگ و گلها بازگردیم، گرد جنایت و زشتیها برویم، ولی در برابر آنان مقاومت به خرج دادیم، تا آنکه دست از مال و زندگی شستیم و به خاک حبشه پناه آوردیم. «۱»

چون جعفر بن ابی طالب و کسانی که از نزدیک، مظاهر بی‌دینی و بی‌بندوباری را مشاهده کرده بودند، پی به ارزش واقعی اسلام برده و آن را بالاتر از جان می‌شمردند؛ ولی کسی که در محیطهای دینی و مذهبی دیده به جهان گشوده و در راه مذهب، رنجی را تحمل نکرده و سیلی نخورده و قطره خونی از دماغش نریخته است، هرگز پی به ارزش واقعی دین نمی‌برد و از نقش آن در بهبود اوضاع اجتماع آگاه نمی‌گردد.

شب باران و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها!؟

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱ و ص ۳۳۶.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۵

قرآن، مذهب را بزرگترین نعمت معنوی برای بشر دانسته و می‌فرماید:

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ؛ «۱»

به یاد آرید زمانی را که دشمن بودید و ما (به وسیله آیین اسلام) دلهای شما را با یکدیگر مهربان ساختیم.»

روزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وصی خود را تعیین نمود، وحی الهی، آن را بزرگترین نعمت اعلام نمود و چنین فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی؛ «۲» امروز دین شما را تکمیل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

عربهای بادیه‌نشین تصور می‌کردند که آنان با تظاهر به اسلام، خدمتی به پیامبر انجام داده‌اند؛ ازاین‌رو منتی بر او می‌گذاردند؛ در صورتی که اگر آنان به راستی اسلام داشتند، در درجه نخست خود آنان از آن بهره‌مند بودند؛ ازاین‌رو، پیامبر باید بر آنها منت بگذارد که آنان را به راه سعادت و کمال هدایت نمود، چنان‌که فرمود:

بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أنْ هَداکُمْ لِلْإیمانِ

خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت نموده است».

یکی از امتیازات قرآن این است که در هیچ موقعیتی از بیان نکات

---

(۱). آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۲). مائده (۵) آیه ۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۶

و قیود لازم غفلت نمی‌کند و در هر موضوعی که سخن می‌گوید، جهات مختلف امر را در نظر می‌گیرد؛ مثلا در این آیه، هنگامی که به بادیه‌نشینان متظاهر به اسلام نسبت ایمان می‌دهد و می‌گوید: أنْ هَداکُمْ لِلْإیمانِ فورا بلافاصله جمله إنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ را اضافه می‌کند تا نشان دهد که نسبت ایمان به آنها طبق ادعای خود آنهاست و به عقیده قرآن، هنوز ایمان در دل آنها نفوذ نکرده است.

قرآن با افزودن این «قید»، هر نوع تناقض را که ممکن است میان مفاد این آیه و آیه پیشین (آیه ۱۴) تصور شود، از بین برده است؛ زیرا در آیه چهاردهم صریحا اعلام فرمود که آنان اسلام آورده‌اند، ولی فاقد ایمان هستند و اگر در این آیه آنان را در صف مؤمنان می‌شمارد و آن را بزرگترین نعمت الهی در حق آنها می‌داند، با توجه به ادعایی است که خود آنان داشتند؛ ازاین‌رو فورا می‌فرماید: إنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ اگر در ادعای ایمان راستگو باشید».

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۷

۲۰ آگاهی از غیب

۱۸. «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ؛

خدا نهفته‌های آسمانها و زمین را می‌داند؛ خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست».

کلمه «غیب»، در لغت به معنای امر پوشیده است؛ اموری که از ما پوشیده باشد، خواه مادی و محسوس باشند و یا مجرد و پیراسته از ماده و به دور از حس و لمس، «غیب» شمرده می‌شوند.

حوادثی که رخ داده و یا جریانهایی که در آینده رخ خواهند داد، اگرچه به خودی خود، از امور قابل لمس و محسوس هستند، ولی از آنجا که در حال حاضر از قلمرو حس ما خارجند، همگی از مصادیق روشن غیب خواهند بود.

اموری که طبعا محسوس نبوده و بالاتر از آنند که بشر با

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۸

حواس ناچیز و ناتوان خود، بر آنها دست یابد، مانند ذات خدا و صفات وی، و حقیقت رستاخیز و ... نیز، همگی از مصادیق غیب بوده و خداوند بر تمام آنها احاطه دارد.

رموز و سنن آفرینش و قوانین جهان خلقت، تا آن لحظه که بشر بر آنها دست نیافته و از آنها آگاهی پیدا نکرده است، از جمله امور غیبی است که به تدریج در دایره حس و شهادت وارد می‌شود.

موجودات ریز و درشتی که در صحنه هستی، در فضا و اعماق زمین پراکنده‌اند و هر کدام با نظام خاصی آفریده شده‌اند، همگی جزء غیب بوده و در این آیه به این نکته اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ».*

از این آیه و همچنین آیات دیگر استفاده می‌شود که موضوع آگاهی از غیب، از آن خداست:

«وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ «۱»؛

کلیدهای (اطلاع بر) غیب پیش خداست؛ جز او، کسی از آنها آگاهی ندارد».

«قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ «۲»

بگو: جز خدا، کسی در آسمانها و زمین، از غیب آگاه نیست».

---

(۱). انعام (۶) آیه ۵۹.

(۲). نمل (۲۷) آیه ۶۵.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۰۹

به طور مسلم، آن علم غیبی که مخصوص خداست و کسی در این علم شریک او نیست، همان علم ذاتی و ازلی اوست که آن را از جایی به دست نیاورده و عین ذات او بوده و از هر نوع قیود امکانی و حد و مرز مبرا و منزه است. ولی اختصاص چنین علم غیبی به خداوند مانع از آن نیست که خدای متعال، گاهی برخی از بندگان خاص خود را به یک رشته از امور غیبی آگاه سازد، چنان‌که درباره شخص پیامبر این کار را انجام داده است:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ؛ «۱»

خدا عالم بر غیب است؛ کسی را بر غیب خود مطلع نمی‌سازد، جز پیامبری که از او خشنود باشد».

پیامبر اسلام به تصریح این آیه، به خواست خدا بر غیب آگاهی یافته و می‌تواند از امور پنهانی خبر دهد.

نه تنها پیامبر اسلام، بلکه حضرت مسیح نیز بنا به تصریح قرآن از امور پنهانی بسیاری پرده برمی‌داشت؛ قرآن از وی نقل می‌کند که به مردم فرمود:

«وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ؛ «۲»

از آنچه می‌خورید و در خانه خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم».

نوح، «شیخ الانبیا» از جمله کسانی است که از خداوند خواست

---

(۱). جن (۷۲) آیه ۲۶.

(۲). آل عمران (۳) آیه ۴۹.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۰

قوم او را نابود سازد و از آینده قوم خویش و فرزندان آنان چنین خبر داد:

«رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً؛ «۱»

بارالها احدی از کافران را در روی زمین زنده مگذار؛ زیرا آنان بندگان تو را گمراه کرده و جز نسل گناهکار و کافر به وجود نمی‌آورند».

همچنین، مصاحب و همسفر موسی، در سه مورد از غیب خبر داد: آنجا که کشتی را معیوب کرد و نوجوانی را کشت و دیواری را که در آستانه انهدام بود، تعمیر نمود و برای رفع تعجب موسی، اعمال شگفت‌آور خود را با یک رشته حوادث آینده که از دیده موسی، پنهان بود، تفسیر نمود و گفت:

از آنجا که در مسیر کشتی، حاکم ستمگری، کشتیها را غاصبانه تصاحب می‌کند، من با خراب کردن قسمتی از آن، خواستم از تمایل حاکم ستمگر به تصاحب آن بکاهم؛ آن نوجوان را کشتم برای اینکه اگر زنده می‌ماند، راه طغیان و فساد را پیش می‌گرفت و پدر و مادر مؤمن خود را نیز به این راه می‌کشاند.

آن دیواری را که در معرض انهدام بود، تعمیر کردم؛ زیرا زیر آن گنجی متعلق به دو یتیم، وجود داشت؛ من با تعمیر آن خواستم گنج را از دیدگان مردم بازدارم، تا در آینده صاحبان گنج، آن را

---

(۱). نوح (۷۱) آیه ۲۶- ۲۷.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۱

استخراج کنند. «۱»

اینها نمونه‌هایی از امور غیبی است که بندگان مرضیّ و پسندیده خدا از آن خبر داده‌اند و هرگز با این گزارشها، شریک خدا محسوب نمی‌شوند؛ زیرا این دو علم از هر نظر با هم متفاوت و مختلفند؛ علم خدا و اطلاع او از غیب، ذاتی و غیر اکتسابی و ازلی است و محدود به حد و مرزی نیست؛ اما علم پیامبران و افراد دیگر از بندگان لایق و شایسته خدا، همگی اکتسابی و محدود به حدود و قیود است.

امیر مؤمنان، پس از گشودن بصره و درهم شکستن قدرت و نیروهای پیمان‌شکنان (طلحه و زبیر) از حوادث ناگوار آینده بصره خبر داد، یکی از یاران امام، به حضرتش عرض کرد: آیا از غیب خبر می‌دهی؟! امام در پاسخ او چنین فرمود: «لیس هو بعلم غیب و انّما هو تعلّم من ذی علم؛ «۲» فرمود آنچه من از غیب خبر می‌دهم، غیب [گویی نیست که مخصوص خدا باشد و کسی نتواند بر آن آگاهی پیدا کند، بلکه آنچه می‌گویم آموخته‌ای است که از صاحب علم و دانش آموخته‌ام».

بنابراین، بسیاری از روایات و احادیث گواهی می‌دهند که پیشوایان مذهبی ما در پاره‌ای از موارد، از آینده و امور پوشیده خبر

---

(۱). ر. ك: سوره کهف (۱۸) آیه‌های ۶۰- ۸۲.

(۲). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۲۸.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۲

داده‌اند، از جمله مسائل غیبی است که امیر مؤمنان آن را «آموزش از صاحب علم» نام نهاده است و هرگز چنین گزارشها و خبرهای غیبی با آیاتی که دلالت بر این دارند که آگاهی از غیب مخصوص ذات الهی است، منافات ندارد.

خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که به مردم بگوید: من هرگز به غیب علم ندارم و اگر دارای چنین علمی بودم، بسیاری از بدیها و تلخیها را از خود دور می‌ساختم و به خیر بیشتری نایل می‌گردیدم، چنان‌که می‌فرماید:

«لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ؛ «۱»

اگر غیب می‌دانستم، سود فراوانی گرد می‌آوردم.»

و در جای دیگر دستور می‌دهد که به مردم بگوید: «لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ؛ «۲» من هرگز نمی‌گویم خزاین غیب الهی پیش من است و نه مدعی هستم که غیب می‌دانم».

هدف آیات شریفه از این تصریحات، هرگز ابراز تواضع و فروتنی نیست، بلکه حقیقتی است که قرآن به آن تصریح می کند و براهین عقلی و فلسفی و آیات دیگر قرآن نیز آن را تأیید می‌نماید.

ولی ناگفته پیداست که مقصود از آنها- به گواهی آیات دیگر که مورد بررسی قرار گرفت- آن علم غیبی است که جز خدا در اختیار

---

(۱). اعراف (۷) آیه ۱۸۸.

(۲). هود (۱۱) آیه ۳۱.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۳

کسی قرار نمی گیرد و آن، همان علم بی‌حد و بی‌مرز الهی، یعنی علم ذاتی و ازلی خداوند (علمی که عین ذات اوست و نه زاید بر ذات، و علمی که از ازل، با ذات همراه بوده است) و هرگز ناظر به نفی آن نوع آگاهی از غیب نیست که پیامبر از طریق الهام و یا گزارش فرشتگان و یا طرق دیگر به‌دست می‌آورد، و همگی محدود و اکتسابی و عرضی هستند.

خدایی که آدم ابو البشر را بر یک سلسله حقایق و اسمایی آگاه ساخت که فرشتگان الهی از آن بی‌خبر بودند و از چنین احاطه علمی در شگفت ماندند «۱» خدایی که مادر موسی را از سرانجام زندگی کودک خود آگاه ساخت «۲» خدایی که پیامبر خود را از اینکه برخی از همسران وی سرّ وی را فاش ساختند، آگاه نمود «۳» همان خدا می‌تواند دیگر بندگان صالح خود را بر گوشه‌هایی از غیب مطلع سازد و آنان در پرتو عنایات وی می‌توانند (با خواست خدا) از گذشته و آینده خبر دهند و کوچکترین محذور عقلی و نقلی در این سخن نیست.

یحیی بن عبد اللّه می گوید: به خدمت امام کاظم رسیدم و از وی پرسیدم: آیا شما عالم به غیب هستید؟ وی در برابر سؤال من سخت ناراحت شد و گفت: از این پرسش، موی بر بدن انسان راست

---

(۱). بقره (۲) آیه ۳۱- ۳۳.

(۲). قصص (۲۸) آیه ۱۰.

(۳). تحریم: ۱۳.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۴

می‌شود؛ آنچه ما می‌دانیم و خبر می‌دهیم، همگی، علومی است که از رسول خدا به ما رسیده است. «۱»

---

(۱). رجال کشی (چاپ اعلمی)، ص ۲۵۲- ۲۵۳؛ امالی مفید، مجلس سوم، ص ۴۹۳؛ برای توضیح بیشتر درباره آگاهی از غیب، به کتاب «مفاهیم القرآن»، ص ۳۲۱- ۳۸۳ مراجعه بفرمایید؛ در این بخش از کتاب، درباره آگاهی پیامبر و امام از امور پوشیده به طور گسترده بحث نموده‌ایم.

نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۵

کتاب‌نامه (اهم منابع استفاده شده در کتاب)

قرآن کریم.

آمدی، عبد الواحد بن محمد: غرر الحکم و درر الکلم.

ابن اثیر، مبارک بن محمد: اسد الغابه.
انجیل متی.
انصاری، شیخ مرتضی: مکاسب.
باروک، کامری: بیماریهای روحی، ترجمه مهرانگیز.
برقی، احمد بن محمد بن خالد: محاسن.
بلاذری، احمد بن یحیی: انساب الاشراف.
حرّ عاملی، محمد بن حسن: وسائل الشیعه.
حلبی، علی بن ابراهیم: سیره حلبی.
حلّی (علامه)، حسن بن یوسف: تذکرهٔ الفقهاء.
نظام اخلاقی اسلام، ص: ۲۱۶
حمیری، عبد اللّه بن جعفر: قرب الاسناد.
حمیری، عبد الملک بن هشام: سیره ابن هشام.
حویزی، عبد العلی: نور الثقلین.
رضی، محمد (سید رضی): نهج البلاغه.
زمخشری، محمود بن عمر: الکشّاف.
طوسی، محمد بن حسن: الخلاف.
عاملی، شرف الدین: النص و الاجتهاد.
فیض کاشانی، ملّا محسن: المحجهٔ البیضاء.
قرطبی، احمد بن عبد ربه: عقد الفرید.
قمی، شیخ عباس: سفینهٔ البحار.
مجلسی، محمد باقر: بحار الانوار.
مفید، محمد بن محمد: الاختصاص.
-: اوائل المقالات.
ناصف، منصور علی: التاج.
نیشابوری، مسلم بن حجاج: صحیح مسلم.
واقدی، محمد بن عمر: المغازی.
ورّام، ابن ابی فراس: مجموعه ورّام.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹